



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

اهل بیت

از دین دفاع می کنند

نویسنده: یوسف صاحبی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اهل بیت (ع) از دین دفاع می کنند

نویسنده:

یوسف صاحبی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	اهل بیت (ع) از دین دفاع می‌کنند
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۷	پیشگفتار
۳۲	فصل اول مطرح کردن حکایت عبدالله بن سبا به چه هدفی؟
۴۲	فصل دوم شیعیان واقعی پیروان اهل بیت علیهم السلام
۴۲	اشاره
۵۳	گریه بر مظلومیت شیعه
۵۴	خیانت در نقل حدیث
۶۰	(توهین به پیامبر
۷۴	(توهین به امیرالمؤمنین علی علیه السلام)
۷۴	اشاره
۷۴	اما حدیث اول (کارشناسی قضایی)
۷۴	اما اصل حدیث
۷۷	اما حدیث دوم (آموزش دشنام از منبر؟)
۷۹	اما حدیث سوم و چهارم (طناب انداختن! متهم کیست؟)
۸۳	الف: سکوت امام علیه السلام به خاطر دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.
۸۴	ب: ابوبکر نیز جواب سؤال را این گونه می‌هد؛
۸۵	(با تیتیر فقط خنده رو!! پیرمرد حقه‌باز! چشمان خیره!)
۸۷	آیا این تعبیر خیانت نیست؟
۸۸	اما تیتیر سوم (چشمان خیره)
۸۹	(توهین به حضرت فاطمه - س -!)

- ۸۹ اشاره
- ۸۹ تیتراول قهرمانی!
- ۹۰ تیتراوم جر و بحث
- ۹۲ تیترا سوم: عدم رضایت؟!
- ۹۲ تیترا چهارم: شکایت؟!
- ۹۳ (توهین به امام حسین - ع)
- ۹۶ (توهین به امام کلثوم - س - ا)
- ۹۶ تیترا چاره‌ای نبود؟
- ۹۶ هدف وسیله را توجیه می‌کند!!
- ۱۰۰ تیترا دستور محبت با کی؟
- ۱۰۲ (توهین به امام حسن مجتبی - ع - ا)
- ۱۰۲ تیترا اول (بدون لباس!)
- ۱۰۴ تیترا دوم (خوارکنندگان مؤمنان)
- ۱۰۵ (توهین به امام صادق - ع - ا)
- ۱۰۵ تیترا (سند رسوایی)
- ۱۰۷ (توهین ادامه دارد!)
- ۱۰۷ تیترا اول حضرت عباس (ع)
- ۱۰۷ تیترا دوم فرزندان حضرت عباس (ع)!
- ۱۰۷ تیترا سوم حضرت عقیل (ع)
- ۱۰۸ تیترا چهارم (امام زین العابدین - ع)
- ۱۱۴ (توهین به امام رضا - ع - ا)
- ۱۱۴ اشاره
- ۱۱۹ (توهین به جعفر - ع - ا)
- ۱۲۱ (قاتل اهل بیت کیست؟!)

- ۱۲۳ کدام توهین است؟
- ۱۲۴ توهین بر خلفاء در کتب اهل تسنن
- ۱۲۴ اشاره
- ۱۲۵ آرزوی می‌کند علف باشد!!
- ۱۲۶ آرزو می‌کنند ... و گوسفند باشند!!!
- ۱۳۰ فصل سوم ازدواج موقت
- ۱۳۰ اشاره
- ۱۳۰ اما بررسی روایات
- ۱۳۰ روایت اول؛ شرط ایمان
- ۱۳۲ احادیث ثواب ازدواج موقت (متعّه)
- ۱۳۷ سن متعه
- ۱۴۰ تحریم متعه
- ۱۴۷ تمتک به یک روایت برای جلوه تناقض
- ۱۴۹ مفاسد (ساختگی) صیغه
- ۱۵۲ تأویل بی‌دلیل (یا با دلیل) دزد راه کیست؟
- ۱۵۴ رأی قرآن چیست؟
- ۱۵۴ اشاره
- ۱۵۴ (۱) عفاف (خویشنداری)
- ۱۵۵ (۲) آیه ازدواج با کنیزان
- ۱۵۵ (۳) راهکار سوم؛
- ۱۵۹ علت دیگر برای نهی از متعه
- ۱۶۰ برخورد امام باقر علیه السلام (قضاوت با شما)
- ۱۶۱ خلاصه:
- ۱۶۲ بحث دیگر جاریه

- مشروعیت لواط ۱۶۵
- نکته قابل توجه ۱۶۷
- فصل چهارم خمس یا کلید بانکها ۱۷۲
- اشاره ۱۷۲
- فتاوی فقهای شیعه درباره خمس ۱۷۵
- اما فتوای شیخ مفید و شیخ طوسی ۱۷۹
- ولایت خمس با کیست؟ ۱۸۱
- علت تولد خمس ۱۸۵
- اسباب انحراف ۱۸۶
- تحریف و تصرف در سخنان امام خمینی ره ۱۸۷
- فصل پنجم بازی با کتابهای آسمانی ۱۹۲
- اشاره ۱۹۲
- بحث تحریف قرآن ۲۰۹
- فصل ششم اهل سنت از دیدگاه تشیع ۲۱۶
- اشاره ۲۱۶
- یک کج فهمی و یک تهمت ۲۲۷
- دشمنی با صحابه (ارتداد) ۲۲۹
- چهره روشن می شود ۲۳۳
- توهین و تحریف ۲۳۸
- آیا این نسبت خیانت نیست؟ ۲۴۱
- جمع بندی ۲۴۴
- فصل هفتم نقش بیگانگان در انحراف تشیع؟ یا تسنن؟ ۲۴۶
- اشاره ۲۴۶
- هشام بن حکم ۲۴۷

- سه نکته ۲۴۹
- شکل خداوند (العیاذ بالله) ۲۵۲
- مؤمن طاق یا شیطان طاق؟ ۲۵۵
- زراره بن اعین ۲۵۷
- حفظ احادیث امام باقر علیه السلام از برکت زراره ۲۶۱
- زراره از سابقان و مقربان است ۲۶۱
- اهمیت محضر زراره ۲۶۱
- امین بر حلال و حرام الهی ۲۶۱
- ابوبصیر مرادی ۲۶۲
- دزدی فرهنگی! ۲۶۵
- منزلت کافی ۲۶۵
- تهذیب الاحکام ۲۶۸
- مسئول کیست؟ ۲۶۹
- وجود خارجی ندارد؟! ۲۷۳
- شاهکارهای حضرت صاحب‌الزمان ۲۷۷
- چند مطلب در جمع‌بندی روایات ۲۸۶
- مطلب اول: اصلاحات حضرت مهدی علیه السلام و برخورد با مخالفان و منحرفان و مفسدان ۲۸۶
- مطلب دوم: اصلاح اماکن عبادی و اجرای احکام الهی ۲۹۰
- مطلب سوم: نمونه‌ای از رفتارهای حضرت حجة علیه السلام در قرآن (حکم داود) ۲۹۵
- سخن محیی‌الدین عربی درباره حضرت قائم علیه السلام ۲۹۹
- فصل پایانی اهل سنت پیروان کدام سنت؟ ۳۰۴
- اشاره ۳۰۴
- (۱) برپایی نماز تراویح ۳۰۵
- (۲) گفتن چهار تکبیر در نماز میت ۳۰۵

- ۳) آوردن جمله «الصلوة خیر من النوم» در اذان صبح ۳۰۶
- ۴) حذف جمله «حی علی خیرالعمل» از اذان ۳۰۷
- ۵) سجده بر پشت نمازگزار!! ۳۰۷
- اشاره ۳۰۷
- اما ریشه تاریخی آن: ۳۰۸
- ۶) آهسته گفتن بسم‌الله در نماز و با حذف آن ۳۰۸
- ۷) جلوگیری از گریستن بر مردگان ۳۰۸
- ۸) برجسته ساختن قبور (به شکل کوهان شتر) ۳۰۹
- ۹) انگشتر به دست چپ کردن ۳۱۰
- ۱۰) باز کردن عمامه و انداختن تحت الحنک از راست ۳۱۰
- ۱۱) تحریم متعه (ازدواج موقت) ۳۱۱
- ترس از شمشیر قائم ۳۱۲
- خاتمه: ۳۱۴
- سخنی با مترجم ۳۱۴
- چند نکته دیگر درباره مترجم ۳۳۴
- فهرست منابع ۳۴۵
- درباره مرکز ۳۶۳

اهل بیت (ع) از دین دفاع می‌کنند

مشخصات کتاب

نام کتاب: اهل بیت (ع) از دین دفاع می‌کنند

نویسنده: یوسف صاحبی

موضوع: اعتقادات و پاسخ به شبهات

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۱

ناشر: نشر مشعر

مکان چاپ: تهران

نوبت چاپ: ۱

ص: ۱

اشاره

ص: ۷

پیشگفتار

قال الله تعالى: الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله (والصلوة والسلام على رسول الله وآله و من تبعهم باحسان)

تابستان ۸۱ در حرمین شریفین در مراسم عمره‌ی مفرده بین زائرین ایرانی به خصوص جوانان دانشجو، کتابی به زبان فارسی پخش می‌شد به نام «اهل بیت از خود دفاع می‌کند» توجه به عنوان این کتاب، هر ارادتمند به اهل بیت را در مرحله‌ی اول به این فکر می‌انداخت که چاپ و پخش این کتاب در حرمین شریفین خدمتی بزرگ به خاندان رسالت علیهم السلام و پیروان پاک‌باخته‌ی آنان است.

ولی وقتی انسان به محتوای کتاب حتی به فهرست آن توجه کند در می‌یابد که این کتاب نیز هجمه‌ای دیگر تحت عنوان دفاع از اهل بیت علیهم السلام؛ علیه اهل بیت علیهم السلام است. گرچه نویسنده و مترجم سعی بر القای این معنا دارند که ما از اهل بیت علیهم السلام دفاع می‌کنیم ولی روح آن بلکه تمام مطالب کتاب در طریقه‌ی دفاع از دشمنان خاندان پیامبر علیهم السلام و القای شبهه در میان مسلمانان به خصوص شیعیان جهان و بالاخص شیعیان و جوانان ایرانی است تا آنان را در اعتقاداتشان سست و نسبت به میراث پربراری که از طریق

ص: ۸

بزرگان و آبا و اجداد به دستشان رسیده است بی تفاوت کنند و بتوانند از آب گل آلود و جو فاسد، و مشغول کردن مردم به خصوص جوانان به مسائل فرعی و غیرضروری به اهداف خود برسند و این چیزی جز خواسته‌ی دشمنان قسم خورده‌ی اسلام نیست. گرچه مترجم و نویسنده سعی بر آن دارند که وانمود کنند که نویسنده یکی از بزرگان روحانیت شیعه و از شاگردان مراجع بزرگ تقلید و محقق در کتب شیعی و آشنا با قرآن و سنت پیامبر و اهل بیت علیهم السلام و تاریخ اسلام و رشد یافته در حوزه‌ی کهن و پر بار نجف اشرف است لکن اگر کسی اندکی با قرآن و سنت پیامبر و خاندان بزرگوارش علیهم السلام و تاریخ اسلام و شیوه رایج در حوزه‌های علمیه، آشنا باشد و نسبت به نویسنده بدبین نباشد و بخواهد با دید خوش بینانه به او و افکارش بنگرد، درباره‌ی او خواهد گفت:

اومردی ساختگی و پنداری است چون بدون بصیرت در تشخیص حق از باطل و عدم قدرت تمیز بین روایات ضعیف و قوی و ... است بلکه از سیر دروس در حوزه‌های علمیه بی اطلاع است، چه رسد به این که یکی از مجتهدین حوزه نجف اشرف باشد، زیرا وی می نویسد: پس از مدتی تحصیل در حوزه احساس کردم که نصوص زیادی مرا به خود مشغول می کند و مسایل مختلفی مرا به حیرت و شگفت وا می دارد ... یکی از اساتید بزرگ حوزه ... به من خطاب کرد و فرمود: در حوزه چه می خوانی؟ گفتم: "طبعاً" مذهب اهل بیت -/ علیهم السلام -/ در حالی

ص: ۹

که کسانی که وارد حوزه می‌شوند سالیانی به فراگیری علوم مقدماتی نظیر ادبیات عرب، منطق، فلسفه، اصول فقه، معانی و بیان و ... می‌پردازد و هیچ یک از این علوم مذهب اهل بیت- / علیهم السلام- / محسوب نمی‌شود. آنچه بعد از این علوم در حوزه از مذهب تدریس می‌شود علم فقه است و در مرحله اول فقه ساده که تنها نقل فتوای فقیه است، آنگاه مثل شرح لمعه که اشاره به بعضی از دلایلها دارد خوانده می‌شود و در مرحله بعد بعضی از دلایلهای مفصل مورد توجه قرار می‌گیرد و مطالبی که نویسنده ادعا می‌کند در هیچ یک از کتابهای درسی حوزه نیست بلکه در کتابهای غیر درسی مثل رجال کشی و بحار الانوار و ... یافت می‌شود ولی نه به صورتی که نویسنده آورده است زیرا آنچه وی ذکر کرده یا اصلاً "ساختگی است یا تحریف شده یا تمسک به روایتهای ضعیف یا اقوال غیر معروف است. همه می‌دانند کتابهای حدیث چون کافی گرچه در مقام استنباط مهم هستند ولی کتابهای درسی محسوب نمی‌شوند. آری در مدارس اهل سنت خواندن کتب حدیث متعارف است. همه این مطالب نشان می‌دهد او فردی نا آگاه از شیوه مرسوم در حوزه است و اوداستان زندگی خیالی خود را بر اساس ذهنیاتش از درسهای مدارس اهل سنت ترسیم کرده است وی یاد آور می‌شود که از مرحوم کاشف الغطابه درجه اجتهاد نایل شده و آنرا برای خود امتیازی می‌داند. اگر قدری در کلمات او دقت کند او را فردی خواهد یافت از قبیل احمد کسروی که خود

ص: ۱۰

نویسنده او را به عنوان مصلح مذهب، معرّفی می‌کند و وی را می‌ستاید (۱) و هر مطالعه‌کننده‌ای با اندک توجه در خواهد یافت که نویسنده نه تنها شیعه نیست بلکه یکی از سنی‌های متعصب و طرفدار سرسخت خلیفه دوم است که حتی عمر بن الخطاب را بر کسانی چون امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام مقدم می‌دارد و تصریح می‌کند که مرد شماره‌ی دو اسلام است. (۲) تبیین شیعه و سنی اختلاف اندازد و نیز اگر کسی این کتاب را بررسی کند می‌فهمد که مقصود نویسنده از اهل بیت پیامبر، امامان شیعه علیهم السلام و حضرت زهرا علیها السلام نیست بلکه همسران پیامبر است. (۳) و اصلاً نویسنده اعتقادی به مهدی موعود ارواح‌القاء ندارد و آن حضرت را به باد تمسخر می‌گیرد و معتقد است او وجود خارجی ندارد. (۴)

حال این سؤال برای خواننده مطرح است که کدام شیعه است که بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله عمر بن خطاب را فرد شماره دوی اسلام بدانند و او را بر امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام مقدم بدارد و به وجود حضرت مهدی علیه السلام شک و شبهه‌ای داشته باشد؟! انسان وقتی موارد مذکور را در ضمن کلمات نویسنده مشاهده می‌کند آیاتی از قرآن در جلو رویش باز می‌شود و مصادیق روشنی از آیات را

۱- کتاب اهل بیت از خود دفاع می‌کند، ص ۳۶.

۲- همان، ص ۱۴۹.

۳- همان، ص ۱۴۸.

۴- همان، ص ۱۶۹.

ص: ۱۱

می‌بیند، از جمله ... و من الناس من يعجبك قوله في الحيوة الدنيا و يشهد الله على ما في قلبه و هو الدالخصام و از مردم گروهی هستند که سخنانشان تو را در زندگی دنیا به شگفت می‌آورد و خدا را بر سخن خویش گواه می‌گیرد (قسم می‌خورد که راست می‌گویم) ولی او لجوج‌ترین دشمنان است. (۱) و نیز می‌فرماید: «و لو نشاء لارينا كههم فلعرفتهم بسماهم و لتعرفتهم في لحن القول و الله يعلم اعمالهم» (۲)، «و اگر بخواهیم آنان (منافقان) را به چهره به شما می‌نمایانیم و شما در لابلای سخنان حتماً آنان را می‌شناسید و خداوند از رفتار آنان مطلع است.» (۳)

۱- سوره بقره، آیه ۲۰.

۲- سوره محمد، آیه ۳۰.

۳- ما در اینجا برای روشن شدن ماهیت نویسنده و اصلاح‌طلبانی نظیر احمد کسروی که مورد ستایش او قرار گرفته اشاره‌ای کوتاه درباره‌ی احمد کسروی داریم تا خوانندگان عزیز به نقش دشمنان قسم خورده‌ی اسلام برای نابودی اسلام و تشیع و روحانیت شیعه پی ببرند و چهره واقعی نویسنده‌ی این کتاب را نیز بهتر بشناسند.

احمد کسروی از نویسندگان دوره‌ی رضاخان و عضو انجمن آسیایی همایونی لندن، بزرگترین فراماسون در خاورمیانه، بود وی در دیباجه‌ی کتاب «آذری و یا زبان باستان آذربایجان» ماجرای عضویت خود را در انجمن آسیایی همایونی لندن ذکر می‌کند و اعتراف می‌کند که واسطه‌ی عضویت وی «خانهدار»، یعنی همان حاکم سیاسی انگلیسی‌ها در کربلا- بوده است. کتاب کاروند کسروی، صفحات: ۳۱۹، ۵۴۴ و ۵۴۵.

در دوران دیکتاتوری مطلقه‌ی رضاخانی که تمام فریادها در حلقوم خفه و تمام قلم‌ها شکسته می‌شود و هیچ کس اجازه‌ی کار فرهنگی و مذهبی ندارد و کشور در خفقان شدید بسر می‌برد دو خانه، اجازه‌ی فعالیت می‌یابند که یکی، خانه‌ی احمد کسروی و طرفدارانش بود و این در زمانی بود که روحانیت با استعمار مسلط و استبداد سرسپرده‌ی حاکم به ستیزی شدید برخاسته بود که نمونه‌ی آن مبارزه‌ی شهید مدرس در آن دوران است.

کسروی با حمله به اسلام و مدافعان آن به انکار امور ضروری دین می‌پردازد و به عنوان یک مصلح به میدان می‌آید و می‌خواهد به مردم، دین را معرفی کند او در کتاب «ورجاوند بنیاد» خود، صفحه‌ی ۹۴ پس از اشاره به رنسانس علمی در غرب تیرت می‌زند که: «باید جنبشی نیز در رشته‌ی دین پدید آید» و به انکار معجزات می‌پردازد و وحی را توجیه مادی می‌کند و وحی را چنان معنی می‌کند که با گفتار خود سازگار باشد. او در کتاب مذکور می‌نویسد:

«فرهش وحی چیست و شما آن را به چه معنا می‌دانید؟ ... اگر آن است که فرشته از آسمان بیاید و پیام از خدا بیاورد و میانه خدا با کسی پرده برخیزد او هرچه خواست بپرسد و گاهی با خدا دیدار کند این به یکبار دروغست. فرهش وحی آن است که خدا کسی را به آمیغها حقایق دانا گرداند و برای تکان دادن به فهم‌ها و خرده‌ها و نبردیدن با نادانی‌ها و گمراهی‌ها برانگیزد!!!»
او معاد جسمانی را بی‌بنیاد و پنداربافی می‌شمارد و اینکه سعادت واقعی در آن جهان تأمین می‌شود و زندگی دنیا نسبت به آخرت کم‌ارزش تر است و دنیا چون مزرعه‌ای برای آخرت است و ... را همان گمراهی‌های دنباله‌دار دیگری می‌داند و معتقد است این افکار زیان‌های بسیاری دارد!!! کتاب مذکور، صفحه ۱۲۵ و ۱۲۶.

او همچنین اسلامی را که علما می‌گویند و در ذهن عموم مردم است و قرن‌ها برای حفظ آن تلاش شده و خونها برای حفظش ریخته شده است، اسلام واقعی نمی‌داند. کتاب مذکور، صفحات ۴، ۵ و ۸ بر گرفته از کتاب: شهید مطهری افشاگر توطئه‌ها- / به طور

تلخیص.

آری؛ کسروی از جمله کسانی بود که در ایران جشن کتابسوزان را داشت. خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۳۲۳

در اینجا تذکر این نکته لازم است که احمد کسروی فردی بی قید بود و مخالفتش با تشیع به خاطر این که مظهر دین است بوده به عنوان یک مذهب مطالب بالا مؤید این مطلب است. لذا هیچ گرایشی به اهل سنت یا سایر مذاهب اسلامی از وی مشاهده نشد. درباره‌ی آرای کسروی پیرامون معجزه و وحی و انکار شیعی و سنی و .. می توان به کتاب وی به نام در پیرامون اسلام صفحه‌های ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۸۲، ۸۳ مراجعه کرد. آری او طرفدار حزب توده وابسته به شوروی سابق بود و این حزب مخالف دین و طرفدار مارکسیسم بود.

اما قتل فرزند مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی به خاطر مسایل مالی بود نه مسایل سیاسی و مذهبی و فرزند آن مقتول خواسته از این واقعه به نفع افکار و اهداف خود بهره ببرد

ص: ۱۲

آیا نویسنده می‌خواهد با انتساب تشیع (که ریشه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد) به عبدالله بن سبا که لااقل یک شخصیت مشکوک است (جمعی او را خیالی و افسانه‌ای می‌دانند و جمعی واقعی)، تشیع را اصلاح کند؟ آیا اساس تشیع به مسئله متعه (ازدواج موقت) و خمس و مخالفت با اهل تسنن وابسته است، تا به وسیله‌ی آنچه نویسنده آورده است بنیان آن سست شود

اساس

ص: ۱۳

تشیع یک اصل عقلی و قرآنی است و آن این است که امکان ندارد ابوبکر و عمر را بتوان با پیامبر مقایسه کرد چطور ممکن است آن دو بفهمند وقتی می‌میرند مردم بعد از آنها نیاز به امام و رهبر و حاکم دارند و نمی‌شود مردم را بدون رهبر رها کند و لذا ابوبکر عمر را به جای خود معرفی کند و عمر بن خطاب شورای شش نفره را معرفی می‌کند! و برای رفع اختلاف در شورا شمشیر عبدالرحمن بن عوف را قاضی قرار دهد!! ولی العیاذ بالله پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که عقل کل و برگزیده خداست بعد از حضور بیش از بیست و چند سال در میان مردم چیزی را که ابوبکر بعد از دو سال فهمید نفهمیده باشد و مردم را به حال خود رها کرده باشد، در حالی که چند ماه قبل از رحلتش حتی مردم را از وفات خود آگاه ساخته بود.

اساس تشیع بر این است که فهم پیامبر صلی الله علیه و آله با دیگران چون ابوبکر و عمر قابل مقایسه نیست و یقیناً آن حضرت از کنار این مسئله بی تفاوت نگذشته است و حتماً فردی که جامع‌ترین و بهترین افراد بعد از خود، بوده است به مردم معرفی کرده است و این ویژگی‌ها در کسی جز علی بن ابی طالب علیه السلام یافت نمی‌شود و آیات متعدد قرآنی از قبیل آیه بلاغ و اکمال دین و ولایت و تطهیر و اولوالامر و ... و روایات متواتری مثل حدیث غدیر خم و منزلت و سفینه و ابلاغ برائت از مشرکین هر کدام دلیل و تأیید بر همان حکم عقل است. پرداختن به مسایل فرعی و جزئی، آن هم با تمسک به روایات ضعیف و اقوال غیر مشهور و انتساب آن به همه‌ی مذهب و

ص: ۱۴

توهین به بزرگان و ذکر معایب شیعه‌نماها به عنوان شیعیان واقعی اهل بیت علیهم السلام کمال ظلم به خاندان اهل بیت علیهم السلام است چرا که همین شیعیان بودند که نگذاشتند حق ضایع شود خونها در این راه دادند و به دنبال امامان پاکشان زندان‌ها رفتند و تبعیدها شدند و بالای دارها رفتند.

اگر سخنان نویسنده به همان نحوی که فهمیده و نوشته است درست باشد و خلفای طرفداران یک مذهب موجب شود انسان یک مذهب را رها کند و ... پس باید نویسنده از اصل اسلام دست برمی داشت، زیرا تمام آنچه درباره‌ی تشیع و بزرگان شیعه بیان داشته است در حدی به مراتب، افزون‌تر در سایر مذاهب اسلامی نیز وجود دارد.

اگر نیت و قصد نویسنده اصلاح بود چرا امروزه که تشیع به وسیله‌ی فقه اهل بیت علیهم السلام و برپایی نظام مقدس جمهوری اسلامی برق امید را در دلها تابانده است و کفر جهانی را نگران کرده و از بسیاری از مفسدات جلوگیری نموده و به حمایت جدی از مردم مظلوم فلسطین و افغانستان پرداخته و عزت و اقتدار اسلام را به جهانیان نشان داده، سخنی به میان نیاورده است و فقط تکیه بر مسایل اختلافی در مذاهب اسلامی چون ازدواج موقت و خمس نموده است آیا نویسنده با تحریم ازدواج موقت تمام مفسدات جنسی را رفع نموده و آیا با تحریم خمس و وجوهات شرعی که کمکی به مستمندان و اداره حوزه‌های علمیه تشیع است تمام

ص: ۱۵

مسائل اقتصادی اسلام را مرتفع ساخته؟ و آیا با متهم ساختن مراجع دینی و بزرگان اسلام که همواره دارای زندگی بسیار ساده و از تجملات به دور بوده‌اند کاری جز عقده‌گشایی علیه بزرگان دین انجام داده است؟!

به فرض یک یا دو نفر از وجوهات به طریق غیر صحیح زندگی کنند آیا این دلیل بر تخریب و اهانت به همه‌ی بزرگان ساده زیست و انکار اصل وجوب خمس می‌شود؟! آیا این عمل، انکار صراحت قرآن نیست که وجوب خمس را بیان می‌کند؟ (۱) آیا این است شیوه‌ی شخصی که مدعی است که در حوزه‌ی نجف پرورش یافته است؟! آیا ادعاهای بزرگ وی درباره شخصیت خویش می‌تواند واقعیت داشته باشد؟!

و آیا حرفهای او برای هدایت است یا گمراه کردن مردم و آیا این حرکت در راستای اهداف اسلامی است یا اهداف دشمنان اسلام؟

به هر حال کسانی که ادعا می‌کنند سنی شده‌اند معمولاً انسانهایی پنداری و ساختگی هستند ولی آنان که مذهب اهل بیت علیهم السلام را پذیرفته و مستبصر شده‌اند شخصیت‌هایی واقعی و از محققان و حقجویان اهل سنت هستند. ما برای تحقیق خوانندگان گرامی در این زمینه اسامی تعدادی از گروه کثیری از اهل تسنن که محققانه مذهب شیعه (مذهب اهل بیت علیهم السلام) را پذیرفته و کتابهایی در این

ص: ۱۶

زمینه تألیف نموده‌اند را ذکر می‌کنیم:

- ۱- / شیخ محمد مرعی انطاکی حلبی (برای چه مذهب شیعه، مذهب اهل بیت علیهم السلام را برگزیدم؟)
- ۲- / شیخ محمد امین انطاکی حلبی (در راهم به سوی تشیع.)
- ۳- / دکتر سید محمد تیجانی سماوی از تونس (آنگاه هدایت شدم.)
- ۴- / مروان خلیفات از اردن (و سوار بر کشتی شدم.)
- ۵- / احمد حسین یعقوب از اردن (برخورد با رسول و آل او و ...)
- ۶- / شیخ معتصم احمد از اردن (حرکتیم به مذهب اهل بیت علیهم السلام)
- ۷- / صائب عبدالحمید از عراق (روش در رشد مذهب.)
- ۸- / صاح وردانی نویسنده‌ی مصری (کوچ من از تسنن به تشیع.)
- ۹- / سید حسین رجا از سوریه (دفاع از وحی شریعت ضمن دایره سنّی و شیعی.)
- ۱۰ / خانم لیماء حماده از سوریه (اخیراً روح نورانی شد.)
- ۱۱- / دکتر اسعد. حید قاسم از فلسطین (حقیقت شیعه ۱۲ امامی.)
- ۱۲- / محمد علی متوکل از سودان (با تواضع وارد تشیع شدم.)
- ۱۳- / دکتر سعید ایوب از مصر (حق آمد.)

ما به کمک خداوند مئان تمام مباحثی را که در کتاب مذکور آمده است مورد نقد قرار می‌دهیم و قضاوت را به خوانندگان گرامی واگذار می‌کنیم.

شیوه‌ی ما در برخورد مطالب کتاب بر اساس دستور امیرالمؤمنین

ص: ۱۷

علیه السلام است آن حضرت به حجر بن عدی و عمرو بن حلق فرمود: «من ناخوشایند دارم که شما توهینگر و ناسزاگو باشید (در نتیجه) بدگویید و (از دیگران) براءت بجوئید ولی اگر رفتار بد آنان را ذکر کنید و بگویید: روش آنان چنین و چنان است و کارهای آنان چنین و چنان است، در گفتار بهتر و در پوزش خواهی بلیغ تر است و به جای لعن بر آنان و ابراز انزجار از ایشان بگویید: خدایا خون آنان و ما را حفظ کن و بین آنان و ما اصلاح فرما و آنان را از گمراهی هدایت فرما تا آنان که حق را نمی‌شناسند، بشناسند و آنان که در ستم و دشمنی فرو رفته‌اند نجات یابند. (اگر شما چنین کردید و با آنان این گونه رفتار کردید) برای من و شما بهتر است. آن دو نفر گفتند: پندت را پذیرفتیم و به ادب و روش شما رفتار می‌کنیم. (۱) ما هم می‌گوئیم یا امیرالمؤمنین پند را پذیرفتیم و به ادب و روش شما رفتار می‌کنیم. سخنی با مترجم درباره‌ی مقدمه کتابش داریم که در خاتمه کتاب خواهد آمد انشاءالله.

این کتاب دارای هشت فصل است که هفت فصل اول آن مانند فصول کتاب مورد نقد و تقریباً با همان عناوین است و به نقد و بررسی مطالب آنها پرداخته شده است و فصل پایانی به بخشی از سنت‌های رایج در میان اهل سنت که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیست اختصاص یافته است و سعی شده حتی المقدور به منابع اصلی

ص: ۱۸

ارجاع داده شود تا مباحث زیاد خسته کننده نباشد ضمناً قضاوت را به خوانندگان واگذار نمودیم و کتاب را به «اهل بیت علیهم السلام از دین دفاع می کنند» نامیدیم تا برسانیم که آنان حامی دین هستند به تعبیر قرآن لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة خداوند متعال این قلیل را به عنوان پاداش اجر رسالت قبول فرماید و به امضای حضرت صاحب الامر - ارواحنا فداه - برساند.
انشاءالله

فصل اول مطرح کردن حکایت عبدالله بن سبا به چه هدفی؟

نویسنده با بررسی چند کتاب به شخصیتی مطرود از دیدگاه بزرگان شیعه اشاره می‌کند و این شخص یا به طور کل افسانه‌ای و غیرواقعی و ساخته و پرداخته فردی دروغ‌پرداز به نام سیف‌بن‌عمر تصیمی کوفی است؛ کما اینکه بسیاری از بزرگان شیعه چون مرحوم کاشف‌العطاء و محمد جواد مغنیه و مرحوم آیة‌اله خویی ره به این باور هستند و علامه مرتضی عسگری در این رابطه دو اثر نفیس دارد یکی درباره‌ی خود عبدالله بن سبا و دیگری درباره ۱۵۰ صحابه ساختگی که در ضمن آن به شرح حال او می‌پردازد و ادله متقنی را در این راستا ذکر می‌کند. گروهی از پژوهشگران اهل تسنن نیز ابن سبا را یک موجود افسانه‌ای میدانند که برای تخریب اسلام درست شده است، نظیر دکتر طه حسین در کتاب (الفتنه الکبری ۲/ ۹۸) و دکتر عبدالعزیز الهلالی در (عبدالله بن سبا: درسه للروایات التاریخیه ... ص ۷۱) و نویسنده مصری احمد عباس صالح در الیمین والیسار فی الاسلام ص ۹۵).

و یا او یک شخصیت فاسد و مطرود و سوخته‌شده به دست امیر مؤمنان علیه السلام و لعنت شده بر زبان امامان علیهم السلام است که در نظر شیعیان هیچ جایگاه مثبتی ندارد همان طور که خود نویسنده نیز بعضی از روایات را در این باره متذکر شده است حال چه سبب شده که روی این شخصیت ساختگی یا واقعی مطرود، این قدر

ص: ۲۲

سرمایه‌گذاری می‌شود؟ به نظر می‌رسد سرّ این که نویسنده روی این چنین فردی تأکید دارد و فصلی را به آن اختصاص داده است می‌خواهند اساس تشیع را به او نسبت دهد در حالی که اساس تشیع همان طور که در مقدمه اشاره شد بر یک اصل عقلی است و تاریخ تشیع به دوران بعد از عبدالله بن سبا بر نمی‌گردد و افکار و مواضع تشیع بر گرفته از خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام و شکل گرفته در عصر رسول الله صلی الله علیه و آله است و بود و نبود چنین شخصی تأثیری در اعتقادات محکم شیعه نمی‌تواند داشته باشد.

در کتابهای تاریخی اهل سنت نظیر ابن عساکر و طبری و ابن ابی بکر و ذهبی داستانهایی در نقش عبدالله بن سبا در فتنه‌ها و طرفداری او از علی علیه السلام و نفوذ در سپاه آن حضرت آمده است که این تاریخ‌نگاران، تمام مطالب خود را از سیف بن عمر گرفته‌اند و همه شرح حال نویسان، او را دورغگو و زندیق و بی‌دین معرفی کرده‌اند وی که فردی خیال‌پرداز و دروغگو است داستانهای عبدالله بن سبا را در تاریخ آورده و دیگران آن را نقل کرده‌اند و ظاهراً نویسنده نیز از این دروغها که مطابق با خواسته‌هایش بوده لذت برده و به گمان خویش خواسته است تا بنیان تشیع را متزلزل کند. (۱) ولی او گویا نخواسته به مسایل واقعی اعتراف کند از جمله اینکه؛

۱- جهت اطلاع از وضعیت سیف بن عمر و نقش او در ساختن داستانهای عبدالله بن سبا، جلد ۱ و به کتاب نقش عایشه در تاریخ اسلام ۲/ ۲۷۱ تا ۲۷۸ مراجعه فرمایید

ص: ۲۳

۱) در خود روایاتی که ذکر کرده است تعارض دیده می‌شود و در نتیجه، اعتباری ندارد؛ مثلاً، در شماره‌های ۱ و ۲ و ۳ و ۷ و ۸ او را معتقد به خدا بودن علی علیه السلام معرفی می‌کند و در همان شماره ۳ خود را پیامبر معرفی می‌کند و در شماره ۴ و ۵ علی علیه السلام را امامی می‌داند که امامتش از ناحیه خداست.

۲) سند بعضی از روایات مانند روایت اول ضعیف است زیرا در سندش محمد بن عثمان و عبدالله بن سنان هستند که توثیق نشده‌اند در نتیجه روایت بی اعتبار است (۳) آنچه به مرحوم مامقانی در شماره ۳ نسبت می‌دهد درست نیست بلکه قسمت اول از مرحوم شیخ طوسی و قسمت دوم از علامه حلی -/ره- است که نویسنده آن را تحریف کرده است.

۴) اگر به فرض عبدالله بن سبأ یک شخصیت واقعی باشد و منحرف و مطرود باشد ولی در ضمن آن یک عقیده صحیح داشته باشد (و آن هم لزوم نصب و معرفی امام از طرف خداوند بعد از پیامبر) آیا باید دست از این عقیده صحیح برداشت و به طور کلی تشیع را مذهب ساختگی و از یهودیت دانست؟! تذکر این نکته خالی از لطف نیست که مطالب شماره ۴ و ۵ که مرحوم نوبختی و سعد بن عبدالله اشعری است بدون سند است و روشن است که این مطالب را با واسطه یا بدون واسطه از کتاب سیف بن عمر نقل کرده‌اند زیرا مضامین آن با کلام سیف بن عمر یکی است در ضمن کلام این دو بزرگوار چیزی را بر ضد شیعه ثابت نمی‌کند. همچنین در نقل کلام

ص: ۲۴

مرحوم جزایری تحریف شده است، زیرا او می‌نویسد: ((گفته شده او یهودی بود که مسلمان شد...)) و خود این سخن نشان می‌دهد که این مطلب سند ندارد ولی در نقل جمله ((گفته شده)) حذف شده است.

(۵) چرا نویسنده در نتیجه‌گیری این را ذکر نکرد که عبدالله بن سبا یک فردی غالی، مطرود و ملعون در نزد امامان شیعه علیهم السلام و علمای شیعی است و در این رابطه این نتیجه را ذکر کرده «که او اولین کسی است که از امامت علی - علیه السلام - سخن گفت و او اولین کسی بود که مدعی شد علی - علیه السلام - وصی پیامبر - صلی الله علیه و آله - است؟!»

(۶) هر کس کمترین اطلاع از تاریخ داشته باشد و به برخوردهای تند و قاطع حضرت علی و حضرت زهرا علیهما السلام و اصحاب معترض به شورای سقیفه و نتیجه‌ی آن، آگاهی بسیار اندکی داشته باشد پی می‌برد که شماره ۴ و ۵ که نتیجه‌های مورد خواست نویسنده را می‌رساند از ریشه غلط است و اصلاً قابل قبول نیست. اولین کسی که قایل به امامت امیر مؤمنان علیه السلام بود رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. احادیث منزلت و غدیر خم و ... بهترین شاهد این سخن است. در ضمن اگر علی علیه السلام ادعای خلافت نداشت و خود را وصی نمی‌دانست و حضرت زهرا علیها السلام از او حمایت نکرد و یارانی چون سلمان و اباذر و عمار و مقداد و حذیفه و زبیر در خانه او جمع نمی‌شدند پس آمدن عمر با جمعی بر در خانه حضرت علی علیه السلام و به آتش کشیدن خانه آن حضرت و مضروب و مصدوم

ص: ۲۵

نمودن حضرت زهرا علیها السلام و گرفتن شمشیر زبیر و شکستن آن و غضب فدک برای چه بود و چرا حضرت زهرا علیها السلام حتی یک لحظه از ابوبکر و عمر که خلافت را غضب کردند راضی نشد؟!

(۷) این نتیجه گیری که عبدالله بن سبا اولین کسی بود که بر کسانی که خلافت را غضب کردند طعن زده است همچون سخن بالا، بی اساس است و حتی خود بزرگان اهل تسنن بر این باور هستند که

اولین کسی که سنت سیئه لعن رادر این امت نهاد معاویه بود و چون آل علی علیه السلام عکس العمل نشان دادند به تدریج به خلفا سرایت کرد بنابراین همه آثار مخرب این سنت بد بر عهده‌ی معاویه است که چنین سنتی را نهاد. نسائی در خصائص خود در حدیث ۹۰ و ۹۱ با سند نهاد این سنت زشت را توسط معاویه و یارانش را آورده و محقق خصائص در پا ورقی مصادر دیگر را استخراج کرده است. بنابراین طعن بر دشمنان اهل بیت علیهم السلام با رهنمود خود امامان بوده است برای روشن شدن مطلب به حکایتی که ابن ابی الحدید ذکر می کند می پردازیم و ترجمه آن را می آوریم.

او می گوید: یحیی بن سعید بن علی که دارای مذهب حنبلی و معروف به ابن عالیه است و از ساکنان قطفثا در سمت غرب بغداد و شاهد عادل در آن منطقه است گفت که من حضور داشتم در نزد فخر اسماعیل بن علی حنبلی فقیه که به غلام ابن منی معروف بود و اسماعیل بن علی پیشوای حنبلیها در مسایل شرعی و رفع اختلاف در شهر بغداد بود و او قدری به علم منطق نیز اشتغال داشت و

ص: ۲۶

شیرین بیان بود من در نزد او بودم و خودم سخن او را شنیدم و در سال ۶۱۰ هجری از دنیا رفت ابن‌عالمیه (همان یحیی بن سعید حنبلی) می‌گوید: ما در نزد او (فخر اسماعیل به‌علی حنبلی) سخن می‌گفتیم که در این حال فردی از حنبلی‌ها وارد شد او که از یکی از اهل کوفه طلبی داشت برای دریافت طلب خود به کوفه می‌رود و از اتفاق وقت ورود او به کوفه همزمان با روز عید غدیر بوده است و در روز ۱۸ ذی‌الحجه می‌بیند که در مشهد امیرالمؤمنین علیه‌السلام (نجف اشرف) جمعیت زیادی که قابل شمارش نیست وجود دارد. ابن‌عالمیه می‌گوید: مرتب شیخ فخر (اسماعیل بن علی حنبلی) از آن شخص می‌پرسید که چه کردی آیا مالت را وصول کردی آیا هرچه در نزد او داشتی گرفتی؟! او جواب می‌داد که ای آقای من اگر می‌دیدید در روز زیارت عید غدیر و آنچه که از فضیلتها و زشتیها کنار قبر علی بن ابی‌طالب و سخنان بد و لعن بر اصحاب را با صدای بلند بدون ترس می‌شنیدید؟! ... اسماعیل (بن علی حنبلی) گفت: آنان چه گناهی دارند که چنین می‌کنند (و به خلفاء و اصحاب لعن می‌کنند)؟ به خدا سوگند تنها کسی که به آنان جرأت این کار را داده و چنین در بی‌را روی آنان باز کرده صاحب آن قبر است آن شخص گفت: صاحب آن قبر کیست؟ (اسماعیل بن علی) گفت: علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام. آن فرد گفت: ای مولای من آیا او این سنت را برای آنان گذاشته و به آنان یاد داده است و راهش را به

ص: ۲۷

سوی آنان گشوده است؟ گفت: آری به خدا سوگند. گفت: ای آقای من اگر آنان به حق چنین می‌کنند پس ما چرا فلانی و فلانی (ابوبکر و عمر) را دوست بداریم و اگر بر باطل هستند (و به ناحق به خلفاء بد می‌گویند) پس چرا ما او (علی علیه السلام) را دوست بداریم؟ پس یا باید از او (علی علیه السلام) تبری بجویم یا از آن دو (ابوبکر و عمر) تبری بجویم.

ابن‌عالمه می‌گوید: اسماعیل به سرعت از جا برخاست و کفش خود را پوشید و گفت: خدا اسماعیل را لعنت کند اگر جواب این مسئله را بداند و بعد داخل منزلش شد و ما برخاستیم و از آنجا رفتیم. (۱) در پایان این فصل به بعضی از شکوایی‌هایی که امیرمؤمنان علیه السلام داشتند اشاره می‌کنیم تا برای کسانی که طالب حق هستند معلوم شود که این سخن که اولین کسی که از وصایت علی علیه السلام دفاع کرد خود آن حضرت است و انتساب آن به فردی مثل عبدالله بن سبا چیزی جز خیانت نمی‌تواند باشد آن حضرت در نهج البلاغه می‌فرماید: خدایا من از تو کمک می‌خواهم علیه قریش و کسانی که آنان را یاری کردند (تا حقم که همان خلافت بود غصب کردند) زیرا آنان رحم مرا (نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله) قطع کردند و جایگاه مرا کوچک شمردند (و مرا تحقیر کردند) و بر ستیز با من بر امر (حکومت بر مسلمانان) که از آن من بود انفاق کردند (و

ص: ۲۸

حکم را گرفتند) پس یکی از حاضران گفت: ای پسر ابی طالب شما بر این امر حکومت حریص هستی، حضرت فرمود: به خدا قسم بلکه شما (از من) حریص تر هستید زیرا من حقی را می‌خواهم که از آن خودم است و شما بین من و حکم جدایی می‌اندازید. (۱) و در خطبه ۱۵۰ می‌فرماید: چون پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت فرمود قومی به عقب باز گشتند و راههای هلاکت، آنها را فرا گرفت و آنان به ناهلان اعتماد کردند و صله غیر رحم کردند و از رشته‌ای که خدا به دوستی آن امر کرده بود رو برگرداندند و بنا را از اساس زیر و رو کردند و ساختمان (حکومت) را در غیر محلش بنا کردند محلی که معدن لغزشها و در تمام گمراهی بود (و مردم) به سرعت تمام در سرگردانی فرو رفتند و همچون آل فرعون در حال مستی غفلت نمودند به گونه‌ای که به دنیا اعتماد کردند یا از دین جدا شدند

دقت در سخن امام علیه السلام انسان را به وضعیت تأسف آور صدر اسلام آشنا می‌کند و برای انسان منشأ فتنه‌ها را روشن می‌سازد نه آن گونه که نویسنده‌ی کتاب مورد بحث، آن را طرح می‌کند.

۸) نویسنده در پایان فصل نام کتابهایی را جهت آشنایی بیشتر درباره عبدالله بن سبا می‌آورد ولی اولاً "این کتابها مطالب خود را از رجال نجاش نقل می‌کنند و در حقیقت یک منبع است نه

ص: ۲۹

منابع متعدد نویسنده برای این که خواننده را سر در گم کند کتب متعدد را نام می‌برد. ثانیاً "کتاب جامع الرواه از مرحوم محمد بن علی اردبیلی است نه مقدس اردبیلی و کتاب تحریر از طاووسی نیست بلکه از شیخ حسن فرزند شهید ثانی است و کتاب حل الاشکال در دوران ما وجود خارجی ندارد! (۱)

۱- -/- الله وللحقیقه ص ۷۳- / ۷۴

فصل دوم شیعیان واقعی پیروان اهل بیت علیهم السلام

اشاره

نویسنده در ابتدای فصل دوم چنین وانمود می‌کند که شیعیان، تمام اهل سنت را نواصب می‌دانند و از آنان و از صحابه بی‌زاری می‌جویند. در حالی که شیعیان بر این باور هستند که عمده اهل سنت نیز خاندان پیامبر را دوست دارند و لذا برای آنان احترام قائل هستند تا جایی که به دستور پیشوایان دینی در مراسم آنان شرکت می‌کنند و به دیدار بیماران آنان می‌روند و در تشییع جنازه‌شان شرکت می‌کنند و حتی در نماز جماعت به آنان اقتدا می‌کنند. امام صادق علیه السلام که رئیس مذهب جعفری است درباره‌ی شرکت در نماز جماعت آنان می‌فرماید: «من صلی خلفهم فی الصف الاول کمن صلی خلف رسول الله» هر کس در صف اول پشت سر آنان (اهل سنت) نماز بخواند مانند کسی است که پشت سر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نماز خوانده است. (۱) با توجه به این دستورهای اهل بیت و رفتار شیعیان، آیا آنچه نویسنده به ما شیعیان نسبت می‌دهد صحت دارد؟! آری؛ ما عده‌ای را ناصبی می‌دانیم و آنان کسانی هستند که به جای محبت اهل بیت علیهم السلام علیه آنان شوریدند و دشمنی کردند و آن فرد ناصبی شده فرق نمی‌کند چه کسی باشد. حتی ممکن است در

۱- وسایل الشیعه، ج ۵، باب ۵ از ابواب صلاة الجماعة، حدیث ۱، ص ۳۸۱

ص: ۳۲

وهله اول دوستدار و طرفدار خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده ولی بعد تغییر موضع داده و به جنگ و ستیز پرداخته باشد ما دیگر او را دوست اهل بیت علیهم السلام نمی‌دانیم نظیر زبیر که بعد از غصب خلافت، از طرفداران سرسخت امام علی علیه السلام بود ولی در اواخر، تغییر جهت داد و با همدستی طلحه و زبیر لوی ایشه به جنگ آن امام همام علیه السلام آمد. از دیدگاه ما اینان نواصب هستند چه رسد به آنان که از همان روزهای اول بنای دشمنی با خاندان اهل بیت علیهم السلام را نمودند این گروه نه تنها دستور خدا را مبنی بر محبت خویشان رسول خدا صلی الله علیه و آله رعایت نکردند بلکه بر ضد آنان شوریدند و حتی اجازه ندادند مانند مسلمانان عادی در جامعه اسلامی زندگی کنند.

نویسنده در مرحله‌ی بعد به شهادت سیدالشهدا علیه السلام و روضه‌خوانی آن اشاره می‌کند و اظهار می‌دارد که طبیعی است ما (یعنی شیعیان) «برای آن که احساسات و عواطف مردم را داغ نگهداریم از مظلومیت اهل بیت (ع) و شیعیان سخن برانیم و از شهادت مظلومانه امام حسین (ع) ناله کنیم روضه بخوانیم و اشک بریزیم!» آن‌گاه نویسنده این گونه جلوه می‌دهد که کتب معتبری که در دست ماست ثابت می‌کند شیعیان چه مصیبت‌هایی بر سر اهل بیت علیهم السلام آوردند و خونشان را ریختند و باعث شهادت آنان گردیده و حرمت آنان را پاس نداشتند.

سپس با ذکر جملاتی از امیرمؤمنان علی و امام حسن و امام حسین

ص: ۳۳

و امام سجاد و حضرت زینب و فاطمه صغری علیهم السلام در مذمت مردم کوفه و روایتی از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام در مذمت بعضی از شیعیان نتیجه گیری می کند که؛

خستگی و دلسردی امیرمؤمنان و فرزندان او از شیعیان خویش بوده و آنان سب شدند تا خون اهل بیت علیهم السلام و آبروی آنان بریزد و اهل بیت علیهم السلام مسؤولیت شهادت امام حسین و یارانش را مستقیماً بر دوش شیعیان می گذارند و اهل بیت بر آنان نفرین کرده اند و آنان را به اهل کتاب که کتاب را پشت سر می اندازند تشبیه کرده و با ذکر جمله ای از حدیثی، آنان را رافضه در نزد خدا معزفی می کند و در پایان ماتم سرایی می کند و می نویسد: «اهل بیت پیامبر! ای چهره های پاک و مقدس! در قبال این همه مصائبی که از شیعیان تن تحمل کردید خدایتان پاداش دهد.»

در بخش دوم این فصل نویسنده به زعم خویش به ذکر توهین هایی که شیعیان به پیامبر و اهل بیت علیهم السلام نموده اند می پردازد و در آخر فصل تحت عنوان قاتل اهل بیت کیست؟! بیان می کند که با مراجعه به کتب معتبر خویش در می یابیم ذریه طاهره چگونه به شهادت رسیدند و قاتل آنان کیست؟ عده ی زیادی از آنان در مناطق شیعه نشین به دست خود شیعیان به شهادت رسیدند

در اینجا چند مطلب است که باید مورد توجه قرار گیرد و به سؤالات مربوط در این زمینه پاسخ داده شود؛

الف: آیا هدف از عزاداری داغ نگه داشتن احساسات مردم است؟

ص: ۳۴

و منشأ این عزاداری کجاست؟ و چه کسانی و برای رسیدن به چه اهدافی این کار را شروع کرده و دستور به برپایی آن دادند؟
 ب: آیا واقعاً خون اهل بیت علیهم السلام را شیعیان ریختند و مصیبت‌هایی را که دیدند از شیعیان واقعی خودشان بود و آنان از روز
 اول بنای ظلم بر اهل بیت را (آن طور که نویسنده بیان می‌کند) نهادند و گناه تمام ظلم‌ها متوجه شیعیان است!!؟
 ج: آیا جملات ذکر شده در کتاب در مذمت اهل کوفه برای نتیجه‌گیری برای مقصردانستن شیعیان کافی است و مقصود امامان از
 اینکه احیاناً به شیعیان رافضی اطلاق کردند چیست؟
 د: آیا روایات ذکر شده در باب توهین شیعیان به پیامبر و اهل بیت علیهم السلام صحیح است و آیا نتیجه‌گیری‌های نویسنده درست
 است!!؟

اما مطلب اول

با مراجعه به متون تاریخی و روایی معلوم می‌شود منشأ عزاداری و داغ‌نگهداشتن احساسات مردم در عزاداری برای اهل بیت خصوصاً
 سالار شهیدان علیه السلام توسط خود اهل بیت علیهم السلام صورت می‌گرفته است و آنان مردم را برای برپایی این مراسم و زیارت
 قبور مطهر آنان به خصوص زیارت کربلای معلی تشویق می‌کرده‌اند و خود در پیشاپیش مردم در منازل خویش ماتم‌سرایی
 می‌کرده‌اند و از شاعرانی چون دعبل خزایی و ... می‌خواستند بر ایشان مرثیه

ص: ۳۵

بخوانند تا آنان و خانواده‌شان بر ماتم امام حسین علیه السلام و ظلم‌هایی که بر اهل بیت علیهم السلام شده اشک بریزند بلکه دستور به برپایی مراسم ماتم برای خویش می‌دادند تا آنجا که امام باقر علیه السلام از امام صادق علیه السلام می‌خواهد مقداری از اموال را وقف عزاداری برای او در منا کند. (۱). برای اطلاع بیشتر می‌توان به کتابهایی چون: اللهوف علی قتلی الطفوف، منتهی الامال، بحار الانوار، حماسه حسینی و ... مراجعه کرد.

همچنین عزاداری دارای برکات بسیاری است که قابل شمارش نیست که از جمله آنها، آموزش معارف دینی- ارج نهادن به زحمات اهل بیت علیهم السلام (همچنان که برای شخصیت‌های هر ملتی یادواره گرفته می‌شود) زنده نگهداشتن حماسه شهادت و ایثار- پرداخت اجر رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله زمینه برای برپایی انقلاب‌ها و نهضت‌های رهایی‌بخش و اسلامی؛ نظیر، قیام ۱۵ خرداد و انقلاب اسلامی ایران و ... بلکه می‌توان گفت اصل بقای اسلام به وسیله‌ی همین عزاداری‌ها بوده است و شاید معنای حدیث مشهور نبوی «حسین منی و انامن حسین»، «حسین از من است و من از حسینم» این باشد که حسین از نسل رسول خدا است و بقای نام و دین آن حضرت به وسیله حسین علیه السلام است و گرنه چه معنا دارد که بخواهد پیامبر صلی الله علیه و آله از حسین علیه السلام باشد. مناسب

ص: ۳۶

است این جمله مشهور امام خمینی - قدس سره - را ذکر کنیم که فرمودند:

محرّم و صفر را زنده نگهدارید تا اسلام زنده بماند.

در نتیجه، اصل عزاداری از خود اهل بیت علیهم السلام شروع می‌شود و شیعیان به آنان اقتدا کرده و سنت آنان را زنده نگه می‌دارند و توهین در آن به اهل سنت نمی‌شود.

اما مطلب دوم

اگر نویسنده یک نگاه اجمالی به تاریخ می‌انداخت و حتی به منابع اهل سنت مثل تاریخ طبری و ابن قتیبه و ابن ابی الحدید معتزلی مراجعه می‌کرد پی می‌برد که چه کسانی بنای ظلم به اهل بیت علیهم السلام را نهادند و حتی چه کسانی موجب انحراف مردم کوفه شدند.

او که گناه قتل امام حسین علیه السلام را به گردن شیعیان می‌گذارد جا داشت یک نگاه به زیارت عاشورا بیندازد تا ببیند امام باقر علیه السلام در این زیارت به چه کسانی لعن می‌کند و قبل از لعن بر قاتلین حسین بن علی علیه السلام چه افرادی مورد لعن قرار گرفته‌اند. در آن جا این جملات به صورت روشن به چشم می‌خورد «لعن الله امه اسست اساس الظلم و الجور علیکم اهل البیت و لعن الله امه دفعتکم عن مقامکم و ازالکم عن مراتبکم التي رتبکم الله فیها و لعن الله امه قتلتکم» امام باقر علیه السلام در این جملات به ما یاد می‌دهد که ریشه قتل اهل بیت علیهم السلام در ظلم و ستم بر آنان و غصب مقاماتشان است و می‌فرماید: خداوند آن امتی را لعنت کند که اساس ظلم و جور بر

ص: ۳۷

شما اهل بیت را نهادند و خداوند لعنت کند امتی را که شما را از مقامتان باز داشتند و شما را از جایگاهی که برای شما ترتیب داده بود کنار زدند و خداوند لعنت کند امتی که شما را کشتند.

و در جایی دیگر از امام باقر علیه السلام در این زیارت می‌شنویم که می‌فرماید: «اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و ال محمد و آخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين...» خدایا لعنت کن اولین ستمگری که به حق محمد و آل محمد ستم کرد و (لعنت کن) آخرین پیرو اولین ستمگر را بر آن (حق محمد و آل محمد).
خدایا لعنت کن گروهی را که با حسین جنگیدند

ای فردی که خود را مدافع اهل بیت معرفی می‌کنی و کتابت را به این نام می‌نامی از شمامی پرسیم چه کسانی اولین ظالم به حق اهل بیت علیهم السلام بودند آیا شیعیان بودند؟! آیا شیعیان، فدک را از حضرت زهرا علیها السلام تنها یادگار رسول خدا غصب کردند؟! آیا شیعیان آن حضرت را مضروب ساختند و پهلویش را شکستند و فرزندش را کشتند و هیزم آوردند و خانه‌اش را به آتش کشیدند؟! آیا شیعیان، علی علیه السلام را از خانه بیرون کشیدند و برای گرفتن بیعت به مسجد بردند؟!
حتماً به نظر نویسنده عایشه ام‌المؤمنین دختر ابوبکر و طلحه و زبیر که به بهانه انتقام از خون عثمان با علی علیه السلام جنگیدند همان شیعیان آن امام بودند!!!

و یا معاویه که منصوب از طرف خلیفه دوم و سوم بر منطقه شام بود

ص: ۳۸

و جنگ صفین را برپا کرد و ۲۵ هزار نفر از سپاه امام علی علیه السلام شهید (و ۴۵ هزار نفر از سپاه شام کشته) شدند(۱)، از شیعیان بود!! و یا داستان به وجود آمدن خوارج که عمروعاص و معاویه طراحي کردند باز کار شیعیان بود یا حتماً عمروعاص هم شیعه بود و حتماً آن زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک رحلت، قلم و کاغذ خواست تا از گمراهی جلوگیری کند (عمر بن خطاب) همان فردی که مانع شد و گفت: کتاب خدا برای ما کافی است و این شخص (پیامبر) هذیان می گوید یکی از شیعیان بوده است!!!

و حتماً به نظر نویسنده کسانی که داخل خانه‌ی علی علیه السلام جمع شده بودند و به غضب خلافت توسط ابوبکر و عمر و ابو عبیده جراح معترض بودند از دشمنان علی علیه السلام و ضد شیعه بودند و یا عمار و مالک اشتر نخعی و رشید هجری و حجر بن عدی که فدائی امام شدند ضد شیعه بودند و یا آنان که در رکاب حسین بن علی علیه السلام قبل از آن حضرت جان خویش را فدای او و خاندانش نمودند ضد شیعه بودند!!! و گویا شیعه در فرهنگ نویسنده؛ یعنی، هر کسی که علیه اهل بیت - علیهم السلام - کاری انجام داده است و نه کسی که پیرو اهل بیت و فدایی آنان و زنده نگهدارنده‌ی نام و یادشان است و گویا تنها کسانی که هیچ نقشی در بقای نام و میراث امامان علیهم السلام نداشته‌اند شیعه هستند. «اللهم انا نشکو الیک فقد نبینا و غیبه و لینا و

ص: ۳۹

کثرة عدونا و قلة عددنا و تظاهر الزمان علينا» (۱).

خدایا، ما به پیروی از اهل بیت (که معنای شیعه نیز چیزی جز پیرو نیست) به آنانی که به پیامبر ستم کردند و به خصوص کسانی که بنای ظلم بر محمد و آل محمد علیهم السلام را گذاشتند و مقام آنان را غصب کردند و آنان را کشتند و دستور تو را در رعایت حقوقشان پیاده نکردند لعن می‌کنیم و از آنان تبری می‌جوئیم و بر کسانی که با قلم و بیان خویش در مسیر آنان قدم بر می‌دارند و آگاهانه به دشمنان پیامبر و اهل بیت علیهم السلام خدمت می‌کنند نفرین می‌کنیم و از آنان تبری می‌جوئیم.

اما مطلب سوم

جملاتی که نویسنده در مذمت اهل کوفه آورده است برای نتیجه‌گیری کافی نیست زیرا در مجموع سخنان به جز یک مورد آنان به عنوان شیعه مورد خطاب قرار نگرفته‌اند و آن جمله اولی است که از روضه کافی ذکر می‌کند
اولاً: "این روایت از ابی الحسن علیه السلام که همان امام هفتم است می‌باشد و نویسنده گمان کرده مقصود از ابی الحسن امیر مؤمنان علی علیه السلام است با این که از امور بدیهی نزد هر طلبه‌ای است که مقصود از ابی الحسن در روایات امام هفتم علیه السلام است آفرین به

۱- مفاتیح‌الجنان، اعمال شبهای ماه مبارک رمضان، دعای افتتاح.

ص: ۴۰

کسی که به خیال خود به بالاترین مرتبه اجتهاد رسیده است!!! ثانياً "این روایت ضعیف است زیرا در سند آن محمد بن سلیمان است که در کتب رجال به طور قطع ضعیف شمرده شده است (۱). همچنان که سایر روایات نیز از نظر سند اشکال دارد به خصوص روایت مربوط رأی به امام باقر علیه السلام، زیرا در سند آن سلام سعید جمحی است و او توثیق نشده است و روایت امام صادق علیه السلام اشاره به انتظار امام از پیروان خویش در حفظ حدیث دارد و هیچ کس ادعا نکرده که شیعیان همه خوبند و بی اشکال، و این موضوع غیر از چیزی است که نویسنده به دنبال اثبات آن است ضمن این که بسیاری از شیعیان مورد ستایش قرار گرفته‌اند که نمونه‌های آن در صفحات آتی می‌آید. -/ انشاءالله -/

ثالثاً "مردم کوفه و سپاه آن حضرت تا زمانی که مطیع علی علیه السلام بودند شیعیان او و پیروان اهل بیت علیهم السلام بودند و آن زمان که از اطاعت آنان سرپیچیدند و پیرو هوی و هوس شدند و به شایعات معاویه (دشمن امام) گوش فرا دادند دیگر شیعیان آن حضرت نبودند گرچه ادعای آن را داشتند آنان در حقیقت در هنگام مخالفت با امام خویش و پیروی از رهنمود معاویه شیعه معاویه بودند نه شیعه علی علیه السلام، شاهد بر این سخن کلام حضرت سیدالشهدا در روز عاشورا است که به مردم کوفه و قاتلان خویش

ص: ۴۱

فرمود: «یا شیعه ال ابی سفیان ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احراراً فی دیناکم»^(۱) و در واقع سخن امام علیه السلام در مذمت لشکری است که از عثمان به ارث رسیده و تربیت شده ابوبکر و عمر بودند.

پس تمام آنچه در روایات در مذمت مردم کوفه آمده است از امیرمؤمنان و امام حسن و امام حسین و امام سجاد علیهم السلام و حضرت زینت و فاطمه صغری علیها السلام مربوط به شیعیان آل ابی سفیان و پیروان معاویه و یزید است و معلوم است که معاویه منصوب خلیفه دوم و سوم و فرزندش یزید منصوب معاویه است و هیچ ربطی به شیعیان واقعی اهل بیت علیهم السلام ندارد زیرا که شیعیان امام علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام در کنار آنان و مدافع حریمشان بودند و همواره مورد تعریف و تمجید قرار داشتند به عنوان نمونه می توان به جمله حضرت سیدالشهدا علیه السلام در شب عاشورا اشاره کرد که خطاب به شیعیان خویش در کربلا فرمود: «بی تردید من اصحاب و یارانی صالح تر از شما نمی شناسم....»^(۲) ضمن این که در آن زمان شیعی معروفی در کوفه وجود نداشت زیرا به دستور معاویه، زیاد بن ابیه به تعقیب شیعیان پرداخته بود لذا بسیاری از شیعیان از کوفه یا شهید یا آواره شده بودند.^(۳) و کسانی که با امام حسین علیه السلام می جنگیدند تصریح می کردند که به خاطر

۱- -اللهوف، ص ۱۲۰.

۲- -اللهوف، ص ۹۰.

۳- - / شرح نهج البلاغه ۱۵ / ۳

ص: ۴۲

کینه با پدرت با تو می‌جنگیم!!

حال این سؤال را مطرح می‌کنیم که چه کسانی به اهل بیت علیهم السلام ستم کردند و آنان را به بدترین وضع کشتند؟ کسانی که حضرت زهرا علیها السلام را به شهادت رساندند و خانه وحی را به آتش کشیدند چه کسانی بودند؟ فتنه جمل توسط چه کسی به پا شد؟ غیر از عایشه دختر ابوبکر و طلحه و زبیر؟ جنگ صفین توسط چه کسانی به راه افتاد؟ آیا به جز معاویه و فرزند خلیفه دوم عبیدالله بن عمر و همدستانشان کسی دیگری بود؟ فتنه خوارج نهروان و تفرقه در سپاه علی علیه السلام زایده‌ی توطئه‌ی چه کسانی بود غیر از معاویه و عمرو عاص که منصوب از طرف خلیفه دوم و سوم بودند؟ آیا ابن ملجم که قاتل علی علیه السلام بود نتیجه‌ی این فکر نبود؟ آیا جاسوسان معاویه زمینه‌ی شکست سپاه امام را فراهم نکردند؟ آیا منصوبان از طرف معاویه و یزید با ارباب و جوسازی مردم را از اهل بیت علیهم السلام جدا نکردند؟ حال چه کسی ظلم به خاندان رسالت را روا داشت؟ آیا شیعیان واقعی بودند یا کسانی که نویسنده، آنها را می‌ستاید و بعضی را مرد شماره دوی اسلام می‌داند یا همچون عایشه که در نزد او صدیقه است؟

گریه بر مظلومیت شیعه

وقتی انسان تاریخ را بررسی می‌کند می‌بیند گاهی باید بر شیعیان اهل بیت علیهم السلام بیشتر گریه کرد؛ زیرا اولاً: امامان معصوم علیهم السلام با

ص: ۴۳

خبرهایی که از پیامبر به آنان رسیده بود می‌دانستند چه مصایبی بر آنان وارد خواهد شد و اجر و پاداش خویش را نیز می‌دانستند ولی شیعیان از این امر محروم بودند مگر آنقدری را که خود اهل بیت علیهم السلام برای شیعیان خُصّ بیان می‌فرمودند؛ نظیر، شب عاشورا.

ثانیاً: آنان غیر از دردها و زجرهایی که کشیدند و جان و مال و فرزندان را فدای امامان خویش نمودند مورد بدترین تهمت‌ها قرار گرفتند- فراموش نمی‌کنم در مکه مکرمه بعد از قتل عام حجاج بیت‌الله الحرام یک جوان عرب به بنده گفت: خدا شیعیان را لعنت کند شما قاتلان حسین بن علی هستید و این زمانی بود که در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل هزاران جوان رزمنده به عشق امام حسین علیه السلام و با نام آن حضرت و خاندان رسالت به شهادت می‌رسیدند. خداوند اجر شیعیان را در کنار امامانشان مضاعف فرماید و این زحمات را پذیرا باشد.

خیانت در نقل حدیث

در پایان این قسمت اشاره‌ای می‌کنیم به روایتی که نویسنده آورده است مبنی بر اینکه شیعیان رافضی هستند و آنان مورد لعن و نفرین هستند. او می‌نویسد: «اهل بیت بر شیعیان دعای بد کردند و آنان را به طواغیت این امت و دیگر گروهها تشبیه دادند و به کسانی که کتاب را پشت سر می‌اندازند علاوه بر آن فرمودند هان! لعنت خدا بر ستمگران باد.»
وی در ادامه می‌نویسد: «الله سماکم الرافضه! بنا بر همین دلایل بود که

ص: ۴۴

نزد امام صادق- علیه السلام- آمدند و گفتند: چه کنیم ما به لقبی متهم شدیم که پشت ما را سنگین کرد و دل‌های ما دارد می‌ترکد و حاکمان خون ما را به خاطر آن حلال می‌دانند؟ فرمودند: الرافضه؟! منظور رافضه است؟ گفتند: بله فرمودند: نه والله آنها نیستند که اسم شما را رافضه گذاشتند خداوند شما را رافضه خوانده است». اصول کافی / ۵ / ۳۴

اولاً برای بخش اول سخن خود هیچ مدرک و روایتی ذکر نکرد و از پیش خود مطالب را آورده است، ثانیاً اصول کافی بدون ترجمه ۲ جلد و با ترجمه ۴ جلد است تا ایشان بخش دوم که الله سماکم الرافضه است را از آنجا آورده باشد.

آری؛ در جلد ۸ کافی (روضه کافی) حدیثی طولانی در این باره وجود دارد و جمله‌ی فوق در اوایل حدیث آمده است و این حدیث گرچه از نظر سند ضعیف است زیرا در سند آن محمد بن سلیمان و سلیمان بن عبدالله است و هر دو ضعیف هستند ولی مامتن حدیث را در اینجا ذکر می‌کنیم تا خوانندگان گرامی خود قضاوت کنند که آیا نقل حدیث به این شکل خیانت و بازی کردن با مذهب و با مردم نیست؟ و آیا این حدیث در رد مذهب تشیع و مذمت شیعیان است یا مدح و ذکر فضایل آنان؟

اما حدیث:

«محمد بن سلیمان از پدرش نقل می‌کند که گفت: من نزد امام صادق علیه السلام بودم که ابوبصیر بر آن حضرت در حالی که نفس

ص: ۴۵

می‌زد وارد شد وقتی که در گوشه‌ای جای گرفت امام صادق علیه السلام به او (ابوبصیر که کنیه دیگرش ابومحمد بود) فرمود: ای ابامحمد این نفس بلند برای چیست؟ گفت: فدایت شوم ای فرزند رسول خدا، پیر شدم و استخوانم نازک شده و مرگم نزدیک شده با این حال نمی‌دانم که پایان کارم به کج ختم می‌شود؟ امام صادق علیه السلام فرمود:

ای ابامحمد آیا شما هم این طور سخن می‌گویید؟! گفت: فدایت شوم، چطور این را نگوییم؟! فرمود: ای ابامحمد آیا می‌دانی که خداوند جوانان شما را گرامی می‌دارد و از پیران شما حیا می‌کند؟

گفت: فدایت شوم چگونه جوانان را گرامی می‌دارد و از پیران حیا می‌کند؟ فرمود: جوانان را گرامی می‌دارد از عذاب کردن و از پیران حیا می‌کند تا آنان را مؤاخذه کند (ابوبصیر) گفت: گفتم: فدایت شوم این امر تنها برای ما (شیعیان) است یا برای همه اهل توحید؟

فرمود: نه به خدا تنها برای شماست نه دیگران (ابوبصیر) گفت:

گفتم فدایت شوم لقبی بر ما می‌نهند که پشت ما به واسطه آن شکسته شده و دل‌های ما مرده است و زمامداران خون ما را به خاطر آن حدیثی که دانشمندان آنان نقل کردند حلال می‌شمرند (ابوبصیر) گفت: پس امام صادق علیه السلام فرمود: (لقب) رافضه (را می‌گویید)؟ گفتم: آری فرمود: نه به خدا سوگند آنان اسم رافضه را بر شما نگذاشتند ولی خداوند شما را به این نام نامیده است ای ابامحمد آیا نمی‌دانی که ۷۰ نفر از بنی اسرائیل فرعون و قومش را رها کردند آن زمان که بر ایشان گمراهی آنان معلوم شد پس به

ص: ۴۶

موسی پیوستند آن زمان که او را بر هدایت (الهی) یافتند پس این گروه در لشکر موسی را رافضی نامیدند زیرا آنان فرعون را رفض و ترک کردند و آنان در آن لشکر از همه بیشتر عبادت داشتند و بیش از همه موسی و هارون و فرزندان آن دو را دوست داشتند پس خداوند به حضرت موسی علیه السلام وحی کرد که این نام را برای آنان در تورات ثبت کن زیرا من آنان را به این نام (رافضه) نامیدم و این ملیت را بر ایشان قرار دادم پس موسی این نام (رافضه) را بر ایشان ثبت کرد پس خداوند آن را برای شما ذخیره کرد تا شما را به این نام نامید ای ابامحمد، آنان (غیر شیعه) رفض و ترک خوبی کردند و شما ترک و رفض بدی کردید مردم گروه گروه شدند و شما گروهی شدید با اهل بیت پیامبران. و شما به دنبال آنان رفتید و آنچه خداوند برای شما برگزیده بود اختیار کردید و آنچه را خدا اراده کرده بود خواستید پس بشارت بدهید بشارت بدهید به خدا سوگند شما مورد رحم الهی هستید که از خوبان شما پذیرفته و بدهای شما مورد عفو قرار گرفته است هر کس در روز قیامت بیاید ولی آنچه شما دارید (از ولایت اهل بیت) با خود نیاورد از او کار خوبی پذیرفته نمی‌شود و کار بد او مورد آمرزش قرار نمی‌گیرد.

ای ابامحمد شاد گردیدی؟ (ابابصیر) گفت: گفتم: بیشتر بفرما فدایت شوم فرمود: ای ابامحمد برای خداوند فرشتگانی است که گناهان را از پشت شیعیان می‌ریزند آن طور که باد برگ را در فصل

ص: ۴۷

پاییز می‌ریزد....» (۱) نکته:

دقت در روایاتی که درباره‌ی شیعه از اهل بیت عصمت علیهم السلام رسیده است ما را به این امر رهنمون می‌سازد که تشیع و شیعیان واقعی دارای جایگاه و منزلتی بس رفیع هستند تا جایی که امام حسین علیه السلام جایگاه خد را برای آنان از خدا در خواست می‌کند. (۲) از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که خطاب به علی علیه السلام فرمود: «و شیعتک علی من نور مبیضة و جوههم حولی فی الجنة و هم جیرانی»، «شیعیان تو بر جایگاه‌هایی از نورند در حالی که چهره‌های روشن دارند و در بهشت در اطراف من هستند و آنان همسایگان من هستند». (۳) و نیز از آن حضرت وارد شده است که فرمود: «والذی نفسی بیده ان هذا و شیعتہ لهم الفائزون یوم القیمة». (۴)

و آنچه از تعریف و تمجید و بیان فضایل آمده است اشاره به این شخصیت‌های بزرگ الهی است و آنچه از مذمت‌ها و نکوهش‌ها از لسان اهل بیت علیهم السلام رسیده است مربوط به مذهب تشیع و پیروان

۱- - کافی، ج ۸، ص ۳۴-۳۳.

۲- - /- /- دمع السجوم ص ۲۰۴ واللہوف ص ۷۷ والکامل فی التاریخ ۴ / ۵۰

۳- - دعای ندبه.

۴- - درالمنثور، ج ۶، ذیل آیه «اولئک هم خیر البریة».

ص: ۴۸

واقعی آنان نیست بلکه در حقیقت مذمت و نکوهش رفتار بد و تبزی از کار آنان است و این عمل فواید متعددی دارد که از جمله آن پی بردن به نقاط ضعف و اصلاح خویش و شناسایی شیعیان واقعی و ادعایی و خود را بی‌جهت در نزد بزرگان دین عزیز ندیدن.

لذا در حدیث از امام باقر علیه السلام است: «... به خدا شیعه ما نیست جز کسی که از خدا تقوی داشته باشد و او را اطاعت کند شیعیان ما شناخته نمی‌شوند جز با فروتنی، خشوع، امانت‌داری، زیادی یاد خدا، نماز و روزه، نیکی به پدر و مادر، مراعات همسایگان نیازمند و قرض‌مندان و یتیمان، راستی گفتار، تلاوت قرآن و ... اگر کسی بگوید که پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را دوست دارم اما از رفتار و روش آنها پیروی نکنم محبتش به آنها سودی ندهد ... هر کس مطیع خدا باشد دوست ما و هر که نافرمانی خدا کند دشمن ماست و ولایت ما جز با عمل کردن و پارسایی به دست نمی‌آید.»^(۱) و آنقدر روایات در مدح شیعه از پیامبر و اهل بیت علیهم السلام وارد شده است که بعضی از اهل سنت ادعا کرده‌اند که سنیان همان شیعیان مورد مدح هستند نظیر ابن حجر هیتمی. او می‌نویسد: (و شیعیان او (علی) همان اهل سنتی هستند که او را دوست دارند همان طور که خدا ورسولش (به دوستیش) فرمان داده‌اند.^(۲)

۱- اصول کافی، باب الطاعة و التقوی، حدیث ۳ و تحف العقول کلمات قصار امام باقر علیه السلام، رقم ۲۸

۲- /- / الصواعق المحرقة ص ۱۸۳

ص: ۴۹

بنابراین با آوردن چند روایت در مذمت بعضی از شیعه‌نماها و چشم‌پوشی از روایات متعدد در فضیلت شیعه که ریشه تاریخی و عقلی دارد نمی‌توان اصل تشیع را که بر مبنای پیروی و رهبری اهل بیت علیهم السلام است زیر سؤال برد و آن روایات را به حساب اصل تشیع نهاد.

آیا انتساب جرم و جنایت‌ها، به پیروان خاندان رسالت علیهم السلام ظلم به اهل بیت علیهم السلام نیست؟
«اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلک».

اما مطلب چهارم:

بررسی نمونه روایاتی که نویسندگان به عنوان توهین آورده است:

عنوان اول:

(توهین به پیامبر)

- صلی الله علیه و آله-

نویسنده روایتی ذکر می‌کند که علی علیه السلام نقل می‌کند که غفیر الاغ رسول خدا صلی الله علیه و آله با پیامبر سخن گفت عرضه داشت که پدر و مادرم فدایت باد و آنگاه از پدر و از جد خود نقل می‌کند که جدش با نوح در کشتی بود و نوح بر پشت او دست کشیده و فرموده از نسل این الاغ، الاغی پیدا خواهد شد که سرور پیامبران و خاتم آنان بر او سوار خواهد شد، پس خدا را شکر که مرا آن الاغ قرار داد.

و آنگاه سه نتیجه می‌گیرد؛ و در برابر هر یک علامت تعجبی می‌گذارد، اول: حرف زدن الاغ دوم: خطاب الاغ به پیامبر که پدر و

ص: ۵۰

مادرم فدای تو باد و سوم: وجود چهار واسطه بین الاغ پیامبر و الاغ در کشتی نوح.

و اما جواب:

اولاً؛ باید دانست این روایت مستند نیست و تنها با لفظ روی (روایت شده است) در کافی آمده است در نتیجه این روایت از نظر روایت‌شناسان باطل است و نویسنده به گمان خویش خواسته با روایتی بی‌سند اتهام توهین به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را به شیعه نسبت دهد!! تعجب است از کسی که ادعای فقاقت و اجتهاد دارد چگونه به روایاتی ضعیف و بی‌سند تمسک می‌کند!! ثانیاً؛ به فرض صحت روایت آیا حرف زدن الاغ محال است؟

شاید الاغ با همان زبان خود نه با زبان انسان‌ها با پیامبر سخن گفته است و آن حضرت سخن او را شنیده و دیگران نشنیده‌اند و امیرالمؤمنین علی علیه السلام همان مکالمه را به زبان انسان‌ها بازگو کرده باشد شاهد این بیان آیه شریفه سوره نمل است که درباره حضرت سلیمان می‌فرماید: «و ورث سلیمان داود و قال یا ایها الناس علمنا منطق الطیر...»، سلیمان از داود ارث برد و گفت: ای مردم به ما کلام پرندگان آموزش داده شده است...» (۱) شاهد دیگر آن گفتگوی مورچه‌ها با یکدیگر بود که حضرت

ص: ۵۱

سلیمان آن را شنید و از سخن آنان به خنده آمد «و قالت نملء یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون- فتسبم ضاحکاً من قولها...» (۱) و درباره هدهد نیز می‌فرماید: «فمکث غیر بعید فقال احطت بما لم تحط به وجئتک من سبأ نبأ یقین...»، «مکث کوتاهی کرد پس (هدهد) گفت به چیزی اطلاع پیدا کردم که شما به آن اطلاعی نداری و خبری قطعی از سبأ برایت آوردم». (۲) آیا تعجب کردن نویسنده و مترجم از سخن گفتن الاغ با پیامبر صلی الله علیه و آله نشانه بی‌اطلاعی آنان از قرآن نیست؟ آنان که دیگران را به رجوع به قرآن امر می‌کنند چرا خود از قرآن غافلند. «اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون»، آیا مردم را به نیکی دستور می‌دهید ولی خود را فراموش می‌کنید در حالی که کتاب را تلاوت می‌کنید، آیا از عقل خویش استفاده نمی‌کنید؟! (۳) ثالثاً؛ اگر حیوانی با زبان خویش بخواهد با پیامبر صلی الله علیه و آله سخن بگوید و مطابق فهم خویش احترام کند، مثلاً، هدهد به سلیمان بگوید فدایت شوم یا بگوید بچه‌هایم یا پدر و مادرم فدایت باد اشکال دارد؟ و به آن پیامبر توهین نموده است؟! حیوان نیز مانند انسان شعور دارد و مطابق با شعور خویش آنچه در نزدش با ارزش است فدای دیگری می‌کند، حال اگر الاغ چنین بکند الاغ توهین

۱- - سوره نمل، آیه ۱۹-۱۸.

۲- - سوره نمل، آیه ۲۲.

۳- - سوره بقره، آیه.

ص: ۵۲

کرده است؟ به فرض که الاغ توهین کرده باشد چه تقصیری متوجه شیعیان است که باید (به گمان نویسنده) چوب نفهمی الاغ را بخورند؟! و آیا ذکر کلام یک حیوان اگر همراه با توهین باشد گناه و حرام است؟! اگر چنین باشد پس باید نویسنده به خدا هم العیاذبالله اشکال بگیرد، زیرا در سوره نمل از قول مورچه‌ی، سلیمان نقل می‌کند که گفت: «لا یحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون»، «مواظب باشید که سلیمان و لشکریان او شما را پایمال نکنند در حالی که آنان شعور ندارند». آیا کلام مورچه سلیمان که در قرآن آمده توهین آمیزتر است یا کلام غفیر، الاغ پیامبر صلی الله علیه و آله که در کافی به صورت «رُوی، یعنی روایت شده» آمده است؟! بی‌لطف نیست ضرب‌المثلی آورده شود؛ می‌گویند: شخصی قرآن می‌خواند وقتی به سوره جمعه، آیه «کمثل الحمار» رسید کلمه «حمار» را خط زد و گفت: قرآن مقدس است و بودن کلمه حمار در آن بی‌احترامی به قرآن است!!

رباعاً در مورد حذف اجداد الاغ در سند روایتی که از جد اعلای خود در کشتی با نوح بوده است باید گفت: در بین انسان‌ها نیز این امر همواره مرسوم است که جهت اختصار واسطه‌ها حذف می‌شود، حال اگر در ذکر سند، بخشی از آن قطع شود آیا باید اصل حدیث به باد تمسخر گرفته شود؟ همیشه مرسوم بوده که فرد جهت اختصار واسطه‌ها را حذف می‌کند معمولاً گویندگان و نویسندگان یکی دو واسطه بین خود تا گوینده اصلی را ذکر

ص: ۵۳

می‌کنند و بقیه را حذف می‌کنند اگر الاغ پیامبر صلی الله علیه و آله همین کار انسان‌ها را انجام دهد و برای اختصار و عدم ملامت شنونده سند و کلام خود را کوتاه کند باید الاغ زیر سؤال برود که جد تو چگونه از الاغ در کشتی حضرت نوح علیه السلام این کلام را روایت کرده است؟!!

خامساً؛ در اینجا نویسنده به روایتی استناد کرده است که همه واسطه‌های آن حذف شده و به صورت (روی- روایت شده) آمده است امابه الاغ که چند واسطه را ذکر کرده و چند واسطه را حذف کرده است اشکال می‌گیرد، آیا به الاغ بیشتر اشکال وارد است یا به نویسند؟!!

سادساً "نظیر این روایت در کتابهای اهل تسنن وجود دارد به یک نمونه آن توجه فرمایید: ابن کثیر در کتاب (البدایه والنهایه) در باب معجزات پیامبر (ص) می‌نویسد: (ابن منظور گفت: چون خداوند خیبر را برای پیامبرش صلی الله علیه و سلم فتح کرد در سهم آن حضرت الاغی سیاه و مکتل قرار گرفت. پیامبر صلی الله علیه و سلم با الاغ سخن گفت والاغ نیز با آن حضرت. پیامبر به او فرمود: نامت چیست؟ گفت: یزید پسر شهاب، خداوند از نسل بجدم ۶۰ الاغ بیرون آورد که فقط پیامبران بر آنها سوار می‌شدند و از آن الاغها تنها من مانده‌ام و از پیامبران تنها شما باقی مانده‌ای و من منتظر بودم تا بر من سوارشوی و من پیش از این از یک یهودی بودم و از روی عمد و قصد بر او سخت می‌گرفتم و او بر شکم و پشت من می‌زد. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: من نام تو را یعفور گذاشتم. ای یعفور؟ الاغ گفت: لیبک. فرمود: (الاغ) ماده

ص: ۵۴

می‌خواهی؟ گفت: نه. پیامبر برای انجام کارهایش بر سوار می‌شد پس وقتی از آن پیاده می‌شد آن را به در خانه یهودی می‌فرست
 الاغ با سردرب می‌کوبید. صاحب خانه بیرون می‌آمد و آن با سرش به او اشاره می‌کرد که رسول خدا صلی الله علیه و سلم را اجابت
 کن...» (۱) امام‌مطلبی که در باره خواندن اصول کافی نزد مرحوم آیه‌الله خوئی متذکر می‌شود از اساس غلط است زیرا خواندن کتب
 حدیث در نزد بزرگان در مداری اهل سنت مرسوم است نه در حوزه‌های علمیه شیعه. در ضمن شیوه مرحوم آیه‌الله خوئی این است
 که به روایت مرسل و بی سند توجهی ندارد حتی روایت‌هایی که مرسل و بی سندی که مشهور به آن عمل کرده باشند.
 حتی پیامبر!؟

بعد از حدیث مربوط به الاغ پیامبر صلی الله علیه و آله سه حدیث دیگر ذکر می‌کند مبنی بر انتساب عدم رعایت مسایل ناموسی به
 پیامبر با عنوان پسرعموی ناز! مرا آزرده مکن! حق خادم! و آنگاه می‌نویسد: «هم چنان که ملاحظه می‌کنید در این چرندیات، اهانت
 آشکاری به رسول خدا است. به همین شش روایت در رابطه با پیامبر - صلی الله علیه و آله - اکتفا می‌کنیم و به موضوع بعدی
 می‌پردازیم.»

اولاً؛ نویسنده چهار حدیث بیشتر نیاورده نه شش روایت،

ص: ۵۵

می‌گویند: دروغگو کم حافظه است. لاقلاً نویسنده آنچه به عنوان حدیث آورده شمارش می‌کرد و بعد می‌گفت چندتاست تا ما درباره‌ی صحت و سقم آن گفتگو کنیم.

ثانیاً؛ اشکالاتی که در باره حدیث اول ذکر شد مانند بی‌سند بودن آن، در این سه روایت نیز وجود دارد و از سه حدیث باقیمانده حدیث آخر را نه تنها در کتاب بحارالانوار با آدرسی که نویسنده ذکر کرد نیافتیم بلکه در قسمتهای دیگر بحارالانوار که احتمال می‌دادیم آمده باشد تفحص کردیم و چیزی حتی نزدیک به آن از جهت معنا هم نیافتیم و لذا حدیث آخر سخن بی‌مدرک و بی‌ارزش است. و به فرض بود چنین حدیثی، از درجه اعتبار ساقط است زیرا مرحوم علامه مجلسی - ره - بنا بر جمع آوری احادیث و وقایع نقل شده در تاریخ را داشته است و هیچ عالمی از شیعیان تمام آنچه در بحار آمده است را تأیید نکرده است.

اما راجع به دو حدیث دیگر؛ متأسفانه نویسنده هر دو حدیث را قیچی کرده و حق را وارونه جلوه داده است ما در اینجا متن حدیث را می‌آوریم تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد و به تعبیر قرآن کریم «یحرّفون الکلم عن مواضعه...»^(۱)، «کلام را از جایگاه خویش تحریف می‌کنند...»

اما حدیث اول که تحت عنوان «پسرعموی ناز»

ص: ۵۶

نویسنده آورده است؛

اسحاق بن عبدالله از پدرش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: به نزد پیامبر آمدم در حالی که ابوبکر و عمر در نزد او بودند من بین آن حضرت و عایشه نشستم عایشه به من گفت: جز آن من یا، آن رسول خدا جای دیگری نیافتی؟ پیامبر فرمود: ساکت باش ای عایشه مرا درباره علی آزار مده او برادر من در دنیا و در آخرت است و او امیر مؤمنان است که خداوند او را بر پل صراط می‌نشانند پس او اولیا و دوستان خویش را به بهشت و دشمنانش را به جهنم وارد می‌کند. (۱) نکته:

از حدیث فوق و دهها حدیث دیگر و کتاب‌های تاریخی معلوم می‌شود که عایشه از همان ابتدا نسبت به امیرمؤمنان علی علیه السلام نگاهی مثبت نداشته و اگر او جنگ جمل را به پا کرد و برخلاف فرمان خدا مانند زمان جاهلیت قبل از اسلام از خانه بیرون آمد در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله نیز چنین بوده و در هر فرصت ممکن او را آزار می‌داده است و از حدیث فوق معلوم می‌شود که آن حضرت برای امری به نزدیکی پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و عایشه نیز می‌خواهد به گونه‌ای به حضرت تعرض کند و جمله فوق را می‌گوید و رسول

ص: ۵۷

خدا صلی الله علیه و آله ضمن هشدار و اعتراض به عایشه، با جمله پایانی روایت به جایگاه علی علیه السلام در دنیا و آخرت اشاره می‌کند تا شاید عایشه متنبه شود و دست از معارضه با برترین خلق خدا بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یعنی علی علیه السلام بردارد.

علی علیه السلام که تربیت شده و بزرگ شده رسول خدا است او را همچون پدر خود می‌داند گذشته از این که داماد و وصی آن حضرت است طبیعی است که در فرصتهای مختلف به نزد او بیاید و به صورت خصوصی با آن حضرت سخن بگوید و عایشه تاب تحمل این جایگاه رفیع امام را در نزد پیامبر نداشته است.

درحقیقت این عبارت عایشه در مقام تعرض است مانند این که در فارسی می‌گوییم: «جای دیگری نبود که روی دامن من نشستی؟!» که این جماه در مقام تعریض می‌باشد و مؤلف گویا فرق بین معنای کنایه و تعریض را با معنای صراحت را نمی‌داند!! و چون یک جمله از عایشه را مطابق خواست خود دیده است با حذف قسمت پایانی حدیث و تغییر در بعضی از کلمات، بخشی از حدیث را آورده و با تعبیر پسر عموی ناز به پیامبر و امیر مؤمنان علیهما السلام توهین نموده است. «کذلک قال الذین من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم...»، «کسانی که پیش از اینها بودند همچون اینان سخن می‌گفتند (که هماهنگی سخنانشان نشانه هماهنگی دل‌هایشان است زیرا)

ص: ۵۸

قلبهایشان شبیه یکدیگر است»^(۱) روایت دومی که در این باب آمده وضعیتی مانند حدیث فوق بلکه وضعیت بدتری دارد و رجوع به خود روایت چهره نویسنده و عایشه را هویدا می‌کند.

اما متن حدیث:

سلمان و اباذر و مقداد می‌گویند: علی علیه السلام بر رسول صلی الله علیه و آله وارد شد در حالی که عایشه پشت سر او ایستاده بود و خانه پر از جمعیت بود در میان جمعیت پنج نفر اصحاب کتاب و پنج نفر اصحاب شوری بودند علی علیه السلام جایی را برای نشستن نیافت پیامبر با اشاره به علی علیه السلام به جای خالی که پشت سرش بود اشاره کرد در حالی که عایشه عبایی بر سر داشت پشت سر پیامبر نشسته بود علی علیه السلام بین پیامبر و عایشه که جای خالی بود نشست عایشه غضبناک شد و گفت: جایی دیگری نیافتی که آرام بگیری غیر از دامن من. پیامبر غضبناک شد و فرمود ای حمیرا مرا درباره برادرم علی اذیت نکن او امیر مؤمنان و سرور مسلمانان و صاحب نور پیشتازان در روز قیامت است که خداوند او را بر پل صراط قرار می‌دهد پس اولیا و دوستانش را به بهشت و دشمنانش را به جهنم وارد می‌کند.^(۲)

۱- - سوره بقره، آیه ۱۱۸.

۲- - کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۷۹.

ص: ۵۹

چند نکته:

- (۱) اصحاب کتاب، طبق روایات وارده از اهل بیت علیهم السلام و تواریخ کسانی هستند که در کعبه در سال آخر عمر پیامبر متنی را نوشته و امضا کردند مبنی بر جلوگیری از انتقال امامت و ولایت و خلافت به علی علیه السلام. (۱) (۲) با توجه به نکته فوق می‌توان به علت توجه پیامبر و حساسیت او نسبت به علی علیه السلام پی برد و چگونه می‌خواهد با رهنمود خود جلو توطئه‌های آتی را بگیرد، ضمن اینکه از حدیث فوق استفاده می‌شود که جای خالی برای علی علیه السلام به جز پشت سر پیامبر در نزدیکی عایشه وجود نداشته است ولی متأسفانه نویسنده با حذف و تحریف، روایاتی را که می‌تواند رهنمود برای اهل ایمان باشد چرندیات می‌شمارد.
- (۳) اساساً بسیاری از مردم برای ضربه زدن به دشمن خود، از هر بهانه‌ای استفاده می‌کنند و کلمات را این گونه به زبان می‌آورند و به خصوص بعضی از زنان وقتی کسی ولو با فاصله، نزدیک آنان بنشیند می‌گویند جایی جز دامن پیدا نکردی؟ و به نظر می‌رسد عایشه نیز از این شیوه استفاده کرده است.
- (۴) شاید ذکر حکایت فوق توسط امام امیرالمؤمنین علیه السلام برای رفع شبهه از اصحاب خود و مردم درباره‌ی علت برخورد عایشه با آن

۱- - برای اطلاع بیشتر به ج ۲۸ بحارالانوار، صفحات ۱۱۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۸ و ۲۷۴ و ... مراجعه کنید

ص: ۶۰

حضرت باشد تا بتواند برای مردم ثابت کند که کینه عایشه با او از دیرباز است و قضیه انتقام خون عثمان بهانه‌ای بیش نیست. حال در اینجا؛ این سؤال مطرح است که آیا این چند حدیث مذکور چرندیات و توهین به پیامبر اسلام است یا بعضی از روایاتی که بی‌حیائی را به پیامبر نسبت می‌دهد و در منابع معتبر اهل سنت آمده است. ما چون بنا نداریم که به مسائل اختلافی دامن بزنیم و تنها قصد روشن کردن اهداف نویسنده را داریم به چند روایت از منابع اهل سنت اشاره می‌کنیم زیرا نویسنده، کتب اهل سنت را مبری از این امور می‌داند.

او در صفحه‌ی ۶۱ در بخش توهین به امیرالمؤمنین که اشاره‌ای درباره آن خواهیم داشت، می‌نویسد: اگر این گونه روایات مسخره در کتب اهل سنت بود غوغا به پا می‌کردیم و آنها را رسوا می‌نمودیم امامت‌آسفانه در کتب خود ما شیعیان است! حال خوانندگان گرامی قضاوت کنند کدام یک از روایات توهین به پیامبر اسلام است آیا آنچه در بالا به صورت بریده و بی‌سند از کتب شیعیان نقل شده یا روایات وارده در کتب اهل سنت!؟

نمونه‌ها:

۱) توهین به پیامبر صلی الله علیه و آله و ام المؤمنین خدیجه علیها السلام/ در سیره حلیه آمده است که پیامبر قبل از ازدواج بر خدیجه داخل شد پس

ص: ۶۱

خدیجه دست او را گرفت و به سینه‌اش چسبانید!! (۱) (۲) برهنگی رسول خدا صلی الله علیه و آله/ بخاری می گوید: رسول خدا با مشرکین سنگی را جهت بازسازی کعبه منتقل می کرد و بر آن حضرت شلواری بود عباس به او گفت پسر برادر اگر شلواری را باز می کردی و بر شانه‌ات زیر سنگ می گذاشتی؟ پس آن حضرت باز کرد و بر شانه‌اش نهاد (یا بن اخ لو حلت ازارک فجعلت علی منکیک دون الحجارة؟ فقال: فحلّه علی منکیه) پس آن حضرت افتاد و بیهوش شد از آن زمان دیگر آن حضرت عریان دیده نشد!!! (۲) این، نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله داده می شود در حالی که آن حضرت فرمود: از کرامت خدایم به من این است که احدی عورتم را ندیده است. (۳) (۳) خوردن ذبیحه مشرکان/ در مسند احمد است (و دیگران نیز روایت کرده‌اند) که زید (ابن عمرو بن نفیل) بر پیامبر عبور کرد در حالی که آن حضرت با سفیان بن حرث از سفره‌ای که بر ایشان تهیه شده بود می خورد زید را دعوت کردند او نپذیرفت از آن سفره بخورد و گفت من آنچه برای غیر خدا ذبح شده نمی خورم و تنها آنچه نام خدا بر آن برده شده می خورم!!! (۴)

۱- - الصحیح من سیره النبی الاعظم، ج ۱، ص ۱۱۹، به نقل از سیره حلبیه، ج ۱، ص ۱۴۰.

۲- - الصحیح من سیره النبی الاعظم، ج ۱، ص ۱۳۶-۱۳۷

۳- - الصحیح من سیره النبی الاعظم، ج ۱، ص ۱۳۹.

۴- - الصحیح من سیره النبی الاعظم، ج ۱، ص ۱۵۸، به نقل از صحیح بخاری، ج ۵، ص ۵۰ و ج ۷، ص ۱۱۸ و سیره حلبیه، ج ۱، ص ۱۲۳، و مسند احمد، ج ۱۱، ص ۱۸۹

ص: ۶۲

۴) پیامبر و فتوای عائشه / عائشه می گوید: روزی رسول خدا بر من وارد شد مردی را که کنارم نشسته بود مشاهده کرد این موضوع بر رسول خدا (ص) گران آمد به گونه‌ای که آثار خشم را سیمایش مشاهده کردم. عرضه داشتم: ای رسول خدا این برادر رضاعی من است. فرمود به برادران رضاعی خود نگاه کنید همانا رضاع و شیرخوارگی از گرسنگی است. فتوای عائشه بر این بود که مرد نامحرم با خوردن شیر از زنان مردم با او محرم می‌شود!! (۱) (۵) بول ایستاده / بخاری و مسلم از حدیث نقل می‌کنند که پیامبر به سایبان گروهی وارد شد پس به حالت ایستاده بول کرد!!! آنگاه آب خواست صلی الله علیه و سلم من برایش آب آورد پس وضو گرفت. (۲)

۶) عدم رعایت حریم / عبدالله بن زبیر روایت می‌کند: پیامبر صلی الله علیه و سلم در صبح سردی (مرا دنبال مأموریت) فرستاد من باز گشتم و او با بعضی از همسرانش زیر لحاف بود پس مرا داخل لحاف کرد در نتیجه ما سه نفر (در زیر یک لحاف) شدیم!! (۳) ..

احادیثی دیگری نیز در این زمینه در آخر فصل می‌آید.

۱- / سنن ابی داوود ۲ / ۱۸۲- / ۱۸۳ باب رضاعه‌الکبیر باب شیردادندبه مردان بزرگ

۲- / سنن النسائی ۱ / ۳۰ و سنن ابن ماجه ۱ / ۱۱۲- / ۱۱۱ و صحیح بخاری ۱ / ۹۳ و ۲ / ۷۴۲

۳- / المستدرک علی الصحیحین ۳ / ۴۱۰ و کتاب السنه ۲ / ۵۹۷

ص: ۶۳

عنوان دوم

(توهین به امیرالمؤمنین علی علیه السلام)**اشاره**

نویسنده تحت عنوان فوق روایاتی را ذکر می‌کند که ما یک به یک روایات و اظهارات او را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم.

اما حدیث اول (کارشناسی قضایی)

در صفحه ۶۰ بنابر نقل بحارالانوار حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که بدین مضمون است: زنی عاشق مردی از انصار بود و برای بدام انداختن او سفیده تخم مرغ را به لباس‌ها و بین ران‌هایش مالیده و به نزد عمر آمد حضرت علی که مستشار قضایی عمر بود بلند شد و بین رانهایش را نگاه کرد و او را متهم ساخت!!

آنگاه نویسنده می‌پرسد: «آیا واقعاً ممکن است امیرالمؤمنین بین رانهای زن نامحرمی را نگاه کند؟! و آیا با عقل جور در می‌آید که امام صادق- علیه السلام- چنین روایتی را نقل کند؟ آیا کسی که با اهل بیت پیامبر- صلی الله علیه و آله- محبت داشته باشد چنین سخنی می‌گوید؟!»

با مراجعه به اصل روایت، خوانندگان گرامی قضاوت کنند که آیا باز خیانت دیگری از نویسنده سرزده است؟

اما اصل حدیث

امام صادق علیه السلام فرمود: زنی که عاشق مردی از انصار شده بود و

ص: ۶۴

نتوانسته بود نظر او را جلب کند تخم مرغی را برداشته و زردی آن را دور ریخته و سفیدی آن را بر لباسش در ناحیه ران‌هایش ریخته و سپس به نزد عمر آمده و گفت ای امیرالمؤمنین این مرد مرا در فلان محل گرفت و رسوایم نمود (و عفتم را برد) عمر خواست که مرد انصاری را مجازات کند انصاری در حالی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام حضور داشت مرتب قسم یاد می‌کرد و می‌گفت: ای امیر مؤمنان درباره‌ی امر من تحقیق کن. پس چون زیاد قسم داد عمر به امیرمؤمنان گفت: ای ابالحسن نظر شما چیست؟ امیر مؤمنان نگاه به سفیدی بر لباس و دوران او انداخت پس آن زن را متهم کرد که توطئه کرده است بعد دستور داد ظرف آب داغی که شدید می‌جوشید بیاورند آن آب را به محل سفیدی ریخت آن سفیدی پخته شد... (۱) همانطور که در روایت آمده زن برای رسیدن به مقصد خویش، سفیدی تخم مرغ را بر لباسش در قسمت دوران خویش ریخته بود تا بتواند آن مرد را متهم سازد و روایت دارد (علی ثیابها بین فخذیها، سفیدی را بر لباسش در قسمت دورانش) معلوم است آن زن ران خود را در یک جلسه عمومی نشان خلیفه و حاضران نمی‌دهد بلکه لباسش را که در ناحیه دورانش هست نشان می‌دهد و این امری است قابل قبول (و نویسنده، کلمه واو را خود اضافه کرده و

ص: ۶۵

نوشته است آن را به لباس‌ها و بین ران‌هایش مالیده بود در حالی که این جمله صحیح نیست). جمله پایان حدیث روشن می‌کند که حضرت برای روشن شدن موضوع به همان سفیده تخم مرغ که بر لباسش در قسمت ران او بوده نگاه کرده و چیزی را که عمر نتوانسته تشخیص بدهد تشخیص داده است و یک جوان را از فتنه و قتل نجات داده است و این باز عرفی است که اگر کسی به لباس قسمت ران نگاه کند مردم می‌گویند فلانی بین ران او نگاه کرد و مطلب را فهمید. کلمه نگاه به ران تفسیر است از برای این که معلوم شود نگاه به ناحیه دیگر لباس او نبوده بلکه نگاه به لباس قسمت ران بوده است. آیا حدیثی که با کمی دقت حقیقت امر در آن روشن می‌شود این قدر هیاهو و جنجال می‌خواهد؟! و آیا قضیه به جای کلاه، سرآوردن و یک کلاغ و چهل کلاغ کردن در اینجا مطرح نیست؟ آیا انسان به یاد آیه شریفه «فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضاً» (۱) نمی‌افتد؟!

نکته دیگری که قابل توجه است این که امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مسایلی که خلیفه درمانده می‌شد و اسلام یا جان فردی در معرض خطر بود و خلیفه دست نیاز به سمت حضرت دراز می‌کرد امام علیه السلام آنان را راهنمایی می‌کرد و از مهلکه نجات می‌داد.

اما حدیث دوم (آموزش دشنام از منبر؟)

در این حدیث بنا بر نقل بحارالانوار از امام صادق علیه السلام آمده که علی علیه السلام در بالای منبر بر زنی بد اخلاق کلمات زشتی را بیان کرد و آن گاه نویسنده می‌پرسد «آیا ممکن است امیرالمؤمنین - علیه السلام - چنین سخنان زشتی از زبانشان بیرون کنند؟ و آیا امام صادق - علیه السلام - چنین سخن پوچی را نقل می‌کند اگر این گونه روایات مسخره در کتب اهل سنت می‌بود غوغا به پا می‌کردیم و آنها را رسوا می‌نمودیم اما متأسفانه در کتب خود ما شیعیان است.»

اولاً؛ این روایت در کتب اهل سنت آمده است؛ نظیر، شرح نهج البلاغه ابن‌حدید معتزلی (۱) ثانیاً؛ این روایت در کتب شیعه به عنوان روایت مجهول آمده است زیرا طبق نقل بحار از کتاب اختصاص عمر بن عبدالعزیز از مردی روایت می‌کند که معلوم نیست کیست و نیز در سندش عیسی بن سلیمان است که مجهول الحال است. در نتیجه این روایت بی‌ارزش و فاقد اعتبار است. ثالثاً؛ گاهی مخاطب آنقدر رذالت دارد و به هیچ وجه ساکت نمی‌شود و سخنان او نظیر سلمان رشدی فقط هتاک است که باید با بردن آبروی او چهره واقعی او را افشا کرد و مفسد او را روشن

ص: ۶۷

کرد تا دیگران از او اجتناب کنند و مبتلا به او نشوند که او یک فرد بیمار و خطرناک است. اگر روایت به فرض صحیح باشد مخاطب امیر مؤمنان علی علیه السلام فردی از خوارج نهروان بود که طبق نقل اول روایت پدر و برادرش به دست حضرت کشته شده و برای ضربه زدن به آن حضرت سخنانی خلاف ادب ابراز داشت در اول روایت آمده است: زنی بد اخلاق نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد در حالی که آن حضرت بر منبر بود و پدر و برادر آن زن را کشته بود آن زن گفت: این قاتل دوستان است، آنگاه حضرت به او نگاهی کرد و کلماتی را به او گفت.

رباعاً؛ همین طور که ملا حظه می‌شود نویسنده باز در نقل روایت جنبه امانت را رعایت نکرده و اول حدیث را که مربوط به این است که وی از خوارج نهروان است و پدر و برادرش در جنگ با حضرت کشته شده‌اند حذف کرده است.

خامساً؛ اگر ذکر معایب افراد بد باشد و توهین محسوب شود حتماً از دیدگاه نویسنده باید خدا هم مورد بازخواست قرار بگیرد و یا باید منکر قرآنی بودن بعضی از سوره‌های قرآن شود از جمله سوره مسد که درباره همسر ابی لهب می‌فرماید: «و امرأته حمالة الحطب فی جیدها جبل من مسد». (۱) و آیه «اولئک کالانعام بل هم اضل» (۲) و آیه (فمثله کمثل الکلب) (۳) و آیه «کمثل الحمار». (۴)

۱- - سوره مسد، آیه ۴ و ۵.

۲- - سوره اعراف، آیه ۱۷۶.

۳- - سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

۴- - سوره جمعه، آیه ۵.

ص: ۶۸

سادساً؛ در کتب اهل سنت آمده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله فحش می‌داد و به آن دستور می‌داد!!! یک نمونه: ابی بن کعب دید فردی به افتخارات جاهلیت افتخار می‌کند پس بدون کنایه و با صراحت به او گفت:!!! مردم (به خاطر حرف زشت او) به او نگاه کردند. پس به مردم گفت: من هم مثل شما این کار را (زشت) می‌بینم فقط به شما بگویم که رسول خدا رحمهما الله به ما دستور داد که هر کس به افتخارات جاهلیت مباحات کند بدون کنایه و با صراحت بگوید: ...! (۱)

امام‌حدیث سوم و چهارم (طناب انداختن متهم کیست؟)

نویسنده دو حدیث از احتجاج طبرسی بدون اشاره به صفحه آن ذکر می‌کند که در حدیث اول است: که عمر و کسانی که دور و بر او بودند طناب بر گردن امیرالمؤمنین انداختند و کشان کشان او را نزد ابوبکر بردند تا جائی که او فریاد می‌کشید (یا ابن‌امی ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی)!!

آن گاه می‌پرسد: آیا امیرالمؤمنین تا این حد بزدل و ترسو بودند؟! و در حدیث دوم آمده که حضرت فاطمه - سلام الله علیها - به امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - فرمود ای فرزند ابوطالب! (ما اشتملت شیمه الجنین و قعدت حجره الظنن) خلق خوی انسان در تو نیست! و اینک متهم و غیر قابل

ص: ۶۹

اعتماد هستی!

مطلبی که در قسمت اول آمده برگرفته از کتاب احتجاج از بین یک بخش طولانی است که درباره کیفیت تخلف بعضی از اصحاب از دستور پیامبر و چگونگی بیعت با ابوبکر در غیاب اهل بیت علیهم السلام (به علت اشتغال آنان به تجهیز پیامبر صلی الله علیه و آله) و توده مردم است و چگونگی بیعت عثمان و بنی امیه در مسجد النبی با ابوبکر و ایجاد جو رعب و وحشت برای مردم در گرفتن بیعت و مخالفت علی علیه السلام را متذکر می‌شود و حمایت جمعی از اصحاب از امام امیرمؤمنان و تجمعشان در خانه‌ی علی علیه السلام و رفتن علی علیه السلام به اتفاق حضرات فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام به درب خانه مهاجرین و انصار جهت استمداد در گرفتن حق خویش و همراهی نکردن مردم با آنان را بیان می‌کند و آمدن عمر و قنفذ و گروه زیادی به درب خانه علی علیه السلام و تهیه هیزم جلو خانه آن حضرت و مضروب ساختن حضرت زهرا علیها السلام یادآور می‌شود و بردن امام به مسجد و اشاره‌ی آن حضرت به پیمانی که آنان با هم بسته بودند در غصب خلافت و تهدید او را به قتل، ذکر می‌کند که حدود ۷ صفحه است (۱) و نویسنده، مطلب مورد نظر خود را تقریباً از بین سه صفحه استخراج نموده است و خود این امر نشان می‌دهد که او از وقایع صدر اسلام و خیانت‌های بسیاری از خواص در آن دوران به

۱- - احتجاج طبرسی ۱/۱۰۳ تا ۱۱۰.

ص: ۷۰

اسلام و پیامبر و ظلمهای به اهل بیت علیهم السلام مطلع بوده و دنبال نقطه ضعف بوده و چیزی را که خود نشان مظلومیت آن امام همیشه مظلوم است به عنوان نقیصه بزرگ ذکر کرده است ما در چند سطر آتی جواب این سؤال را که چگونه شد که علی علیه السلام با قوه قهریه در برابر غاصبان، موضعگیری نکرد از زبان آن حضرت و از زبان ابوبکر را ذکر می‌کنیم تا مطلب روشن شود.

اما مطلبی که در قسمت دوم و تحت عنوان «متهم کیست؟» آمده است، جمله‌ای از فاطمه زهرا علیها السلام است که بعد از رفتن به مسجد در جمع زنان بنی‌هاشم و سخنرانی آن حضرت در آن مکان و احتجاج با ابوبکر و مردم درباره‌ی فدک صورت گرفت و از رفتارهای خلاف قرآن آنان و اولین حدیث‌سازان پرده برداشت این خطبه بیش از ۱۲ صفحه است و در منابع شیعی و سنی آمده است. (۱) بعد از آن سخنرانی و اتمام حجّت و بازگشت به منزل، وقتی همسر مظلومش را دید که خانه‌نشین و حقش را ضایع کرده‌اند و مانند متهمان با او برخورد می‌کنند و تحقیر شدن خود و امام و فرزندان را در برابر مردم مشاهده کرد و دید چگونه فدک که وسیله معاش خانواده‌اش است غصب کرده‌اند با آتشی از دل برخاسته به آن امام مظلوم خطاب کرد و گفت:

«یا بنی‌طالب اشملت شمله الجنین وقعدت حجرة الظنن نقضت قادمة الاجدل فخانک

۱- /- از جمله شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید ۲۳۶/۱۶ و مروج الذهب ۲/ ۳۱۱ و النص والاجتهاد ۱۰۶ و ۱۰۷ و مراجعات ۱۰۳ و دلائل الامامه طبری ۴۰ و ۴۱ و بحار الانوار ۴۳/ ۱۵۸ و ...

ص: ۷۱

ریش الاعزل هذا ابن ابی قحافه یبترنی نحلۀ ابی و بلغۀ ابنی لقد اجهد فی خصامی و الفیته الدّفی کلامی....»^(۱)

«ای پسر ابی طالب جامه فرا گیر بر خود پیچیده‌ای (غم تمام وجودت را فرا گرفته) و مانند کسانی که متهم هستند نشسته‌ای (گویا مردم تو را متهم کرده‌اند)، چراغ دار راهنمایی گروه، پیمان‌شکنی کرده است پس افراد ناتوان و بی‌تقوی (زمام امر را به دست گرفته و) به تو خیانت کرده است این (ابوبکر) پسر ابی قحافه است که هدیه‌ای که پدرم به من داده است و وسیله زندگی فرزندانم است از من گرفته و در دشمنی با من کوشیده است او را در دشمنی شدید یافتیم....» گویا حضرت زهرا علیها السلام بادل غمبار به همسر مظلومش که زانوی غم در بغل گرفته می‌گوید: چه شده که مانند جنین در رحم مادر زانوی غم در بر گرفته‌ای؟! خواننده عزیز، شما را به خدا به مترجم و نویسنده‌ای که خود را مدافع حق و اهل بیت و بیان‌کننده حقایق می‌دانند بگویید کجای فرمایش حضرت زهرا علیها السلام است که به امامش بفرماید خلق و خوی انسان در تو نیست!! این ترجمه از کجای عبارت حضرت استفاده می‌شود «اشتملت» از شمول و شامل شدن است یعنی در جامه پیچیدن، «شمله» هم به معنای جامه و چادر و لباس است و معنای جنین نیز روشن است.^(۲)

۱- احتجاج طبرسی ۱/ ۱۴۵.

۲- کتب لغت از جمله فرهنگ جامع، ج ۱.

ص: ۷۲

خوانندگان محترم در می‌یابند که چگونه نویسنده و مترجم حدیث را تحریف کرده و کلمه (شمله) که به معنای جامه است به (شیمه) که به معنای خلق. خوی است تغییر داده اند تا به هدف خود برسند

مترجم در ترجمه‌ی جمله‌ی دوم می‌نویسد و «اینک متهم و غیر قابل اعتماد هستی!» آری امام علی علیه السلام متهم و غیر قابل اعتماد بود ولی نزد چه کسی؟ آیا نزد حضرت زهرا علیها السلام؟! او که به امام نگفت: من به تو بد گمان هستم بلکه گفت: تو این گونه که نشسته‌ای مردم تو را متهم می‌سازند، در حقیقت حضرت زهرا علیها السلام از وضعیت پیش آمده برای امام خویش متأثر است و با او درددل می‌کند لکن مع‌الاسف دین به دنیا فروشان سخنان آن حضرت را این گونه وارونه جلوه می‌دهند و بعد کتب شیعه و علمای شیعه را مورد هجوم قرار می‌دهند!!

اما این سؤال که چرا حضرت با قوه قهریه در برابر غاصبان مقابله نکرد؟

جوابهای متعددی دارد که ما داوطلبان را به کتاب «رنجهای حضرت زهرا علیها السلام» نوشته‌ی علامه سیدجعفر مرتضی عاملی ارجاع می‌دهیم و در اینجا فقط به ذکر دو جواب اکتفا می‌کنیم:

الف: سکوت امام علیه السلام به خاطر دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

امیر مؤمنان وقتی در مسجد مّطلع شد که با توطئه‌ی ابوبکر و عمر

ص: ۷۳

و خالد بن ولید طرحی برای قتل او ریخته شده است گریبان عمر را گرفت و فرمود: ای پسر صهاک به خدا سوگند اگر عهد و پیمان از رسول خدا نبود و اگر در تقدیر الهی نبود می‌دیدم که (من با شما چگونه مقابله می‌کنم و می‌فهمیدی که) کدامیک از ما ضعیف هستیم و قدرتمان کمتر است. (۱) در جای دیگر نیز به چند تن از صحابه خاص خود فرمود:

پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از وفاتش به من فرمود: ای ابوالحسن این امت بعد از من به تو خیانت می‌کنند و عهد مرا نسبت به تو می‌شکنند و تو نسبت به من مانند هارون به موسی هستی و امت من رفتارشان مثل رفتار امت موسی با هارون است که پیروی از سامری کردند و هارون را رها کردند گفتم: ای رسول خدا در آن زمان چه کنم، فرمود: اگر یاور داشتی با آنان بجنگ و گرنه دست نگهدار و خونت را حفظ کن تا به من، مظلومانه ملحق شوی. (۲)

ب: ابوبکر نیز جواب سؤال را این گونه می‌هد:

وقتی عمر به ابوبکر گفت که من در خانه علی علیه السلام را می‌بندم و نمی‌گذارم کاری بکند ابوبکر گفت: تو را به خدا قسم می‌دهم دست از سخنان بیهوده‌ات بردار، به خدا سوگند اگر پسر ابی‌طالب بخواهد من و تو را بکشد با دست چپ خویش می‌کشد نه با دست

۱- احتجاج طبرسی ۱/ ۱۲۷.

۲- احتجاج طبرسی ۱/ ۹۸.

ص: ۷۴

راست و تنها چیزی که ما را از دست او نجات داده است یکی از این سه امر است: (۱) او تنهاست و یآوری ندارد (۲) پیامبر صلی الله علیه و آله به او دستور داده که با ما درگیر نشود (۳) هیچ قبیله‌ای نیست مگر اینکه با او دشمنی دارد. و بدان که اگر این سه امر نبود حکومت به دست او می‌رسید گرچه ما هم ناراحت بودیم دنیا در نزد او بی‌ارزش است و او را از مرگ باکی نیست آیا فراموش کردی روز جنگ احد همه فرار کردیم و از کوه بالا می‌رفتیم در حالی که زمامداران قوم (دلاوران عرب) اطراف او را گرفته بودند و یقین بود که او کشته می‌شود و هیچ راه فراری از میان آنان نداشت تا اینکه پیاده به جنگ ادامه داد.... (۱) اما حدیثهای بعد در این عنوان

(با تیتیر فقط خنده رو!! پیرمرد حقه‌باز! چشمان خیره!)

نویسنده در تیتیر اول صفحه‌ی ۶۲ از تفسیر قمی از زبان حضرت فاطمه علیها السلام اوصافی از قول زنان قریش درباره امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر می‌کند که چند مطلب در این باره قابل ملاحظه است؛ اولاً؛ این حدیث مرفوعه است و از نظر حدیث‌شناسان بی‌اعتبار است. ثانیاً؛ این حضرت زهرا علیها السلام نیست که این اوصاف را به امام علی

ص: ۷۵

علیه السلام نسبت دهد بلکه سخنان زنان قریش است که دنبال عیب‌جویی علی علیه السلام بودند.

ثالثاً؛ اصل این موضوع (در صورت صحت) مربوط به زمانی است که ازدواج حضرت فاطمه علیها السلام با حضرت علی علیه السلام مطرح بود و طبیعی است دختر باید تمام جوانب را با پدرش که رسول خدا صلی الله علیه و آله است در میان بگذارد از جمله آنها حرفهای زنان قریش درباره همسر آتی خویش است.

ما برای روشن شدن بیشتر هدف نویسنده بخشی از قبل و بعد جملات منتسب را می‌آوریم:

درباره ازدواج حضرت زهرا علیها السلام هر کس صحبت می‌کرد پیامبر از آن اعراض می‌کرد تا مردم از او مأیوس شدند وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله خواست او را به ازدواج علی علیه السلام در آورد به صورت خصوصی با دخترش گفتگو کرد حضرت فاطمه علیها السلام عرض کرد: ای رسول خدا نظر شما هر چه باشد پذیرفته است ولی زنان قریش درباره‌ی او می‌گویند او مردی است با شکم بزرگ و دستان بلند، مفاصل درشت، موهای ریخته، چشمانی درشت با شانه‌های بلند نظیر کوهان شتر، خنده‌رو و بی‌مال است. پیامبر فرمود: ای فاطمه آیا می‌دانی خداوند بر دنیا توجه فرمود و مرا بر مردان جهانیان به عنوان پیامبر انتخاب کرد و برای بار دوم توجه کرد پس علی را به عنوان وصی بر مردان جهان اختیار کرد و در مرحله بعد تو را به

ص: ۷۶

زنان جهانیان انتخاب کرد....(۱)

آیا این تعبیر خیانت نیست؟

تیترا دوم نویسنده در این صفحه «پیرمرد حقه‌باز» است که می‌خواهد چنین وانمود کند که در کتب شیعه، علی علیه السلام پیرمرد حقه‌باز به حساب آمده است حال بشنو اصل کلام ابی‌الفرج اصفهانی را؛

ابی‌اسحاق می‌گوید: پدرم مرا در روز جمعه به مسجد برد (جمعیت زیاد بود در نتیجه) پدرم مرا بلند کرد دیدم علی بالای منبر خطبه می‌خواند او پیرمردی بود که موهای جلو سرش ریخته، با پیشانی برآمده (که نشانه تیزهوشی است) با شانه‌های کشیده و محاسنی بلند به گونه‌ای که به سینه‌اش ریخته بود با چشمانی جذاب و مهربان. به پدرم گفتم او کیست؟ گفت: علی بن ابی‌طالب پسرعمو و برادر و وصی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان است. (۲) آیا فردی هست که از مترجم و نویسنده‌ای که خود را امین و آزادمنش می‌دانند پرسد از کجا شما این جمله را پیدا کردید که حقه‌بازی از چشمانش نمایان بود جمله «لیناً فی العین» کجا به معنای حقه‌بازی است؟! کچل بودن را از کجا به دست آوردید؟! «اصلح» به معنای کسی است که موهای جلو سرش ریخته است و

۱- - تفسیر قمی ۳۰۳/۲، ذیل آیات معراج از سوره النجم.

۲- - مقاتل الطالبین، ص ۱۶.

ص: ۷۷

این عیب محسوب نمی‌شود و شامل کچلی که یک نوع بیماری است نمی‌شود.

مضافاً بر اینکه در کجای حکایت فوق نسبت عیب یا بدی به امام امیر مؤمنان علیه السلام داده شده است به جز تحریفات نویسنده!!؟

امّا تیتّر سوم (چشمان خیره)

ابوالفرج می‌نویسد: آن امام سبزه چهارشانه‌ای بود که به کوتاهی نزدیک‌تر بود با شکمی بزرگ، انگشتان باریک، بازوان کلفت، ساقهای باریک، چشمانی جذاب، محاسن پرپشت، موهای جلو سر ریخته و پیشانی برآمده.

اولاً؛ این حدیث نیست بلکه جمله ابوالفرج اصفهانی است و او اموی است و در نظر اهل سنت مورد اطمینان است، نه نزد شیعیان.

ثانیاً؛ این توصیف امام در اواخر عمر و ایام خلافت خویش است، خود او بعد از ذکر وصفهای فوق می‌گوید: این اوصاف در روایات متفرقه آمده بود که من آنها را جمع نمودم. (۱) و از جمله ابواسحاق که در بالا- آمد نیز استفاده می‌شود که این اوصاف مربوط به دوران حکومت آن حضرت است که نزدیک ۳۰ سال از شهادت حضرت زهرا علیها السلام گذشته و نزدیک به ۴۰ سال بعد از ازدواج با آن حضرت بوده است.

ص: ۷۸

ثالثاً؛ اوصافی که ذکر شده اوصاف یک پهلوان قوی هیکل است که هر صفتی از این صفات انسان را به سمت خود جلب می‌کند. بازوان کلفت که نشانه قدرت بازوی اوست، و سینه فراخ و گشاده او که نشان صبر و مقاومت وی است، محاسن زیبا و پرپشت و چشمان ملیح و نمکین او که نشانه عطوفت و مهربانی است به گونه‌ای که هر فردی در کنارش احساس آرامش می‌کند.

رابعاً؛ تعجب از نویسنده است که خود را عالم می‌داند و به چند

روایت ضعیف تمسک کرده و از روایات متعدد در منابع اهل سنت

که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را بدمنظر جلوه می‌دهد چشم‌پوشی کرده است رجوع کن به سنن ترمذی ۵/۶۰۳ و ۵۹۸ و صحیح

مسلم ۴/۱۸۲۳ و صحیح بخاری ۱/۸۶.

عنوان سوم

(توهین به حضرت فاطمه - س-۱!)

اشاره

نویسنده در این عنوان چهار تیتراژ دارد؛

تیتراژ اول قهرمانی!

از مرحوم کلینی در اصول کافی روایت می‌کند که فاطمه شانه عمر را گرفت و او را به طرف خود کشید.

این روایت سندش ضعیف است زیرا در آن عبدالله بن محمد جعفی که ضعیف شمرده آمده است (۱) گذشته از آن روایت به

صورت

ص: ۷۹

قیچی شده آورده اصل حیث را ملاحظه فرمایید در صد امانت داری نویسنده معلوم شود. عبدالله بن محمد جعفری می گوید: که امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام فرمودند: وقتی کار مردم به آنجا رسید که رسید حضرت فاطمه علیها السلام شانه عمر را گرفت و به طرف خود کشید و فرمود: به خدا سوگند، ای پسر خطاب اگر به خاطر این نبود که بلا- دامنگیر افرادی گناه شود می دانستی که خدا سوگند می دادم پس خدا را سریع الاجابه می یافتم (فوراً دعایم مستجاب می شد). (۱) علت این که آن حضرت شانه عمر را گرفت شاید شرایط زمانی برای حفظ جان امام چنین اقتضایی داشت و حفظ جان امام بر همه واجب است

تیردوم جر و بحث

؛ از کتاب سلیم بن قیس نقل می کند که حضرت زهرا علیها السلام در قضیه فدک پیش ابوبکر و عمر رفت و با آنان جر و بحث کرد و در میان مردم فریاد کشید تا این که مردم به دورش جمع شدند!!
مطلبی به این صورت در کتاب سلیم بن قیس نیست کما این که مطالب قبل نیز به صورتی که نویسنده ادعا می کرده معمولاً ناصواب است آری؛ در کتاب سلیم بن قیس از امام امیر مؤمنان علیه السلام

ص: ۸۰

روایت می‌کند که حضرت زهرا علیها السلام در زمانی که ابوبکر و عمر خواستند فدک را بگیرند به آنان فرمود: آیا در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله فدک در دست من نبود و کیل من در آنجا نبود و من از غله‌های آن استفاده نکردم؟ ابابکر و عمر گفتند: آری حضرت فرمود: پس چرا شما از من شاهد بر آنچه در دستم هست می‌طلبید؟ گفتند:

زیرا آن فیء مسلمانان است. اگر شاهد اقامه شد که هیچ و گرنه آن را می‌گیریم. حضرت زهرا علیها السلام در حالی که جمعیت اطراف ابوبکر و عمر بودند و می‌شنیدند فرمود: آیا شما می‌خواهید آنچه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله انجام داده است باز گردانید و دربارهی ما برخلاف مسلمانان حکم کنید؟ ای مردم بشنوید آنان چه کارهایی انجام می‌دهند!!^(۱) ملاحظه می‌فرمایید حضرت فریادی نکشیده است بلکه با آنان احتجاج کرده است و جمعیت حضور داشته و خطبه و احتجاجهای آن حضرت در منابع شیعی و سنی آمده است از جمله شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱۶، ص ۲۳۶ و نهایه ابن اثیر، جلد ۴، ص ۲۷۳، در ترجمه لغت لّمه و تفسیر کشاف، جلد ۱، در آیه ذی القربی و تاریخ ابن کثیر، جلد ۱۲، ص ۴۴۱.^(۲)

۱- - سلیم بن قیس، ص ۱۳۶.

۲- - برای اطلاع بیشتر رجوع شود به نهج الحیاء فرهنگ سخنان فاطمه علیها السلام از ص ۱۰۰ تا ۱۱۹.

تیترا سوم: عدم رضایت!؟

باز نویسنده از قول مرحوم کلینی در فروع ذکر می‌کند که حضرت زهرا علیها السلام از ازدواج با علی علیه السلام راضی نبود و گریان بود این حدیث نیز مانند حدیث اول بی‌اعتبار است چون بی‌سند است و ما حدیثی درباره گفتگوی رسول خدا صلی الله علیه و آله با حضرت زهرا علیها السلام از تفسیر قمی درباره وضعیت علی علیه السلام ذکر کردیم و شاید حدیث در کافی نیز به همین مضمون بوده و لابد حضراتی که دنبال بهانه‌ای بودند آن را دلیل بر عدم رضایت حضرت زهرا علیها السلام دانسته‌اند.

تیترا چهارم: شکایت!؟

نویسنده از کتاب کشف الغمه روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله همراه بُریده به نزد حضرت زهرا علیها السلام رفتند، «تا پدرش را دید چشمانش اشک آلود شد حضرت فرمودند: دخترم چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: به دلیل قلت طعام و کثرت ناراحتیها و شدت غمها...»

کجای این روایت توهین به حضرت زهرا علیها السلام محسوب می‌شود؟! اگر کسی درباره وضعیت سخت خاندان رسالت که در دوران صدر اسلام همچون سایر مسلمانان به سختی زندگی می‌کردند چیزی بنویسد توهینی به اهل بیت علیهم السلام نموده است؟ گویا فرهنگ توهین و احترام در نظر نویسنده با عرف عموم مردم تفاوت دارد!!
ضمن این که مطالب فوق در منابع اهل تسنن در بخش فضائل

ص: ۸۲

صحابه آمده است (مراجعه شود به کتاب فضائل الصحابه ۲/ ۷۶۴)

در کشف الغمه نیز تصریح شده که روایت مذکور از کتاب مناقب خوارزمی است. چطور شد که نویسندگان اینگونه دروغ به خواننده می‌گویند و روایات اهل سنت را به اسم روایت شیعی ذکر می‌کنند!!
عنوان چهارم

(توهین به امام حسین - ع)

نویسنده روایتی را از مرحوم کلینی در کافی نقل می‌کند مبنی بر این که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت زهرا علیها السلام وقتی خبردار شدند که حسین علیه السلام کشته خواهد شد ابراز داشتند که چنین فرزندی را نمی‌خواهند و هنگامی که جبرئیل خبر آورد که امامت و ولایت و وصایت در نسل اوست آنان راضی شدند و نیز با تیترا (حسین شیر نخورد!) سخنی دارد به این مضمون که حضرت زهرا علیها السلام «با دل ناخواسته حامله شد و او را تحمل کرد و با دل ناخواسته او را زاد» و هرگز شیر فاطمه و هیچ زن دیگری را نخورد او انگشت ابهام پیامبر را می‌مکید و تا دو سه روز برایش کافی بود.
بعد از آن نویسندگان سؤالاتی مطرح می‌کنند که چگونه پیامبر و حضرت زهرا چنین مژده‌ای را رد می‌کنند؟! آیا «حضرت زهرا با دل ناخواسته حامله شد؟ و نه ماه حسین را تحمل کرد؟! و آیا با دل ناخواسته او را زاد؟! آیا از شیردانش امتناع می‌ورزید؟!»
بعد می‌نویسد «نعوذ بالله سید و مولای ما حضرت حسین - علیه السلام - شهید

ص: ۸۳

حماسه آفرین تاریخ خیلی بزرگتر و پاکتر از این است که چنین ... (سخنانی) درباره ایشان گفته شود زندهای دنیا آرزو می‌کنند که هر کدام آنها دهها حسین بیاورند و انگهی حضرت فاطمه زهرا آن طاهره عقیقه چگونه از افتخار فرزندی همچون حسین سر باز می‌زند و ناخواسته حملش می‌کند و می‌زاید و شیرش نمی‌دهد؟ ...»

باید به ایشان گفت: که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و حضرت زهرا علیها السلام نیز انسان هستند و عواطف انسانی دارند وقتی خیردار می‌شوند که جگر گوشه آنها با چنین وضعی کشته می‌شوند این امر بر ایشان سنگین است و منهای رضای الهی و اجر و پاداش آن به طور طبیعی هر کس از پذیرش آن خودداری می‌کند به خصوص وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله در داشتن چنین فرزندی مخیر باشد. لکن وقتی شخصیتی چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت زهرا علیها السلام از آثار پربار آن مطلع می‌شوند اعلام رضایت می‌کنند ولی با این حال وقتی مادر بدانند که آینده فرزند در حملش چنین و چنان خواهد بود همواره ناراحت است و آیه شریفه نیز می‌تواند اشاره به همان حالت حضرت زهرا علیها السلام باشد.

گویا نویسنده، پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت زهرا علیها السلام را انسان نمی‌دانند و فکر می‌کند عواطف انسانی ندارند، پیامبر در شهادت حضرت حمزه علیه السلام و مرگ فرزندش ابراهیم علیه السلام گریست. چگونه او و دخترش از شهادت فجیع امام حسین علیه السلام مطلع باشند و متأثر نباشند؟

ص: ۸۴

اما جمله‌ای که حضرت زهرا علیها السلام از شیردادن به حسین علیه السلام خودداری کرد از دروغهای بزرگی است که به ساحت حضرت زهرا علیها السلام نسبت داده شده است آری؛ در روایات دارد که امام حسین علیه السلام از او شیر نخورد نه اینکه حضرت زهرا علیها السلام به فرزند دلبندهش شیر نداد. این دستور پیامبر صلی الله علیه و آله بود که کسی به حسین علیه السلام شیر ندهد تا خود آن حضرت از طریق انگشت ابهام خویش او را سیراب کند و لذا می‌فرمود: «حسین منی و انامن حسین» و چنین چیزی ناممکن نیست و در قرآن و تاریخ نیز نمونه‌های آن اتفاق افتاده است؛ نظیر، داستان موسی علیه السلام آنجا که حضرت موسی علیه السلام عصا را به سنگ زد و ۱۲ چشمه آب از سنگ بیرون آمد. (۱) خود اهل سنت روایت کرده‌اند که از بین انگشتان پیامبر صلی الله علیه و آله آب جوشید تا لشکر چند صد نفری سیراب شدند. (۲)

اما این جمله که زنان دنیا آرزو می‌کنند که هر کدام آنان دهها حسین علیه السلام بیاورند در صورتی درست است که به بچه‌هایشان هیچ آسیبی نرسد و در این صورت هیچ کدام حسین نخواهند شد و هیچ مادری هم حاضر نیست فرزندش این گونه با لب تشنه و با آن وضع فجیع به شهادت برسد تنها این فاطمه زهرا علیها السلام است که می‌تواند مادر چنین فرزندی باشد وانگهی نویسنده که از امام حسین علیه السلام این قدر دم می‌زند چرا در اواخر کتاب در صفحه‌ی ۱۷۲ کربلای امام

۱- - سوره بقره، آیه ۶۰ و اذاستسقی موسی لقومه ...

۲- - / صحیح بخاری ۳ / ۱۱۰۵ - / ۱۱۰۴

ص: ۸۵

حسین علیه السلام و شفای تربت او را به باد تمسخر می‌گیرد؟ خدایا پناه بر تو از بی‌تقوایی و از استدراج. (۱) عنوان پنجم

(توهین به ام کلثوم - س-۱)!

تیر چاره‌ای نبود؟

نویسنده روایتی را از کافی نقل می‌کند مبنی بر ازدواج ام کلثوم دختر امیرمؤمنان علیه السلام با عمر و از امام صادق علیه السلام در این باره نقل می‌کند که فرموده است: «ان ذلک فرج غضبناه» آن ... (ناموس) بود که از ما غضب شد!! بعد از آن می‌پرسد: آیا عمر با ام کلثوم ازدواج شرعی کرد؟ یا این که او را به زور غضب نمود؟ ... وانگهی اگر عمر ام کلثوم را غضب نمود پدرش اسدالله صاحب ذوالفقار و قهرمان قریش چگونه به این ذلت تن در داد و از ناموس خود دفاع نکرد؟!

هدف وسیله را توجیه می‌کند!!

در جواب می‌گوییم؛ اولاً اصل ازدواج قطعی نیست مرحوم شیخ مفید می‌گوید: خبری که وارد شده درباره به عقد ازدواج درآورن امیرالمؤمنین علیه السلام دخترش را به عمر، درست نیست، زیرا در

ص: ۸۶

سند آن زیربن بگمار است و نقلی بر توثیق آن نرسیده است و در آنچه نقل می‌کند مورد اتهام است به خاطر کنیه‌ای که نسبت به امیرمؤمنان علیه السلام داشت. (۱) ثانیاً از بعضی از روایات استفاده می‌شود که ازدواج صوری بود و در حقیقت ازدواجی صورت نگرفته است نظیر روایت عمر بن اذینه، او می‌گوید: به امام صادق علیه السلام گفته شد که مردم بر ما احتجاج می‌کنند و می‌گویند: امیرمؤمنان علیه السلام دخترش ام کلثوم را به فلانی داد، حضرت در حالی تکیه زده بود نشست و فرمود: آیا چنین می‌گویند؟ گروهی چنین گمان می‌کنند آنان هرگز به راه مستقیم هدایت نمی‌شوند. سبحان الله آیا امیرمؤمنان علیه السلام قدرت داشته باشد بین او (عمر) و دخترش مانع شود و دخترش را رها کند؟! دروغ می‌گویند و آن طور که آنان می‌گویند نبود. فلانی (عمر) از علی علیه السلام درباره دخترش ام کلثوم خواستگاری کرد.

علی علیه السلام خودداری کرد (عمر) به عباس (عموی آن حضرت) گفت: به خدا سوگند اگر دخترش را به ازدواجم در نیامد مسئولیت آب دادن به حجاج و زمزم را از تو می‌گیرم. عباس با علی علیه السلام گفتگو کرد، امام امتناع کرد. عباس اصرار کرد. امیرمؤمنان علیه السلام چون دید آن فرد (عمر) بر عباس سخت می‌گیرد به یک زن جَنّی از منطقه نجران به نام سحیفه بنت جریریه دستور

۱- بحار الانوار ۴۲/۱۰۸-۱۰۷ به نقل از رسائل شیخ مفید، ص ۶۳-۶۱

ص: ۸۷

داد به شکل ام کلثوم در آید و او را برای آن فرد (عمر) فرستاد و ام کلثوم از نظرها پنهان شد تا او به شک افتاد و در فکر تحقیق برآمد که کشته شد و او (زن جنّی) به نجران بازگشت و ام کلثوم آشکار شد. (۱) بنابراین روایات همه سؤالات نویسنده جواب داده می‌شود تنها یک سؤال باقی می‌ماند و آن این که اگر ازدواجی صورت نگرفته است پس حدیث نقل شده از امام صادق علیه السلام به چه معناست؟

مرحوم علامه مجلسی بعد از نقل حدیث ازدواج و غضب ناموس اهل بیت علیهم السلام می‌گوید: این روایت با داستان زن جنی که به صورت ام کلثوم درآمد منافاتی ندارد، زیرا آن داستان مخفی بود و به جز افراد خاص از آن مطلع نبودند و چه بسا اهل بیت علیهم السلام امثال این امور را از بسیاری از شیعیان مخفی می‌کردند زیرا توان فهم آن را ندارند و ممکن است نسبت به اهل بیت غلو کنند. پس معنای جمله «ان ذالك فرج غضبناه» این می‌شود که آن را به ظاهر غضب کردند به فرض که صحت داشته باشد غضب است. ثالثاً؛ به فرض صحت این واقعه ازدواج شرعی بوده زیرا احکام ظاهری اسلام بر کسی که شهادتین بدهد جاری می‌شود و امیرمؤمنان علیه السلام در انجام این ازدواج مضطر بود زیرا همانطور که از روایات استفاده می‌شود خلیفه قصد داشت در صورت ادامه

ص: ۸۸

مخالفت امام نسبت ناروا به او بدهد.

هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که چون عمر از امیرمؤمنان علیه السلام درباره دخترش خواستگاری کرد حضرت به او فرمود: او کوچک است عمر به نزد عباس آمد و گفت: من چه عیبی دارم؟ گفت: چطور؟ عمر گفت: از پسر برادرت خواستگاری دخترش را کردم جواب رد به من داد. به خدا سوگند زمزم را از شما می‌گیرم و هیچ کرامتی برایتان باقی نمی‌گذارم و بر ضد علی دو شاهد می‌آورم مبنی بر این که او عباس به نزد او آمد و خبر را به او رساند و از او خواست اختیار امر را به او واگذارد. حضرت نیز چنین کرد. (۱) رابعاً؛ به فرض همه مطالب درست باشد و این روایات هم قطعی باشد کجایش توهین به ام کلثوم علیها السلام است؟! آری؛ بسیاری از افراد از بزرگان خویش چون معاویه و ... یاد گرفته‌اند که هدف وسیله را توجیه می‌کند. برای رسیدن به اهداف فاسد خویش به هر وسیله‌ای دست می‌زنند.

تیترا دستور محبت با کی؟

نویسنده در تیترا دیگر تحت عنوان فوق روایتی ذکر می‌کند از ابوبصیر مبنی بر این «که زنی خدمت امام صادق - علیه السلام - آمد و درباره ابوبکر و عمر (رض) پرسید، فرمودند: (تولیهما) آن دو نفر را دوست داشته باش زن می‌گوید: پس روز قیامت که من با پروردگارم روبرو شوم بگویم که (انک امرتنی بولایتهما) تو مرا به دوستی آنان امر کردی؟ فرمودند: بله، سپس نویسنده می‌گوید: امام خوبی درباره این (حدیث) ... فرموده: ...

امام صادق از روی تقیه چنین فرموده‌اند!! «بعد می‌گوید: «ای خوبی بزرگوار مگر نه این است که زن سؤال کننده از شیعیان اهل بیت - علیهم السلام - و ابوبصیر از اصحاب امام صادق - علیه السلام - بود؟ پس اینجا چه لزومی به تقیه بود؟! بنابراین اجازه بفرمائید که بگویم توجیه آیه الله العظمی ابوالقاسم خوبی نادرست است.»

در اینجا چند مطلب داریم:

(۱) این روایت از جهت سند ضعیف است زیرا معلی بن محمد که مورد وثوق اهل رجال نیست در سندش آمده است (۱) پس روایت قابل استناد نیست.

(۲) در اینجا مناسب است که متن حدیث آورده شود تا معلوم شود امام نهی از تولی و محبت نسبت به آن دو نفر می‌کند. ابی بصیر می‌گوید: نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودم که ام خالد که یوسف بن عمر

ص: ۹۰

او را طرد کرده بود اجازه‌ی ورود خواست حضرت فرمود: آیا می‌خواهی حرفهای این زن را بشنوی؟ گفتم: آری، فرمود: الآن به او اجازه‌ی ورود می‌دهم. آنگاه حضرت مرا کنار خود بر مسند نشانید و آن زن وارد شد او را زنی با بیانی رسا یافتم در باره‌ی آن دو (ابوبکر و عمر) پرسید حضرت به او فرمود: آن دو را دوست می‌داری؟ گفتم: پس آنگاه که به ملاقات خدایم رفتم به او بگویم که شما مرا به دوستی آن دو دستور دادی، فرمود: آری، گفتم: ولی این کس که با شما بر طنفسه (مسند) نشسته مرا دستور می‌دهد که از آن دو تبری جویم و بسیاری از مردم به من دستور می‌دهند که آن دو را دوست داشته باشم، پس کدامیک بهتر و محبوبتر نزد شماست؟ فرمود: به خدا سوگند این (فرد که ابوبصیر است) و یارانش در نزد من از بسیاری از مردم محبوبتر هستند، این تمسک به قرآن در مقابله با خصم می‌کند و می‌گوید: ... (۱) ۳ در حدیثی که به کافی نسبت می‌دهد آمده است که زنی خدمت امام صادق علیه السلام آمد، از کجا نویسنده فهمید که او شیعه بوده است؟ آیا صرف سؤال کردن فردی از دیگری نشانه پیروی از اوست؟ شاید این زن از مأمورین مخفی بوده و برای گرفتن سوژه علیه امام به نزد ایشان آمده است تا برای آن حضرت و پیروانش ایجاد دردسر کند و امام از آن مطلع بوده است.

ص: ۹۱

۴) به فرض این که آن زن از شیعیان و ابوبصیر از اصحاب بودند، ولی شاید کسان دیگری در آنجا حضور داشته و امام به خاطر آنان در مرحله اول تقيه نموده است زیرا ابوبصیر نمی گوید من تنها در نزد امام بودم و یک زن شیعه آمد و چنین سؤالی کرد.

۵) خود سؤال نشانه این است که توطئه‌ای در کار بوده است زیرا هر کس با الفبای شیعه آشنا باشد، جواب این سؤال را می داند و اصرار زن که می گوید: پس روز قیامت می گویم تو مرا به ولایت آنان دستور دادی، می رساند که او با این جمله می خواهد نقطه ضعفی را علیه امام به دست آورد. ولی امام با ظرافت خاص حکم واقعی را بیان فرمود.

۶) این داستان چه ربطی به توهین به ام کلثوم دارد که نویسنده در تحت این عنوان آورده است؟! عنوان ششم

(توهین به امام حسن مجتبی-ع-ا)!**تیر اول (بدون لباس)!**

نویسنده از ارشاد شیخ مفید مطلبی را تحریف می کند و می نویسد:

«اهل کوفه- چنان ایشان را محاصره کردند و دایره را بر ایشان تنگ نمودند- نه تنها لباسهایشان را که حتی جانماز را از زیر پایش کشیدند سرانجام حضرت مجبور شد شمشیرش را حایل کند و بدون لباس بنشیند!!»

ص: ۹۲

بعد می پرسد «آیا شایسته است امام تا این حد مورد ظلم و ستم قرار گیرد که مجبور شود ... (بدون لباس) جلو مردم بنشیند این است محبت اهل بیت؟!»

ولی در ارشاد مفید مطلب به طور دیگری است عبارت این گونه است «ثم شد و اعلى فسطاطه و انتهبوه حتى اخذوا مصلاه من تحته ثم شد علیه عبدالرحمن بن عبدالله بن جعال الازدی فنزع مطرفه عن عانقه فبقی جالساً متقلداً بالسيف بغير رداء»، «پس اطراف خیمه او را گرفتند و آنچه در خیمه‌اش بود به تاراج بردند حتی جانماز او را بردند و عبدالرحمن ازدی به او حمله کرد پس جامه را از کتف حضرت برداشت پس حضرت بدون عبا شمشیر را حمایل خود ساخت.»

شما را به خدا از نویسنده پرسید کجا دارد که تمام لباس حضرت را ربودند؟ و بدون لباس بودن حضرت را از کجا به دست آورد؟!

مضافاً بر این که ذکر این مطلب و بیان ظلم‌های به اهل بیت و آوردن آن در کتاب‌ها آیا توهین به اهل بیت علیهم السلام است؟ اگر چنین است کتب اهل سنت نیز بلکه کتابهای آسمانی نیز از این قبیل مملو است- نمونه حکایت ارشاد را ابن اثیر در تاریخ خود ذکر می‌کند. (۱) و در قرآن سوره‌ی بروج نحوه‌ی شکنجه اصحاب الاخدود را بیان می‌کند آیا نقل آن توهین به شهدای واقعه اخدود است یا دفاع از مظلومیت آنها؟!

تیتَر دوم (خوارکنندگان مؤمنان)

نویسنده در این عنوان از سفیان بن ابی لیلی نقل می‌کند که به امام بی‌ادبانه سلام کرد و گفت: «السلام علیک یا مذل المؤمنین؟» ... بعد می‌نویسد: «آیا امام حسن مجتبی خوارکننده مؤمنان بود؟! یا این که عزت‌دهنده مؤمنان؟» عرض می‌کنیم ضمن این که این روایت به خاطر علی بن الحسین الطویل ضعیف است، این سؤال را شما باید از سفیان بکنی نه از شیعیان آن حضرت و نه از کسانی که مطلب را در کتاب آورده‌اند- آری؛ این اولین توهین عملی به خاندان اهل بیت علیهم السلام نبود آیا آن زمانی که به دومی گفته شد شما که می‌خواهی این خانه را به آتش بکشی در این خانه فاطمه است گفت: «باشد» (۱) اولین توهین‌ها صورت نگرفت؟ آری؛ در میان اصحاب امام حسن علیه السلام افرادی بودند که با آن حضرت بی‌مهری می‌کردند همان طور که بعضی از اصحاب جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام اینگونه بودند در جنگ احد به تصریح قرآن فرار کردند و هر چه پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را صدا زد اعتنا نمی‌کردند (۲) و در صلح حدیبیه به او اعتراض کردند و حتی در نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله شک کردند (۳) خوب است نویسنده درباره‌ی آنان نیز کتابی بنویسد و از پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع کند

۱- الامامة و السیاسة، ص ۱۲.

۲- /- سورة آل عمران، آیه ۱۵۲

۳- /- صحیح بخاری ۲/ ۱۸۷ اواخر کتاب الشروط ودلائل النبوه ص ۱۲۸

ص: ۹۴

تا بداند بعضی از صحابه که ایشان شخصیت‌های دوم اسلام می‌داند چقدر آن حضرت را آزار داده و به او توهین نموده‌اند، زیرا چنین روایتی در کتب اهل سنت آمده است، نظیر المستدرک ۳/ ۱۷۵ و کنز العمال ۱۱/ ۳۴۹ و

عنوان هفتم

(توهین به امام صادق - ع-!)**تیترا (سند رسوایی)**

نویسنده، حدیثی درباره‌ی زاره نقل می‌کند که او بعد از سؤالی از امام صادق علیه السلام و خارج شدن از محضر او، نسبت به امام صادق علیه السلام جسارت کرد و بعد از آن شروع به حمله می‌کند که ... و در آخر اشاره می‌کند که از مرحوم آیه الله خویی در هنگام تألیف کتاب معجم الرجال درباره حدیث فوق سؤال کردم او «فرمود: هیچ عالمی از لغزش خالی نیست!» سپس به نقد جمله ایشان می‌پردازد و به دنبال آن حدیث بی‌سند دیگری در این رابطه می‌آورد و در پایان می‌نویسد: «ای ستمگران و از خدا بی‌خبران!! ای کسانی که سنگ محبت آل بیت را به سینه می‌زنید! آخر چه بگویم؟! دلم از غم و درد و اندوه دارد خون می‌چکد، آیا این گونه دشنامها و اهانتها و جسارتها شایسته اهل بیت کرام است؟! بدانید که مقام شامخ اهل بیت علیهم السلام بسیار بالاتر از این بی‌ادبی‌هاست!»

اشک تمساح به خاطر حدیث بی‌سند (رسوایی کدام یک بیشتر

ص: ۹۵

است؟)

آنچه ایشان به مرحوم آیه الله خویی نسبت می‌دهد بی‌سند است و صرف ادعاست و غیرقابل قبول. آری، آیه‌الله خویی در معجم‌الرجال بعد از آوردن روایت فوق می‌گوید: من تعجبم پایان‌پذیر نیست که چگونه کشی و شیخ، روایت زشت و بی‌ارزش که هیچ مناسب با مقام زراره و جلالت او نیست و یقیناً روایت فاسدی است ذکر کرده‌اند به خصوص که تمام راویان آن مجهول است. (۱)

انشاءالله مطالب بیشتر رادر فصل آتی در ذیل روایاتی که درباره زراره آورده است می‌آوریم تا معلوم شود که به تعبیر قرآن «قد بدت البغضاء من افواههم» بغض و کینه از زبانشان آشکار است و آنچه در دل مخفی می‌کنند بزرگتر است. (۲)

لازم به ذکر است کسانی که مرحوم آیه‌الله خویی رادر جمع آوری معجم‌الرجال کمک می‌کردند نامهایشان در مقدمه چاپ اول معجم آمده است و در میان آنان هیچ کس از کربلا در میانشان دیده نمی‌شود که نویسنده ادعا می‌کند من از کربلایم و جزو آن گروه بودم!!

۱- - معجم رجال‌الحديث ۷ / ۲۱۹.

۲- - سوره آل عمران، آیه ۱۱۸.

ص: ۹۶

عنوان هشتم

(توهین ادامه دارد!)**تیتراول حضرت عباس (ع)****تیتردوم فرزندان حضرت عباس (ع)!****تیترسوم حضرت عقیل (ع)**

! در ذیل این سه تیتراول ذکر می‌کند که دو حدیث آن در مذمت حضرت عباس (عموی پیامبر) و یک حدیث در لعن فرزندان عباس عبدالله و عبیدالله و و یک روایت در مذمت حضرت عقیل است. حدیث آخر که به نقل از فروع کافی، جلد ۸ است در کافی وجود ندارد و سه حدیث دیگر ضعیف است. اما حدیث اول تعدادی از روایانش ضعیف هستند و حدیث دوم روایتگرش جعفر بن معروف است که مورد وثوق در نزد شیعه امامیه نیست و حدیث سوم که مربوط به لعن فرزندان عباس عموی پیامبر است گذشته از این که مرسل است دو راوی ضعیف نیز در سند او وجود دارد. (۱) و روایت چهارم که دلالت می‌کند که عباس و عقیل دو مرد ضعیف بودند ایرادی ندارد زیرا نه پس از اسلام و نه قبل از اسلام مطلبی در باره قوت و شجاعت آنها نقل نشده است بلکه در جنگ بدر با مشرکین اسیر شدند (۲).

۱- - معجم رجال‌الحدیث ۱۰/ ۲۳۶ و ۲۳۸ و ۲۳۴.

۲- ۲- / اسدالغابه ۳/ ۱۶۵.

ص: ۹۷

به طور کلی می‌توان این نتیجه را درباره مجموع روایاتی که مورد تمسک نویسندگان قرار گرفته بیان کرد که یا روایات مورد استناد ضعیف و بی‌ارزش است یا به صورت قیچی شده و بریده است و

کجا دیده و شنیده شده که شیعیان ابن عباس را لعن کنند؟! با این که سخنان علمای آنان در مدح او شهره آفاق است. (۱)

این شیوه اهل سفسطه و غلط اندازان است که خود را محقق و آزادمنش و طرفدار حق می‌دانند ولی از آن بی‌بهره‌اند که نمونه آن در تیزر چهارم مشاهده می‌شود که چگونه حدیث را قیچی کرده و مطلب را خلاف واقع نشان داده است.

تیزر چهارم (امام زین العابدین - ع)

در این بخش روایتی از کلینی نقل می‌کند که امام چهارم علیه السلام به بردگی یزید اقرار کرد و گفت: «آنچه از من خواستی قبول کردم من اکنون غلام بی‌اختیار توام اگر خواستی مرا نگهدار و اگر خواستی بفروش!!!»

و بعد از آن مانند قسمت‌های پیشین صدای مظلومیت خویش را در دفاع از امام و حمله به شیعه شروع می‌کند. ماتم‌سرایبی می‌کند و چون تمساح اشک می‌ریزد و می‌نویسد: «اگر خواسته باشیم همه آنچه

ص: ۹۸

که درباره اهل بیت آمده جمع آوری کنیم سخن به درازا می‌کشد. ... و بعد دو روایت درباره ابراز محبت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نسبت به حضرت زهرا علیها السلام و بوسیدن دخترش ذکر می‌کند و می‌پرسد که آیا با عقل جور در می‌آید که رسول الله صورت و سینه دخترش را ببوسد؟! اگر این حال پیامبر و فاطمه باشد پس باید بقیه چه کار کنند؟! حال به نقل اصل حدیث درباره‌ی گفتگوی یزید و امام سجاد علیه السلام می‌پردازیم: (گرچه این حدیث از نظر سند به خاطر ایوب خزّاز که ناشناخته است ضعیف است).

یزید بن معاویه می‌گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود:

یزید بن معاویه قصد حج داشت و وارد مدینه شد مردی از قریش را خواست و به او گفت: آیا اقرار می‌کنی برده من باشی به گونه‌ای که اگر بخواهم تو را بفروشم و اگر بخواهم تو را به عنوان برده نگهدارم مرد قریشی گفت: به خدا سوگند نه تو از من از جهت نسبت فامیلی گرامی تر هستی و نه در جاهلیت و اسلام پدرت از پدر من افضل است و نه تو در دین از من برتر و بهتر هستی. پس چگونه به آنچه خواستی اقرار کنم؟

یزید گفت: اگر اقرار نکنی به خدا تو را می‌کشم. آن مرد گفت: کشتن تو مرا مهمتر از کشتن حسین بن علی علیهما السلام، پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله که نیست. یزید دستور داد او را کشتند آنگاه به دنبال علی بن الحسین علیه السلام فرستاد و سخنانی مثل سخنان با مرد قریشی را به او گفت. علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: آیا اگر اقرار نکنم تو

ص: ۹۹

همان گونه که آن مرد را کشتی مرا نخواهی کشت؟ یزید ملعون به او گفت: آری؛ علی بن الحسین علیهما السلام (در آن شرائط) فرمود: من نسبت به آنچه تو می خواهی اقرار می کنم من بنده‌ای مجبور هستم اگر می خواهی نگهدار و اگر می خواهی بفروش. یزید ملعون گفت: شر نزدیک توست تو خونت را حفظ کردی و چیزی از شرافتت کاسته نشد. (۱) اگر امام در چنین شرایطی این گونه سخن بگوید یا کسی آن را نقل کند توهین است؟ ضمن این که حضرت در برابر یزید نفرمود: (انا عبدک) من بنده و برده تو هستم بلکه فرمود: (انا عبد مکره) من بنده‌ای مکره و مجبور هستم شاید مقصود امام علیه السلام این باشد که من بنده خدا هستم که الان مکره هستم و مجبورم برای حفظ جانم جمله‌ای که تو دوست داری بگویم در نتیجه حضرت به او نفرموده است من غلام تو هستم تا نویسنده بتواند چنین مطالبی را بعد از آن بیاورد.

آری؛ با قیچی کردن روایات و پیدا کردن روایات ضعیف که تقریباً در هر کتاب از هر فرقه‌ای یافت می شود و نیز با جعل حدیث می توان هر گونه اتهام را به دیگری نسبت داد.

اشکال دیگری را مرحوم علامه مجلسی در بحار بر این روایت وارد دانسته که موجب بی اعتباری بیشتر این حدیث می شود وی

ص: ۱۰۰

می‌نویسد: معروف در تاریخ است که این ملعون (یزید) بعد از خلافت به مدینه نیامد بلکه از شام بیرون رفت تا مرد و به جهنم وارد شد (۱). البته بنی امیه و پیروان آنان دست به هر جنایتی می‌زدند و صدور اعمال وقیحی از آنان دور نیست بلکه واقعی نقل می‌کند که مسلم بن عقبه وارد مدینه شد و از مردم خواست که با یزید بیعت کنند به عنوان برده و خدمتگذار، به گونه‌ای که هر کاری می‌خواهد در باره اموال و خانواده‌ها و خویشان انجام دهد (۲). و این حجر در شرح حال مسلم بن عقبه می‌گوید: مسلم در گفتار و رفتار با اهل مدینه بدرفتار کرد و در خون ریزی کوچک و بزرگ زیاده‌روی کرد تا او را «مسرف» نامیدند او سه روز مدینه را مباح اعلام کرد و لشکر (ش) می‌زدیدند و می‌کشتند و به نوامیس مردم تجاوز می‌کردند بعد از سه روز، قتل را بر داشت و از کسانی که زنده ماندند به عنوان بردگان یزید بن معاویه بیعت گرفت (۳). اما احادیث مربوط به ابراز علاقه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نسبت به دخترش لازم به بررسی و تحلیل دارد پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله مانند یک فرد عادی نیست و بر اساس احساسات کار نمی‌کند بلکه هر کار او بر اساس حکمت است و پیامی دارد. آن حضرت می‌داند در آینده وقایع تلخی رخ خواهد داد و با هر طریق ممکن می‌خواهد جلو آن حوادث ناگوار را بگیرد. گاهی در جمع

۱- بحار الانوار ۴۶ / ۱۳۸

۲- / البدایه و النهایه ۸ / ۲۲۵

۳- / الاصابه ۶ / ۲۳۲

ص: ۱۰۱

همسرانش می‌فرماید: «کدامیک از شما در منطقه حوآب مورد پارس سگها قرار خواهید گرفت.»^(۱) و در جایی دیگر گلوی حسین علیه السلام و از شکم تا حلق او را بوسه می‌زند و درباره او و برادرش می‌فرماید: «الحسن و الحسين امامان قاما اوقعدا»^(۲) و درباره‌ی دخترش می‌فرماید: «رضا فاطمة من رضای و سخط فاطمه من سخطی»^(۳) و در برابر او تمام قامت برمی‌خیزد و دست او را می‌بوسند و احیاناً رو و سینه‌اش را می‌بوسد^(۴) یا درباره عمار می‌فرماید: «تقتله الفئة الباغیه»^(۵) ولی مع الاسف هوا و هوس تذکرات و سفارش‌های گفتاری و عملی پیامبر صلی الله علیه و آله را بی‌اثر ساخت و هر جا محل بوسه و اقدام پیامبر بود مورد هجمه قرار گرفت بر دست زهرا علیها السلام شلاق زدند و بر صورتش سیلی و بر سینه‌اش میخ در کوبیدند و بدن حسینش را زیر سم اسب قرار دادند و بر گلویش شمشیر نهادند. شاید بتوان گفت که رفتارهای پیامبر صلی الله علیه و آله در حقیقت یک عمل بازدارنده برای ظلم‌ها بود تا آنان که احیاناً حدیث پیامبر را فراموش کردند رفتار پیامبر آنان را متنبه سازد زیرا فراموش کردن حدیث و سخن زودتر اتفاق می‌افتد تا فراموشی رفتارهای بسیار چشمگیر نظیر بوسیدن پیامبری ۶۰ ساله دست دختر ۱۵ ساله و یا بر شانه خود سوار کردن

۱- بحار ۱۸ / ۱۲۳.

۲- جلاء العیون ۱ / ۳۱۰.

۳- الامامة و السياسة، ص ۱۴.

۴- جلاء العیون ۱ / ۱۳۴.

۵- بحار ۲۲ / ۳۲۶.

ص: ۱۰۲

فرزند و نوه عزیزش و

حال شما بنگرید افراد کوتاه‌نظر و مغرض چگونه هدایت‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله را به باد تمسخر می‌گیرند؟ اینجاست که انسان به یاد آیه شریفه قرآن می‌افتد که می‌فرماید: «و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمۃ للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خساراً، آنچه از قرآن نازل می‌کنیم شفا و رحمت برای اهل ایمان است و همین قرآن که شفا و رحمت است، برای ستمگران فقط خسران و زیان را افزون می‌کند.» (۱) و همین سخن درباره گفتار و رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله نیز صادق است که برای بعضی جز خسران و زیان اثر دیگری ندارد.

مخفی نماند که اکثر علمای اهل سنت بوسیدن تمام اعضای فرزند دختر و پسر را به جز عورت جایز می‌دانند. ابن بطال می‌گوید: جایز است بوسیدن هر عضوی از اعضای فرزند کوچک و هم چنین بزرگ در بیشتر علما مگر عورت و در مناقب فاطمه علیها السلام گذشت که پیامبر صلی الله علیه و سلم او را می‌بوسید و نیز ابوبکر دخترش عائشه را می‌بوسید (۲) (کدام زشت‌تر است؟!)

جمعی از اهل سنت روایت کرده‌اند که ابن عباس گفت: دیدم رسول خدا (صلی الله علیه و سلم) دو ران حسین را باز کرد و را بوسید!!!! (۳) بیهقی در سنن خویش از عبدالرحمن بن ابی لیلی نقل

۱- - سوره اسراء، آیه ۸۲

۲- - /فتح الباری ۱۰ / ۳۵۰

۳- - /المعجم الكبير ۳ / ۴۵ و ۱۲ / ۱۰۸ و الاصابه ۱ / ۶۱۱ و ذخائر العقبی ص ۲۲۱

ص: ۱۰۳

می‌کند که نزد پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) بودیم که حسن آمد پس بر آن حضرت بالا رفت پیامبر پیراهن او را باز کرد و دو ... او را بوسید (۱)!!!! آقای نویسنده آزاد منش و عالم فرزانه در باره این روایات که در کتب اهل سنت چه می‌گوید؟! عنوان نهم

(توهین به امام رضا - ع- ۱)

اشاره

در این قسمت حکایتی از اصول کافی نقل می‌کند و ابتدا می‌نویسد:

«بزرگان ما در نسب محمد قانع (امام جواد علیه السلام) شک کردند که آیا فرزند امام رضا است ...!!» بعد داستان را با حذف بعضی از قسمت‌ها ذکر می‌کند و در پایان با تیتراژ «تقلید از منافقین» می‌نویسد: «پس شیعیان حضرت رضا شک کردند که محمد قانع فرزند ایشان باشد!! با وجود این که حضرت می‌فرمایند او فرزند من است آنها باور نمی‌کنند و برای اثبات مدعای خود دست به دامن قیافه‌شناس می‌اندازند!» وی در ادامه از مطلب خود نتیجه‌گیری می‌کند که خلاصه آن چنین است:

«این کار نه تنها طعن آشکار به امام رضا علیه السلام است بلکه آشکارا همسرش را متهم کردند و در پاکی او شک نمودند (همان گونه که منافقین همسر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را متهم نمودند) ممکن است این اتهام درباره دیگری مطرح باشد اما به اهل بیت علیهم السلام چنین تهمت

ص: ۱۰۴

ظالمانه‌ای روا داشتن کمال پستی است ولی متأسفانه مصادر علمی ما که مدعی هستیم علوم اهل بیت علیهم السلام را برایمان نقل کرده‌اند پراز امثال این گونه اباطیل و خرافاتند.»

ما در اینجا به نقل اصل حدیث می‌پردازیم و بعد به نتیجه‌گیری نویسنده نظری می‌اندازیم؛ (ضمن این که این روایت نیز ضعیف است زیرا زکریابن یحیی بن نعمان در سند آن است و وی نا شناخته است.)

زکریابن یحیی می‌گوید از علی بن جعفر برادر امام هفتم علیه السلام شنیدم که به حسن بن حسین می‌گفت: به خدا سوگند خداوند ابالحسن رضا (امام هشتم علیه السلام) را یاری کرد. حسن (بن حسین) گفت: آری فدایت شوم برادرانش بر او ستم روا داشتند علی بن جعفر گفت:

آری به خدا، و ما عموهایش نیز بر او ستم کردیم. حسن (بن حسین) گفت: من که نبودم شما چه کردید؟ گفت: برادرانش (و ما نیز) به او گفتند: در میان ما امامی سبزه نبوده است حضرت رضا علیه السلام به آنان فرمود: او پسر من است گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به وسیله قیافه‌شناس (نیز) قضاوت می‌کرد پس بین ما و بین شما قیافه‌شناس نظر بدهد.

حضرت فرمود: شما بفرستید قیافه‌شناسان بیایند ولی من هرگز چنین نمی‌کنم و به آنان نگویند برای چه آنان را خواسته‌اید و شما باید در منازل خویش باشید وقتی قیافه‌شناسان آمدند ما را در باغ نشانند و عموها و برادران و خواهران در برابرش قرار گرفتند و بر

ص: ۱۰۵

امام رضا علیه السلام جامه‌ای پشمی پوشانند و کلاهی بر سرش نهادند و بیلی بر شانه‌اش نهادند و گفتند: شما وارد باغ شو به گونه‌ای که گمان شود داری کار می‌کنی. سپس ابی‌جعفر (محمد بن علی امام جواد علیه السلام) را آوردند و گفتند: این پسر را به پدرش ملحق کن (و بگو پدرش کیست؟) قیافه‌شناسان گفتند: اینجا پدرش نیست ولی این فرد عمومی پدرش و آن یکی نیز عمومی پدرش و این فرد عمو خودش و این عمه‌اش است و اگر پدرش در اینجا باشد فردی است که در باغ کشاورزی می‌کند زیرا پاهای آنان مثل هم است آنگاه ابوالحسن (امام رضا علیه السلام) رو برگرداند. قیافه‌شناسان گفتند:

او پدرش است... (۱) همانطور که از حدیث کاملاً استفاده می‌شود کسانی که سخن امام رضا علیه السلام را نمی‌پذیرفتند و از آن حضرت خواستند تن به نظر قیافه‌شناس بدهد بستگان آن حضرت بودند نه شیعیان آن حضرت، و لذا قیافه‌شناسان هم گفتند: این عمومی پدر و آن عمومی خود او ...

است معلوم می‌شود همه از اقوام بودند نه شیعیان آن حضرت، در نتیجه تمام حرف‌های نویسنده مانند حرف‌های قبلی بی‌اساس و تحریف و سخن از پیش خود است این اولاً،

و ثانیاً؛ متهم کردن همسر پیامبر به مسائل خلاف عفت ربطی به داستان ما ندارد و اصل قضیه اتهام نیز معلوم نیست اساسی داشته

ص: ۱۰۶

باشد و ما در خاتمه کتاب و علم غیب امام در این باره مطالب مناسب را ذکر کردیم.

ثالثاً؛ اگر نویسنده معتقد است که در میان اطرافیان پیامبر صلی الله علیه و آله منافقین بودند پس چگونه او تمام اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را مورد احترام می‌داند و اخذ به سنت آنان می‌کند و روش آنان را مانند روش پیامبر، محترم می‌داند؟ (۱) (از دیدگاه اهل سنت اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به کسانی گفته می‌شود که ولو یک لحظه آن حضرت را درک کرده باشند!!). رابعاً؛ ذکر احادیث فوق در منابع شیعی نشان‌دهنده ظلمی است که به اهل بیت علیهم السلام روا شده است و این ظلم نه تنها از ناحیه دشمنان خارجی و داخلی بلکه گاهی از ناحیه بستگان و خویشان خود آنان بوده است و عبور بزرگان حوزه از کنار این روایات و زیر سؤال نبردن بستگان اهل بیت علیهم السلام به خاطر احترام به خود اهل بیت علیهم السلام است و بعضی از بزرگان نیز ممکن است توجیهاتی ذکر کنند که مورد پسند بعضی از افراد نباشد.

البته در اینجا یک سؤال مطرح می‌شود که چگونه ممکن است بستگان نزدیک امام معصوم علیه السلام رفتارهایی ناروا داشته باشند؟

پاسخ به این سؤال در عنوان نهم ذکر خواهد شد انشاءالله

در ضمن مطلب منسوب به مرحوم آیه الله خویی نمی‌تواند درست

ص: ۱۰۷

باشد زیرا همان طور که قبلاً اشاره شد متعارف در مدارس اهل سنت است که حدیث را نزد بزرگان خویش می‌خوانند نه در حوزهای شیعی بلکه جزو مطالعه خارج از درس محسوب می‌شود مضافاً بر این که مرحوم خویی در درسها و مطالب خود چیزی را از مرحوم کاشف الغطا نقل نمی‌کند چون از شاگردان وی نبوده بلکه معاصر او بوده است.

نویسنده در پایان این عنوان از لابلای گفتاری طولانی از عیون اخبارالرضا علیه السلام با تیتیر (باز هم تهمت) نقل می‌کند که دختر عمومی مأمون عاشق امام بود و امام عاشق او. و نویسنده این امر را نیز تهمت دیگری از شیعه به امام می‌داند ولی باید توجه داشت که کلمه در کتاب عیون اخبارالرضا عشق نیست بلکه حبّ به معنای دوستی است و محبت و علاقه بین امام و پیروان آنان نه تنها بد نیست بلکه نشانه پرداخت اجر رسالت است. مسلم است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام مؤمنان را دوست دارند و مؤمنان نیز پیامبر و اهل بیت علیهم السلام او را دوست دارند و ذکر مطلب فوق در عیون نشان‌دهنده این است که محبت به امام رضا علیه السلام حتی در خاندان مأمون نیز بوده است و ما نمی‌دانیم کجای این محبت و نسبت آن به امام علیه السلام عیب است؟

روشن است که محبت امام به مردم از قبیل محبت خداوند به بندگان است نه از قبیل روابط جنسی بعضی از انسانهای رذل.

ص: ۱۰۸

عنوان دهم

(توهین به جعفر - ع-۱)

در این عنوان نویسنده اشاره‌ای به برادری از امام حسن عسکری علیه السلام به نام حضرت جعفر می‌کند و می‌گوید که این جعفر را به کذاب ملقب کردند و از مرحوم کلینی نقل می‌کند که «او فاجری بود که فسقش را آشکار می‌کرد. شهوترانی که به شدت معتاد عرق خوردن بود در میان مردان فردی را مثل او ندیدم که خودش آبروی خود را بریزد و در باطن خویشتن را حقیر و سبک بشمارد.»

بعد می‌نویسد: آیا واقعاً در میان اهل بیت -/ علیهم السلام -/ چنین شخصی وجود داشته است که فاسق و فاجر و شهوتران و عرق‌خوار باشد؟!

گرچه نویسنده در این بخش نیز قسمتهای مهمی از حدیث را که می‌توانست حقایقی را آشکار کند که مورد مذاقش نبوده حذف نموده است (از جمله وجود مقدس امام دوازدهم علیه السلام که نویسنده منکر وجود خارجی اوست و بحث آن به طور اجمال انشاءالله خواهد آمد ولی) ما به خاطر جلوگیری از طولانی شدن بحث از نقل آن اجتناب می‌کنیم و به سؤالی که در آخر عنوان قبل مطرح شد و نظیر آن در اینجا آمده است می‌پردازیم و جواب آن را ذکر می‌کنیم و آن اینکه؛

ص: ۱۰۹

همه می‌دانیم خداوند انسان را خلق کرد و برای او عقل و وحی را قرار داد و به او اراده و اختیار داد تا بتواند به کمال اختیاری برسد. هیچ کس در انجام گناه مجبور نیست کما این که هیچ کس در انجام کارهای خوب نیز مضطر نیست و این اصل شامل فرزندان پیامبران و امامان علیهم السلام می‌شود. فرزند پیامبر بودن فرد را مجبور به انجام کار خوب نمی‌کند و از انسان سلب اختیار نمی‌کند کما این که در خانواده بد بودن نیز از انسان سلب اختیار نمی‌کند. گرچه در تصمیم‌گیریهای او مؤثر است، ولی هرگز او را مانند یک عنصر بی‌اراده نمی‌سازد. شیعه این اصل عقلانی را مطابق با آیات و روایات و تاریخ می‌داند و محبت به اهل بیت علیهم السلام سبب نشده است تا کسانی که در بستگان اهل بیت علیهم السلام لغزیدند معرفی نکنند.

این روش اهل سنت است که هر کس مرتبط به پیامبر شد (مثل همه همسران پیامبر) بلکه حتی کسی که یک بار پیامبر را دیده باشد او را عادل بلکه معصوم بدانند و برخلاف عقل و قرآن و تاریخ نظر دهند- چه کسی نمی‌داند که پسر نوح جزء کافران شد و با آنان به هلاکت رسید؟ خداوند به حضرت نوح علیه السلام فرمود: (او گرچه پسر توست ولی) از اهل تو نیست او عمل غیر صالح است. (۱) و یا چه کسی است که با قرآن کمی آشنا باشد و نداند که نمونه‌های انسان کافر از دیدگاه قرآن زن حضرت نوح علیه السلام و حضرت لوط

۱- - سوره هود، آیه ۴۶، قال انه لیس من اهلک.

ص: ۱۱۰

پیامبر علیه السلام بودند؟ و یا نداند که دو همسر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله (عایشه و حفصه) علیه آن حضرت توطئه کردند و خداوند با نزول سوره تحریم آنان را رسوا کرد؟

اگر به صراحت قرآن پسر نوح از اهل بیت نوح علیه السلام نیست جعفر پسر امام نیز از اهل بیت علیهم السلام نخواهد بود و نویسنده به خاطر افکار خلاف عقل و قرآن از یک نیروی فاسد به دفاع برخاسته است.

معیار در خوبی، صرف انتساب به پیامبر صلی الله علیه و آله نیست و معیار در بدی انتساب به فرد فاسد نیست که زن و پسر نوح با این که منتسب به آن حضرت بودند بر ایشان سودی نداشت و به صراحت قرآن وارد آتش شدند. (۱) آسیه نیز همسر فرعون از او کسب بدی نکرد و انسان نمونه برای همه اهل ایمان شد.

آخرین عنوان

(قاتل اهل بیت کیست؟!)

در پایان فصل دوم کتاب، نویسنده به یک امر اشاره می کند مبنی بر اینکه عده زیادی از آنان (اهل بیت) در مناطق شیعه نشین به دست خود شیعیان کشته شدند و خوانندگان را به کتاب مقاتل الطالبین

ص: ۱۱۱

ارجاع می‌دهد و در پایان، چند مطلب بی‌دلیل دیگر را بیان می‌کند که بعضی از آنان چون در بحثهای آتی به طور مفصل خواهد آمد ما از طرح آن خودداری می‌کنیم.

اما این که بسیاری از افراد منسوب به اهل بیت علیهم السلام در مناطق شیعه‌نشین کشته شدند سخنی به حق است ولی دو مطلب در اینجاست؛ یکی اینکه چرا امامزادگان و سادات گرامی و اولاد اهل بیت علیهم السلام به این مناطق آمدند؟ دوم اینکه چه کسانی آنان را به شهادت رساندند؟

در بخش اول باید گفت چون بنی‌امیه و بنی‌عباس بدترین رفتار را با خاندان رسالت علیهم السلام داشتند لذا آنان احساس امنیت نمی‌کردند و بهترین محل را برای زندگی در مناطق دوردست از شهر خود (مدینه منوره) و کنار شیعیان می‌دیدند ولی دستگاههای غاصب و ظالم به تعقیب آنان می‌پرداختند و به کارگزاران و جاسوسان خویش که در مناطق شیعه‌نشین حضور داشتند دستور تعقیب و قتل آنان را می‌دادند و با ایجاد رعب و وحشت مردم را از نزدیک شدن به آنان برحذر می‌داشتند، زیرا با حضور منتسبین به خاندان رسالت علیهم السلام در میان مردم و حمایت مردم از آنان حکومت غاصبان متزلزل می‌شد.

لذا آنان با انواع ترفندها به نابودی سادات گرامی و فرزندان اهل بیت علیهم السلام همت گماشتند و نه تنها آنان بلکه کسانی که از ایشان حمایت کردند مورد هجمه قرار می‌گرفتند. شاهد آن وجود

ص: ۱۱۲

قبور شهدا در کنار مزار اهل بیت علیهم السلام است رجوع به کتاب نامبرده (مقاتل الطالبيين) نیز مطالب فوق را روشن می کند. بنابراین قاتل اهل بیت علیهم السلام و سادات گرامی همان خلفا و حاکمان غاصب و ظالم و دست نشانده های آنان بودند نه شیعیان، بلکه به عکس آنان از حامیان و فدائیان اهل بیت علیهم السلام بوده و هستند و بسیاری از شیعیان در دفاع از آنان شهید شده اند.

کدام توهین است؟

محدثان و تاریخ نویسان سنی از جمله بخاری و مسلم و احمد بن حنبل و طبرانی و ابن ابی الحدید می نویسند: هنگامی که وفات پیامبر فرا رسید گروهی از رجال از جمله عمر بن خطاب در خانه ی آن حضرت حضور داشتند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بیاید تا فرمانی برای شما بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید. عمر گفت: «ان الرجل لیهجر»، «پیامبر هذیان می گوید»!!! همین کتاب خدا برای ما کافی است در این هنگام حضار به گفتگو و کشمکش پرداختند عده ای می گفتند: نزدیک تر شوید تا پیامبر فرمانی برای شما بنویسد که بعد از وی هرگز گمراه نگردید و گروهی حرف عمر را تکرار می کردند. وقتی سخنان بیهوده و گفتگوی آنان بالا گرفت، پیامبر فرمود: برخیزید. (۱)

۱- - برای اطلاع بیشتر به مراجعات مراجعه ۴۴ و اجتهاد در برابر نص، ص ۱۶۷ تا ص ۱۸۱ رجوع کنید.

ص: ۱۱۳

شما بگویید کدامیک از این دو توهین است جمله‌ای که الاغ پیامبر صلی الله علیه و آله به آن حضرت گفت که پدر و مادرم فدایت یا جمله عمر بن خطاب؟ پیامبری که خداوند درباره‌اش می‌فرماید: «و ما ينطق عن الهوى ان هو الاوحى يوحى»، «او از روی هوی سخن نمی‌گوید (آنچه می‌گوید) تنها وحی است که به او نازل می‌شود.»^(۱) اگر کسی بگوید: پیامبر هذیان می‌گوید توهین نیست؟! تعصب تا کجا، وجود یک روایت آن هم به صورت «روایت شده» در کتب شیعی درباره‌ی الاغ پیامبر این قدر هیا هو دارد و توهین محسوب می‌شود ولی توهین آشکار یک فرد به ساحت مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله قابل دیدن و بررسی نیست؟ الله اکبر.

توهین بر خلفاء در کتب اهل تسنن

اشاره

در قسمت‌های قبل مطالبی را از نویسنده مشاهده کردیم که به گمان وی توهین محسوب می‌شد ولی واقعیت آن است که در کتب اهل سنت آنقدر مطالب نازیبا حتی در باره خلفا دیده می‌شود که موجب تعجب انسان است به خصوص آن که برادران اهل تسنن معتقد به صحاح سته هستند و مطالب در آن را نظیر قرآن صحیح می‌دانند در حالی که شیعه معتقد به صحیح بودن تمام مطالب یک کتاب شیعه هم نیست. مطلب ذیل از جمله مطالبی است که در کتب

ص: ۱۱۴

اهل سنت آمده است و ما چون قصد نداریم حتی توهین‌های مذکور در کتابهای اهل سنت را درباره‌ی خلفا ذکر کنیم لکن جهت جواب به نویسنده، به دو روایت از جلال‌الدین سیوطی اکتفا می‌کنیم.

آرزوی می‌کند علف باشد!!

حسن می‌گوید که ابوبکر گفت: به خدا سوگند من دوست داشتم این گیاه بودم تا خورده شوم و هضم شوم!!! قتاده می‌گوید: به من خبر رسیده که ابوبکر گفت: دوست داشتم علفی بودم تا چارپایان مرا بخورند!!!^(۱) نکته؛ اگر این حدیثها صحیح باشد و ظاهراً صحیح نیز هست معلوم می‌شود که ابوبکر از انسان بودن خود شرم دارد در حالی که انسان بودن کرامت است و خداوند می‌فرماید: «و لقد کرّمنا بنی آدم...»، «ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم...»^(۲) او در هیچ جا حیوان و گیاه را بر انسان برتری نداده است تا ابوبکر آرزو کند که همچون گیاه که پست‌تر از حیوان است باشد. و اگر این احادیث جعلی باشد پس معلوم می‌شود کتابهای اهل

۱- تاریخ الخلفاء، ص ۹۷.

۲- سوره اسراء، آیه ۷۰.

ص: ۱۱۵

سنت قابل اعتماد نیست و در آنها احادیث جعلی وجود دارد. ولی واقعیت آن است که احادیثی که در فضیلت خلفا وارد شده است به طور کلی جعلی است و آن روایات به دستور معاویه و با صادر کردن بخشنامه رسمی و فرستادن آن به تمام کشور اسلامی جعل شده است، او به جعل حدیث جهت فضیلت خلفا و بر ضد امیر مؤمنان علیه السلام دستور صادر کرد و برای هر حدیث جعلی مبالغه‌ناکی پرداخت می‌کرد و این روایات جعلی تمام کتب اهل سنت و به خصوص صحاح آنان را پر کرده است و گاهی به ندرت احادیثی صحیح در میان آنها دیده می‌شود که روایات فوق و روایت بعدی از این قبیل است. برای اطلاع بیشتر می‌توان به کتبی از جمله شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید معتزلی جلد ۱، ص ۴۶۳ به بعد مراجعه کرد.

آرزو می‌کنند ... و گوسفند باشند!!!

سیوطی درباره آرزوی ابوبکر و عمر چنین می‌نویسد:

ضحاک گفت: ابوبکر گفت: به خدا سوگند دوست داشتم درختی (علفی) در کنار جاده بودم پس شتری از کنارم عبور می‌کرد و مرا می‌چید و وارد دهانش می‌کرد پس مرا می‌جوید آنگاه مرا هضم می‌کرد و بصورت ... خارج می‌کرد و بشر نبودم «ثم اخرجنی بعراً و لم اکن بشراً»!!!! عمر گفت: ای کاش گوسفندی برای خانواده‌ام بودم مرا تا آن‌جا که مورد نظرشان بود چاق می‌کردند و آنگاه که خوب

ص: ۱۱۶

چاق شدم مرا سر می‌بریدند و بعضی از مرا سرخ می‌کردند و بعضی را آبگوشت، سپس مرا می‌خوردند و بشر نبودم «ثم اکلونی و لم اکن بشراً»!!!!(۱) اگر این حدیث در منابع شیعی حتی منابع غیر معروف دیده می‌شد و ما درباره‌ی ابوبکر و عمر چنین گفتیم با ما شیعیان چگونه رفتار می‌کردند؟! ما که به خاطر مصالح اسلام و مسلمین و به امر ائمه علیهم السلام لب فرو بسته‌ایم با ما این گونه رفتار می‌کنند. حتماً اگر مثل این روایات در کتابهای ما دیده می‌شد همان دستور معاویه را درباره‌ی شیعیان اجرا می‌کردند و بعضی از حضرات همان رفتاری که حجاج بن یوسف با شیعیان علی علیه السلام داشت امروز با ما داشتند.

۱- تاریخ الخلفاء، ص ۱۳۳.

فصل سوم ازدواج موقت

اشاره

در اول این بحث نویسنده به گمان خود خواسته با غیر شرعی قلمداد کردن ازدواج موقت از اهل بیت علیهم السلام دفاع کند و روایاتی را که در این باب وارد شده با تعبیرات زننده خود تفسیر می‌کند و به نظر ایشان از این امر سوء استفاده‌های بسیار شده و بدترین اهانتها به زن روا داشته شده است. انشاءالله در قسمت‌های بعدی در این مورد سخن خواهیم گفت.

علی‌رغم نویسنده چیزی که می‌تواند جلو مفسد اخلاقی و خانمانسوز و گسترش بی‌بند و باری و هرزگی را بگیرد ازدواج موقت است و روایاتی در ترغیب آن وارد شده است و این که امثال نویسنده از حلال بودن متعه وحشت دارند مانند بسیاری از افراد است که نماز و سایر احکام بر آنان سنگین است و از آنوحشت می‌کنند ولی باید بدانند که حکم خداوند به خاطر خوشایند افراد وضع یا رفع نمی‌شود

اما بررسی روایات

روایت اول؛ شرط ایمان

از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: متعه (ازدواج موقت) دین من و دین پدرانم است هر کس که به آن عمل کند به دین پدرانم عمل کرده و هر کس منکر آن شود منکر دین ما شده و به دین غیر ما

ص: ۱۲۰

معتقد شده است.

نویسنده بعد از ذکر این روایت می‌گوید: «ملاحظه می‌فرمایید بنابراین روایت هر کس متعه نکند یا آن را قبول نداشته باشد کافر است!»

در حقیقت، این سؤال مطرح است که چگونه می‌شود اگر فردی یکی از احکام را قبول نداشته باشد موجب انکار دین می‌شود؟ در پاسخ می‌گوییم: کسی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان دارد به تمام آنچه آن حضرت آورده است مؤمن است و تبعیض در آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله آورده (تا بخواهد به بعضی مؤمن باشد و به بعضی دیگر غیر مؤمن)، معنا ندارد. خداوند درباره‌ی کسانی که می‌گویند: ما به جمعی از آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله آورده ایمان می‌آوریم و به بعضی دیگر ایمان نمی‌آوریم می‌فرماید: کافران حقیقی اینان هستند. (۱) بنابراین رد بعضی از دستورات دینی رد اصل دین است و اگر ثابت شد چیزی (مثل نماز و روزه) جزو دین است و به اصطلاح ضروری دین باشد و کسی آن را انکار کند در حقیقت اصل دین و آورنده آن را انکار نموده است. عین همین سخن درباره‌ی مذهب می‌آید اگر چیزی ضروری مذهبی از مذاهب اسلامی باشد و فردی آن را انکار نماید از آن مذهب خارج می‌شود: نظیر رجعت و ازدواج موقت (متعه) در نزد مذهب شیعه. بنابراین انکار متعه یا رجعت یا غیبت صغری جزو ضروریات مذهب شیعه اهل بیت علیهم السلام است و

۱- - سوره نساء، آیه ۱۵۰ ... و یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض ...

ص: ۱۲۱

بر همین اساس امام انکار متعه را انکار معتقدات پدران خود و معتقد به روش غیر اهل بیت می‌شمارد و حدیث فوق در بیان اثبات کفر و خروج از اصل دین برای فرد منکر متعه نیست بلکه به صورت روشن می‌رساند که منکر متعه از روش اهل بیت علیهم السلام که اسلام‌شناسان واقعی هستند خارج شده است. و لذا از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: از ما نیست که کسی مؤمن به بازگشت (رجعت) ما نباشد و متعه را حلال نداند. (۱) البته روایت به شکلی که نویسنده آورده در منابع شیعی وجود ندارد و این روایت ساخته و پرداخته نویسنده است که خود را انسانی آزادمنش و عالم وارسته می‌داند!!

احادیث ثواب ازدواج موقت (متعه)

حدیث اول فضیلت متعه را بیان می‌کند که اگر فردی برای رضای خدا این کار را انجام دهد موجب آمرزش گناهانش می‌شود و در حدیث دوم فضیلت طواف خانه خدا را برای چنین شخصی ذکر می‌کند که به نظر می‌رسد این روایات، مشکلی ندارد. در سطور آتی به نحو اجمال روشن خواهیم کرد که ازدواج موقت نه تنها در نزد شیعه بلکه در نزد بسیاری از بزرگان اهل تسنن و حتی در نزد بعضی از ائمه اربعه اهل سنت مجاز است و وقتی این

ص: ۱۲۲

کار جایز شد و راهی برای جلوگیری از زنا و عمل خلاف عفت بود و فرد به خاطر رضای الهی یک کار حلال مشروع را انجام داد یقیناً به خاطر همین نیت خویش به خدا نزدیک می‌شود و رحمت الهی شامل حال او می‌شود و می‌تواند آمرزش گناه و آجر طواف خانه خدا ثواب کار مشروع او باشد که برای رضای الهی انجام داده است.

در حدیث سوم نیز چیزی شبیه همین امر آمده است که فردی که یکبار متعه انجام دهد (و در نتیجه به خاطر خدا از حرام الهی اجتناب کند) از غضب خدا در امان شده و در مرتبه‌ی دوم با ابرار محشور می‌شود (زیرا این فرد بنای به ترک گناه دارد و در نتیجه همنشین ابرار می‌شود) و در مرتبه‌ی سوم آن فرد با پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد بود (زیرا از گناه به خاطر پیامبر اجتناب نموده است).

اصل حدیث چنین است: (گرچه این روایت نیز از جهت سند قابل قبول نیست چون صالح بن عقبه و پدرش که در سند روایت آمده اند مورد اعتماد اهل رجال نیستند)

صالح بن عقبه از پدرش نقل می‌کند که به امام باقر علیه السلام گفتم: آیا کسی که متعه (ازدواج موقت) انجام دهد ثواب دارد؟ فرمود: اگر مقصود او از متعه رضای الهی باشد و بخواهد بر خلاف کسی که آن را منکر است (و جزو دین نمی‌داند و حرام می‌شمارد) رفتار کرده باشد خداوند به خاطر هر کلمه‌ای با آن همسرش بگوید برایش حسنه‌ای می‌نویسد و به خاطر هر دستی که به سمت او دراز می‌کند

ص: ۱۲۳

حسنه‌ای برایش می‌نویسد و به خاطر هر مرتبه‌ی نزدیکی گناهی از او را می‌آمرزد و چون غسل انجام داد به مقدار آنچه آب بر موهایش رسیده خداوند او را می‌آمرزد، گفتیم: به تعداد موهایش؟! فرمود: آری به تعداد موهایش. (۱) این روایت به خوبی دلالت دارد که ثواب صرفاً به خاطر شهوترانی نیست بلکه برای اجرای دستور خدا، و رضای خدا و مخالفت با کسی است که حکم خدا را قبول ندارد.

نویسنده تحت عنوان ارتقای درجه از تفسیر منهج‌الصادقین روایتی را در باب فضیلت ازدواج موقت دارد که متأسفانه مثل بسیاری از موارد دیگر بدون سند است (البته مواردی هم که با سند و صفحه ذکر می‌کند معمولاً خلاف واقع است چه رسد به مواردی که بی‌سند است) و به فرض صحت حدیث مانند روایات فوق خواهد بود که مؤمنی حکمی از احکام الهی را به خاطر رضای الهی اجرا کرده است و بر خلاف نظر بدعت‌گذاران حلال خدا را حفظ کرده است؛ یعنی، همانطور که اهل بیت علیهم السلام چون امام حسین و امام حسن و امام علی و رسول خدا علیهم السلام نگهبان دین خدا و احکام او هستند این فرد نیز در حدتوان خود نگهبان دین خدا بوده است.

ملاحظه می‌فرمایید: نویسنده، مطابق با نظر خلیفه دوم، ازدواج

ص: ۱۲۴

موقت را یک کار حرام می‌داند و آن را زنا می‌شمارد و از دستورات رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام و بسیاری از صحابه و تابعین و بزرگان اهل سنت چشم‌پوشی می‌کند و فردی که این کار را انجام دهد او را انسان پلیدی به حساب می‌آورد.

خوب بود وی به تاریخ و سیره اهل سنت نگاه می‌کرد تا این گونه خلاف ادب سخن نمی‌گفت. وی اگر به کتاب دوستش موسی جارالله (صاحب‌الوشیعة) مراجعه می‌کرد می‌دید که ابن جریح سنی در مکه خود ازدواج موقت داشت تا جایی که ۷۰ زن را صیغه کرد. (۱) نویسنده صیغه کردن زنان هاشمی را بسیار بد می‌داند و فریادش بلند است می‌نویسد: «خوب دقت کنید؛ زنان هاشمی که سلاله طاهره نبوت و از اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه و آله - هستند از این هجوم محفوظ نمانده‌اند در حالی که بعید است اهل بیت اطهار به چنین عمل زشتی تن در دهند.»

اگر نویسنده به کتب اهل سنت مراجعه می‌کرد می‌دید خود پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب او حتی تا مدت زمانی از خلافت عمر بن خطاب این کار را می‌کردند. به عنوان نمونه در این حدیث دقت کنید؛
قتاده می‌گوید «از ابانصره شنیدم که می‌گفت به جابر بن عبدالله گفتم: ابن زبیر از متعه نهی می‌کند و ابن عباس به آن دستور می‌دهد (تو چه می‌گویی؟) گفت: سخن در نزد من است ما، در زمان رسول

ص: ۱۲۵

خدا صلی الله علیه و آله و سلم (تا زمان عمر بن خطاب) متعه داشتیم پس وقتی عمر بن خطاب روی کار آمد گفت: خداوند آنچه برای پیامبرش خواست حلال کرد و قرآن در جایگاه‌های خویش نازل شد پس حج خویش را از عمره جدا کنید و به دنبال ازدواج دائم باشید (و کسی حق ندارد ازدواج موقت انجام دهد) پس اگر مردی با زنی ازدواج موقت انجام دهد او را سنگسار می‌کنم. (۱)

ابن عباس می‌گوید: اولین فرزندی که از متعه به دنیا آمد (عبدالله بن زبیر) آل زبیر بود. (۲) عبدالله به عطا می‌گوید: از امام باقر علیه السلام درباره‌ی آیه شریفه «و اذ اسرّ النبی» پرسش کردم، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله با زنی ازدواج موقت (متعه) انجام داد سپس به بعضی از همسرانش مطلب را بیان فرمود، آن همسر پیامبر صلی الله علیه و آله را متهم به کار زشت (فاحشه) نمود، حضرت به او فرمود: آن برای من حلال است زیرا ازدواج تا زمان مشخص است تو آن را کتمان کن ولی آن زن خبر را برای بقیه زنان پیامبر صلی الله علیه و آله پخش کرد. (۳) شعبه بن مسلم می‌گوید: من بر «اسماء» دختر ابی بکر وارد شدم و از او درباره متعه سؤال کردم او گفت: ما آن را در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام می‌دادیم. (۴)

۱- - الغدیر ۶ / ۲۱۱ و مسند ابی داوود، ص ۲۴۷ و ۲۴۸.

۲- - الغدیر ۶ / ۲۰۹، به نقل از العقد الفرید ۲ / ۱۳۹.

۳- - وسایل الشیعه ۱۴ / ۴۴۰.

۴- - وسایل الشیعه ۱۴ / ۴۴۱.

ص: ۱۲۶

مرحوم صدوق نیز نقل می‌کند که علی علیه السلام زنی را در کوفه از قبیله‌ی بنی نهشل متعه کرد. (۱) ما به عنوان نمونه به چند روایت در منابع شیعی و سنی درباره‌ی رواج متعه در میان اهل بیت علیهم السلام و صحابه و حتی بزرگان اهل بیت علیهم السلام اشاره کردیم تا معلوم شود که نویسندگان یا یک فرد بی‌اطلاع نسبت به احکام و تاریخ است یا فردی مغرض و سرسپرده است.

سن متعه

نویسنده که از خیال‌بافیهای خود لذت برده در صفحه‌ی ۸۳ با ذکر روایتی درباره سن زنی که می‌تواند صیغه شود داد سخن سر می‌دهد و سپس با ذکر فتوایی از حضرت امام خمینی قدس سره مبنی بر این که می‌شود بچه شیرخوار را صیغه کرد همه چیز را به باد تمسخر می‌گیرد غافل از آن که اولاً از امام صادق علیه السلام درباره‌ی صیغه کردن دختر سؤال کرده است (۲) نه دختر بچه (ولی متأسفانه مثل سایر روایات، نویسنده، جاریه که به معنای دختر است به معنای دختر بچه معنا کرده است) و ثانیاً؛ حضرت، سن دختری را که می‌شود با او ازدواج موقت داشت و فریب نمی‌خورد ده سال ذکر کرده است و در اسلام دختر ۹ ساله بالغه است و در مناطق حجاز دخترها قبل از ۱۰ سالگی ازدواج می‌کنند و به خانه شوهر

۱- - وسایل الشیعه ۱۴ / ۴۴۰.

۲- - وسایل الشیعه ۱۴ / ۴۶۱.

ص: ۱۲۷

می‌روند نمونه‌ی آنان، حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام است که در ۹ سالگی ازدواج کرد و در ۱۰ سالگی مادر شد و بنا بر نقل اهل سنت عایشه در ۶ سالگی به عقد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درآمد و در ۹ سالگی به خانه آن حضرت رفت. (۱) بلکه اهل سنت فتوا داده‌اند که نکاح شیر خوار جایز است (۲) بالاتر این که مالک و شافعی و ابوحنیفه فتوا داده‌اند که نزدیکی کردن با دختر بچه‌ای که طاق جماع دارد جایز است (۳). اگر نویسنده از این مطالب بی‌خبر است پس چگونه می‌خواهد درباره‌ی مسائل مهم اسلام اظهار نظر کند و اگر مطلع است پس با چه جرئتی احادیث شیعه را به باد تمسخر می‌گیرد؟! اما فتوای حضرت امام خمینی را در تحریرالوسیله نیافتیم و به فرض صحت این انتساب (که به نظر می‌رسد در آن نیز تحریف صورت گرفته است) اشاره به اصل محرمیت است یعنی می‌شود دختر بچه شیرخوار را صیغه کرد و با او محرم شد و ازدواج دختر بچه موجب محرمیت است و فرد با او و مادر و مادر بزرگش محرم می‌شود نه چیزی که نویسنده تصور کرده از قبیل شهوترانی و نزدیکی و ...!! اللهم اشف کل مریض
اما درباره‌ی داستان جوانی که سنی بود و از مرحوم آیه‌الله خویی

- ۱- صحیح بخاری ۲/ ۴۶۰ و ۴۶۱ باب تزویج النبی عائشه. ودلائل النبوه ۷/ ۲۸۴. لازم به ذکر است که طبق بعضی از نقلها عایشه بیوه بود که به عقد پیامبر صلی الله علیه و آله درآمد
- ۲- مغنی این قدامه ۹/ ۱۶۰
- ۳- شرح النوی بر صحیح مسلم ۹/ ۲۰۶

ص: ۱۲۸

خواست تا دخترش را به طور موقت به ازدواج او در آورد به نظر می‌رسد (اگر اصل داستان مثل بعضی از ادعاهای دیگرش ساخته‌ی خود نویسنده نباشد) هر دو جوان سنی بودند و با نقشه‌ای حساب شده می‌خواستند موجبات تحقیر مذهب شیعه را فراهم کنند و هتک خانواده مرجعیت شیعه نمایند که آن مرجع آگاه نقشه آنان را خنثی نمود و فرد ضعیف‌النفسی مثل نویسنده، فریب خورده و فکر کرده است که یکی از آنان شیعه و دیگری سنی است و آن شیعه از مذهب دست کشیده است کجای دنیا پیدا می‌شود یک جوان شیعه معتقد به مذهب اهل بیت علیهم السلام به خاطر یک مسئله فقهی دست از مذهب و ولایت و محبت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بردارد و محبت قاتلان و غاصبان حقوق اهل بیت علیهم السلام را در دل خود جای دهد؟!

و این جواب را هر فردی می‌تواند به آن سنی موهوم بدهد که بسیاری از امور جایز وجوددارند ولی از انجام آن در شرایطی خود داری می‌کنیم؛ نظیر طلاق و دادن دختر به فرد بیمار و بخیل و بداخلاق و پست. و در صورت بودن نکاح دائم با فرد شایسته ازدواج موقت پسندیده نیست گرچه در اسلام جایز است؛ زیرا در ازدواج دائم حق نفقه وارث و ... وجود دارد ولی در ازدواج موقت نیست. بنا بر این ممکن است چیزی حلال باشد و انسان به آن راضی نباشد و دادن دختر به سنی از این قبیل است.

ص: ۱۲۹

تحریم متعه

نویسنده ادعای می‌کند «که صیغه (ازدواج موقت) در عصر جاهلیت مباح بوده است وقتی که اسلام آمد تا مدتی آن را بر حکم اباحتش باقی گذاشت و آنگاه در غزوه خیبر برای همیشه حرام گردید اما آنچه در نزد ما شیعیان اعم از عوام و فقهاء معروف است این است که صیغه را عمر بن خطاب حرام کرده است، در حالی که خود حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - در غزوه خیبر حرام بودن آن را اعلام فرموده‌اند»، آنگاه دو روایت برای اثبات ادعای خود نقل می‌کند یکی از امیرمؤمنان علیه السلام که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله در روز جنگ خیبر گوشت الاغ اهلی و ازدواج متعه را حرام کرد و دیگری از امام صادق علیه السلام در جواب این پرسش که آیا مسلمانان در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون شاهد ازدواج می‌کردند؟ فرمودند: خیر.

و گمان کرده که «این دو روایت برای نسخ حکم متعه و ابطال آن حجت قاطع به شمار می‌آید» و ادعای می‌کند که امیرمؤمنان علیه السلام از خود نبی اکرم صلی الله علیه و آله حکم تحریم را نقل کرده و بقیه ائمه اطهار علیهم السلام بعد از ایشان این حکم را دانسته و نقل کرده‌اند و بعد ادعای دیگری دارد مبنی بر اینکه روایاتی که خلاف این حکم (حرمت متعه) است همه جعلی است و همه‌ی ائمه علیهم السلام می‌دانستند که متعه حرام است و می‌نویسد: «اگر امام صادق - علیه السلام - حکم حرام بودن متعه را نمی‌دانست نمی‌فرمودند نکاح بدون شاهد درست نیست» در آخر

ص: ۱۳۰

نتیجه‌گیری می‌کند که: «مشخص شد که روایاتی که به متعه یا صیغه ترغیب می‌کند یک حرف آن از ائمه اطهار- علیهم السلام- ثابت نیست بلکه نیروهای ستون پنجم و دشمنان قسم خورده اسلام که منظور شان بدنام کردن اهل بیت و توهین به آنان بوده است این گونه روایات را جعل کرده‌اند ... در حالی که حتی یک نفر از ائمه اطهار- علیهم السلام- و حتی یک مرتبه هم ثابت نیست که متعه کرده باشند یا اینکه به حلال بودن متعه حکم داده باشند ... پس دیدیم که جعل کنندگان این روایات جز دشمنان اسلام و دشمنان اهل بیت نمی‌توانند باشند والانعوذبالله از این روایات تکفیر اهل بیت ثابت می‌شود!»

ما در اینجا به طور اجمال به بررسی ادعاهای بی‌دلیل نویسنده می‌پردازیم؛ تنها دلیل برای نسخ حکم مباح بودن متعه دو روایت ذکر شده می‌داند و ادعا می‌کند که نزد شیعیان معروف است که عمر بن خطاب آن را تحریم کرده حال به جملات زیر توجه کنید تا روشن شود حکم تحریم متعه توسط چه کسی صادر شد و سپس به نقد بقیه مطالب می‌پردازیم (این روایات از کتب اهل سنت است).

تا پیش از پیش دروغگویی نویسنده ثابت شود که تنها شیعیان حکم تحریم متعه را به عمر نسبت نمی‌دهند و او را بدعتگذار نمی‌دانند بلکه بسیاری از اهل تسنن نیز مانند شیعیان اظهار نظر می‌کنند و اگر این روایات جعلی است معلوم شود که کتب اهل سنت پر از احادیث جعلی است که به قول ایشان دشمنان اسلام و نیروهای ستون پنجم این روایات را جعل کرده‌اند (و وارد کتابهای

ص: ۱۳۱

معتبر اهل سنت نموده‌اند).

(۱) جابر بن عبدالله می گوید: «ما با یک مشت خرما و آرد در زمان رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ابی بکر متعه می کردیم تا آن که عمر در قضیه (ازدواج موقت) عمرو بن حرث از آن نهی کرد» (۱).

(۲) خوله دختر حکیم بر عمر بن خطاب - رضی الله عنه - وارد شد و گفت: «ربعیه پسر امیه زنی را متعه کرده است و از آن حامله شده است پس عمر - رضی الله عنه - در حالی که عبایش به زمین کشیده می شد (از خانه) بیرون آمد و گفت: این متعه است اگر پیش من آورده بودی او را سنگباران می کردم» (۲) (۳) ابن جریر طبری از علی نقل می کند که فرمود: «اگر عمر پیش از این نهی از متعه نکرده بود من حتماً بر آن فرمان می دادم و به جز شقی (بدبخت) زنا نمی کرد» (۳) (۴) عروه به (عبدالله) بن عباس گفت: «از خدا نمی ترسی که به مردم اجازه می دهی متعه کنند؟ ابن عباس گفت: برو از مادرت بپرس، عروه گفت: اما ابوبکر و عمر چنین نکردند. ابن عباس گفت:

به خدا سوگند شما دست بردار نیستید تا خداوند شما را عذاب کند من از پیامبر صلی الله علیه و سلم برایتان می گویم و شما از ابوبکر و عمر برایم

۱- - الغدیر ۶/ ۲۰۵ و ۲۰۶. و صحیح مسلم ۲/ ۱۰۲۳ کتاب النکاح باب المتعه.

۲- الموطأ ۲/ ۵۴۲ و الغدیر ۶/ ۲۰۶.

۳- - الغدیر ۶/ ۲۰۷ و کنز العمال ۱۶/ ۵۲۲ و ۵۲۳.

ص: ۱۳۲

حدیث می‌گویید؟»

علامه امینی بعد از نقل حدیث فوق می‌گوید: «علت اینکه ابن عباس به عروه گفت از مادرت (که اسماء دختر ابوبکر بود) پرس این بود که زبیر او را متعه کرد و از او عبدالله بن زبیر به دنیا آمد. راغب در محاضرات جلد ۲، ص ۹۴ می‌گوید: عبدالله بن زبیر ایراد به عبدالله بن عباس می‌گرفت که چرا می‌گوید: متعه حلال است. عبدالله بن عباس به او گفت: از مادرت پرس که چگونه پدرت حایل را بین خود و مادرت برداشت؟ عبدالله بن زبیر از مادرش پرسید مادرش به او گفت: من تنها تو را از راه متعه زاییدم.» (۱) (۵) المتقی الهندی از ابی قلابه نقل می‌کند که عمر گفت: دو متعه در دوران رسول خدا صلی الله علیه و سلم بود که من از آنها نهی می‌کنم و (برانجام آن) ها عقاب می‌کنم (از دواج موقت و متعه حج).» (۲) اینها از جمله دهها روایاتی است که در مجامع روایی اهل سنت درباره حلال بودن متعه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر و اول زمان عمر بوده است و بسیاری از بزرگان اهل سنت به آن فتوا داده و عمل کرده‌اند. (۳)

۱- - الغدير ۶ / ۲۰۹ - ۲۰۸.

۲- شيعه پاسخ می‌دهد، ص ۱۰۰ و كنز العمال ۱۶ / ۵۲۱.

۳- - مرحوم علامه امینی ره در الغدير تحت عنوان من اباح متعه النساء، کسانی که متعه زنان را مباح می‌دانند نام دهها تن از بزرگان اهل سنت را از منابع سنی می‌آورد، از جمله آنان؛ جابر بن عبدالله، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عمر، معاویه بن ابی سفیان، ابوسعید خدری، زبیر بن عوام، ابی بن کعب، ربیع بن امیه، سعید بن جبیر، طاوس یمانی سدی، مجاهد، پیروان عبدالله بن عباس از اهل مکه و یمن، مالک بن انس امام فرقه مالکیه و ابن جریح مکی.

ابوحیان در تفسیرش بعد از نقل اباحه متعه می‌گوید: «و بر این قول جماعتی از اهل بیت و تابعین هستند و این اباحه را کسانی چون ابن جریح مکی متوفی ۱۵۰ قبول کرده‌اند. شافعی می‌گوید: ابن جریح ۷۰ زن را صیغه کرد و ذهبی می‌گوید: او با حدود ۹۰ زن ازدواج متعه کرد.» به نقل از تفسیر قرطبی، ۵، ص ۱۳۳، فتح الباری، ۹، ص ۱۴۲.

سرخسی در مبسوط می‌گوید: «تفسیر متعه آن است که به زنی بگوید: تو را متعه می‌کنم از تو بهره می‌برم به این مدت و به این مقدار و این نزد ما باطل است ولی نزد مالک بن انس جایز است و ابن عباس نیز همین قول را دارد. الغدير، ج ۶، ص ۲۲۳ - ۲۲۰.

ص: ۱۳۳

از مطالب فوق بی‌اساسی ادعاهای نویسنده کاملاً واضح شد و نیازی به توضیح ندارد و معلوم شد که تحریم متعه بدعت خلیفه دوم بوده است و بسیاری از اهل سنت که آزادمنش بودند نظر خلیفه را نپذیرفتند مگر در شرایط ترس و خفقان و روایاتی که در فضیلت متعه از اهل بیت علیهم السلام رسیده است به خاطر حفظ سنت اسلامی و مخالفت با بدعتگذاران است همانطور که از روایات فضیلت استفاده می‌شود.

ما در اینجا درباره دو حدیثی که نویسنده برای نسخ متعه به آن استدلال کرده است نقد کوتاهی داریم. اما حدیث اول؛ راوی آن زید بن علی بن الحسین علیه السلام است که اشاره به حرمت متعه و گوشت الاغ اهلی دارد. اولاً چون مطابق با نظر خلفای اهل سنت است حمل بر تقیه می‌شود و احتمال تقیه در آن زیاد است. ضمن این که سند این حدیث ضعیف است به خاطر عمرو بن خالد که مورد اعتماد اهل رجال نیست و نیز راوی

ص: ۱۳۴

دیگرش حسین بن علوان که سنی است. و ثانیاً در جمع با سایر روایات که به صورت متواتر دو فرقه (شیعه و سنی) آورده‌اند حمل بر حرمت موقت می‌شود به خصوص که گوشت الاغ کراهت دارد و حرمت ندارد و در جنگ خیبر به خاطر جلوگیری از نابودی الاغ اهلی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از آن منع کرد (همانطور که در بعضی از روایات بر آن تصریح شده است) و منع از مصرف گوشت الاغ در آن شرایط موقت بوده است و هیچ یک از فقها فتوا به حرمت گوشت الاغ نداده است و تعجب از کسی است که خود را در زمره مجتهدان می‌داند از اجماع فقهای شیعیان درباره حرام نبودن گوشت الاغ بی اطلاع است!! و ثالثاً این روایت به فرض صحت و دلالتش بر حرمت دائم به خاطر معارضه‌اش با دهها روایت دیگر که به صورت متواتر وارد شده است و نیز مخالفتش با قرآن، کنار گذاشته می‌شود و به آن عمل نمی‌شود. زیرا با یک روایت نمی‌شود از آیه قرآنی که دهها روایت و عمل امت را به دنبال دارد اعراض کرد.

مرحوم شیخ طوسی بعد از نقل روایت تحریم متعه و الاغ اهلی می‌گوید: «این روایت در حال تقیه وارد شده است و بر خلاف نظر شیعه است و هر کس روایات و روش امامان ما علیهم السلام را درباره‌ی مباح بودن متعه بداند علم به این مطلب دارد. پس نیاز به بحث زیاد در این رابطه نیست.» (۱)

ص: ۱۳۵

اما روایت دوم؛ دلالت دارد بر وجود شاهد برای ازدواج در عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و این روایت هیچ ربطی به حرمت ازدواج موقت و نسخ حکم حلیت آن ندارد، زیرا همان طور که در ازدواج دائم شاهد گرفته می‌شود در ازدواج موقت نیز می‌توان شاهد گرفت و از روایات نیز استفاده می‌شود که این کار بهتر است و بودن شاهد در هنگام ازدواج ارتباطی به نسخ حکم ازدواج موقت ندارد. بلکه خود همین روایت صریح در حلال بودن متعه است اصل حدیث چنین است:

معلی بن خنیس می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: چند شاهد در متعه کافی است؟ فرمود: یک مرد و دو زن، گفتم: اگر هیچ کس را نیافتند چه کار کنند؟ فرمود: بر آنان مشکلی نیست، گفتم: نظر شما چیست اگر آنان نگران بودند از اینکه دیگران خبردار شوند؟ آیا یک شاهد کافی است؟ فرمود: آری، گفتم: فدایت شوم آیا در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون شاهد ازدواج می‌کردند؟ فرمود: خیر.»

مرحوم شیخ طوسی بعد از نقل روایت فوق می‌نویسد: «این روایت تنها منع از ازدواج موقت بدون شاهد است و در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها ازدواج با شاهد بوده است و گرفتن شاهد بهتر است و نبودن ازدواج بدون شاهد در عصر آن حضرت دلیل بر منع آن نیست همانطور که می‌دانیم بسیاری از کارهای مباح بوده و در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله اتفاق نیفتاده است و ممکن است روایت جنبه

ص: ۱۳۶

احتیاط را بیان کند تا اینکه زن گمان نکند این کار خلاف شرع است.

سپس مرحوم شیخ طوسی روایتی ذکر می‌کند مبنی بر اینکه وجود شاهد به خاطر این است که زن گمان نکند که این کار خلاف شرع است. (۱) بنابراین نه تنها این روایت بر حرام بودن ازدواج موقت دلالت ندارد بلکه برعکس دلالت بر مباح بودن آن دارد. مطلبی را که نویسنده از مرحوم شیخ طوسی در توضیح روایت نقل می‌کند وجود خارجی ندارد و تنها مطلبی که ما در بالا از وی ذکر کردیم در تهذیب هست به آنان که داعیه علم و اجتهاد دارند و خود را آزادمنش و امین می‌دانند و این طور مطلب می‌سازند یا تحریف می‌کنند چه باید گفت؟!

تمسک به یک روایت برای جلوه تناقض

نویسنده با آوردن روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خواهد تعارض بین روایات درباره ازدواج موقت را درست کند. مضمون روایت که از نظر سند ضعیف است و از امام صادق علیه السلام نقل شده است چنین است:

زنی نزد عمر آمد و گفت زنا کردم عمر دستور سنگسار او را داد وقتی خبر به امیر مؤمنان علیه السلام رسید، پرسید چگونه زنا کردی؟

ص: ۱۳۷

گفت از بیابانی عبور می‌کردم خیلی تشنه شدم از فردی بادیه‌نشین آب خواستم، آن فرد تنها زمانی راضی شد به من آب دهد که من خودم را در اختیارش قرار دهم. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: به خدای کعبه این ازدواج است. وی بعد از نقل روایت ضمن اشاره به اینکه متعه با رضایت طرفین صورت می‌گیرد و در اینجا زن مجبور بوده برای حفظ جان‌ش تن به چنین کاری بدهد می‌خواهد تناقض را نشان دهد زیرا به نظر وی از یک طرف طبق فتاوی‌های شیعه باید رضایت طرفین در متعه باشد ولی در اینجا رضایت نبوده ولی باز حضرت آن را ازدواج می‌داند.

لکن جواب ایراد را مرحوم صاحب جواهر داده است وی می‌فرماید: «این روایت حمل می‌شود بر اینکه این کار در حکم ازدواج است به خاطر اضطرار و مجبور بودن زن، همان طور که در همین روایت به نقل دیگری آمده است: آن زن گفت: چون عطش بر من اثر کرد به نزد او رفتم پس او مرا آب داد و به من تجاوز کرد.

علی علیه السلام فرمود: این همان است که خداوند می‌فرماید: «فمن اضطر غیر باغ و لاعاد» پس هر کس مجبور شد و ستمگر و تجاوزگر نبود (پس گناهی بر او نیست) و این زن ستمگر و تجاوزگر نیست. آنگاه عمر او را رها کرد و گفت: لو لا علی لهلك عمر، اگر علی نبود عمر نابوده شده بود.»^(۱)

۱- - جواهرالکلام ۳۰/۱۵۴-۱۵۳.

مفاسد (ساختگی) صیغه

نویسنده تحت این عنوان هفت مفسده برای ازدواج موقت ذکر می‌کند و ما به آنها اشاره می‌کنیم و به طور اجمال به بررسی آن می‌پردازیم:

۱) در مفسده‌ی اول وی مدعی است که «مخالف با نصوص شرع است» که بی‌اساس بودن این ادعا در بحثهای گذشته ثابت شد و در سطور بعدی نیز در این رابطه سخن خواهیم گفت.

۲) در مفسده‌ی دوم وی مدعی است که «این دیدگاه باعث شده که روایات دروغینی ساخته شود و به ائمه اطهار- علیهم السلام- منسوب گردد.» ما هم می‌گوئیم آری؛ این دیدگاه که مخالف نظر خلیفه دوم بوده است سبب جعل حدیث شده است و افرادی به خاطر جلوگیری از طعن بر خلیفه دوم و توجیه خلاف شرعهای وی روایات متعددی را جعل کرده‌اند مبنی بر اینکه خود پیامبر صلی الله علیه و آله متعه را حرام اعلام کرده است (لکن این روایات آنقدر مضطرب و متناقض است که هر کس به آنان رجوع کند بر جعلی بودن آنها پی می‌برد، جلد ۶ الغدیر می‌تواند در این رابطه منبع خوبی باشد).

۳) در مفسده‌ی سوم وی مدعی می‌شود که «در این روایات حتی صیغه با زن شوهردار که شوهرش زنده و موجود است جایز دانسته شده است» و سپس نتیجه‌گیریهای آنچنانی می‌کند. ای کاش این فرد که خود را محقق می‌داند لااقل یک روایت یا فتوا در این باره ذکر

ص: ۱۳۹

می کرد تا بدانیم در کدام روایت یا چه کسی متعه زن شوهردار را جایز دانسته است؟! ما فقط یک جمله می گوئیم و آن اینکه این اولین و آخرین حرف بی اساس نیست «هذا بهتان عظیم يعظکم الله ان تعودوا لمثله ابدًا»، «این دروغی بزرگ است خداوند به شما نصیحت می کند که هرگز مثل آن را مرتکب نشوید.» (۱) (۴) در مفسده‌ی چهارم وی مدعی است که «اولیای خانواده‌شان نمی توانند بر دختران باکره‌شان مطمئن باشند چون ممکن است بدون اطلاع و رضایت خانواده با کسی (ازدواج موقت) داشته باشد و صیغه شوند و چه بسا ناگهان پدر مطلع می شود که دخترش قبل از ازدواج حامله است.» و نتوانند کاری انجام دهند.

پاسخ این حرف نیز روشن است زیرا بسیاری از فقهای شیعه اذن پدر را در ازدواج دختر باکره شرط می دانند و فرقی بین ازدواج دائم و موقت نیست. رجوع به رساله عملیه مراجع بزرگ تقلید این واقعیت را نشان می دهد.

(۵) در مفسده‌ی پنجم وی مدعی است صیغه کردن بازی کردن با آبروی مردم است، روشن است این دیدگاه مربوط به کسانی است که ازدواج موقت را خلاف شرع می دانند و آن را زنا محسوب می کنند. آیا ازدواج موقت بازی با آبروی مردم است یا عمل لواط

ص: ۱۴۰

کسانی که متعه را حرام می‌دانند و لواط را انجام می‌دهند؟! یحیی بن اکثم از جمله کسانی بود که سخت با متعه مخالف بود و آن را به شدت حرام می‌دانست ولی مرتب با جوانان و پسران زیبا که صورتشان بدون مو بود لواط می‌کرد و با آن مأنوس بود!!! (۱) حال کدامیک بازی با آبروی مردم است؟! احکام خداوند تابع امیال اشخاص نیست بلکه تابع مصالح و مفاسد واقعی است و خداوند با علم به آنها احکام را وضع کرده است. ممکن است بعضی از امور را برای خود دوست داشته باشد ولی برای دیگران نپسندد مثلاً اینکه دوست دارد چند همسر داشته باشد ولی آن را برای دختران و خواهرانش نپسندد و دوست داشته باشد متعه انجام دهد ولی دوست نداشته باشد کسی با دخترش یا خواهرش (به خاطر نکاح دایم) متعه انجام دهد و این دوست داشتن و نداشتن دلیل بر حرمت تعدد زوجات متعه نمی‌شود.

(۶) در این مفسده به نظر نویسنده مرد و زن از هم ارث نمی‌برند و رضایت سرپرست زن شرط نیست و گواه و اعلان نیز ندارد ولی از روایات قبل روشن شد که گرچه اعلان لازم نیست لکن گرفتن گواه بهتر است و رضایت پدر دختر باکره شرط است و ارث بردن از یکدیگر تابع توافق و قرارداد بین زن و مرد است. ضمن این که بعضی از اهل سنت ازدواج به دون گواه و اعلان را صحیح

۱- - اجتهاد در مقابل نص، ص ۲۲۳ و ۲۲۴.

ص: ۱۴۱

می‌دانند و معتقدند که در مواردی زن و شوهر از هم ارث نمی‌برند (۱) اما روایت منسوب به امام صادق علیه السلام که زن را، متاع کرایه‌ای معرفی کرده است سندش به خاطر سعدان بن مسلم ضعیف است وی در کتابهای رجال توثیق نشده است (۲) آری در منابع اهل سنت دیده می‌شود که آنان کرایه کردن زن را جایز می‌شمارند هیچ مفسده‌ای در این بخش به چشم نمی‌خورد، نظیر ابوحنیفه (۳) ک

(۷) به نظر نویسنده (ازدواج موقت) «صیغه راه را برای زنان و مردان اوباش باز کرده» تا آبروی دین را بریزند ولی حقیقت آن است که جلوگیری از ازدواج مشروع موقت آن قدر مفاسد به دنبال دارد که قابل شمارش نیست و اگر این راه حلال الهی بسته نشده بود به تعبیر امیرمؤمنان علیه السلام به جز افراد شقی و بدبخت آلوده به زنا نمی‌شدند. (۴)

تأویل بی‌دلیل (یا با دلیل) دزد راه کیست؟

نویسنده حکایتی را از مرحوم آیه‌الله خویی نقل می‌کند که نامبرده روایت تحریم متعه در روز خیبر را حمل بر تحریم موقت کرده و ما چون بحث درباره‌ی دو روایت مورد استثنای نویسنده را به طور

۱- /-ر- ک به معنی ابن قدامه ۷/ ۵۰۰ و ۳۳۹ و ۱۶۶ و ۱۳۱

۲- /- معجم رجال الحدیث ۸/ ۹۹- ۹۸

۳- /- اقتضاء الصراط المستقیم ص ۲۳۶

۴- - الغدیر ۶/ ۲۰۷.

ص: ۱۴۲

مفصل بحث کردیم از تکرار آن پرهیز می‌کنیم و در آنجا ثابت کردیم که تأویل نویسنده بی‌دلیل و برخلاف نظر بسیاری از بزرگان اهل سنت است نه نظر مرحوم آیه‌الله خویی و نیز از مباحث گذشته روشن شد که دزد راه کیست؟ آنان که روایت را جعل می‌کنند و روایت قیچی شده را مورد تمسک قرار می‌دهند و به یک روایت ضعیف و معارض با دهها روایت دیگر استناد می‌کنند و گفتن دروغ و نسبت ناروا از سرتاسر نوشتارشان می‌بارد و کتابهای آن چنانی خود را بین افراد غیر مطلع، به صورت مجانی توزیع می‌کنند دزد راه هستند، آیا اینان دزدانی نیستند که برای فریب جوانان و جداکردنشان از مذهب اهل بیت علیهم السلام و با مطرح کردن مسایل فرعی می‌خواهند آنان را از مسائل اصلی و دشمن‌شناسی و مقابله با دشمنان اسلام باز دارند؟!!

جوانان ما به خوبی می‌دانند که فقهای بزرگوار چو امام خمینی (ره) بودند که به مسلمانان عزت بخشیدند و جلو دزدیها را گرفتند.

نویسنده بعد از شاهکاریهای خود در حمایت از نظر عمر بن خطاب فقهای شیعه را در دام افتاده، معرفی می‌کند!! الحمدلله که در عالم اسلام یک نفر پیدا شد و فهمید هزاران تن از بزرگان اسلام از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله تا الان در دام افتاده‌اند و او تنها کسی بود که توانست از دام نجات پیدا کند!!

ص: ۱۴۳

رای قرآن چیست؟

اشاره

نویسنده راه مبارزه با فساد و تباهی و جلوگیری از دزدان را رجوع به قرآن می‌داند و با تمسک به دو آیه، دو راهکار معرفی می‌کند؛

(۱) عفاف (خویشنداری)

آیه مربوط که در سوره نور آمده است از کسانی که زمینه‌ی ازدواج بر ایشان فراهم نیست می‌خواهد عفت پیشه کنند تا خداوند از فضل خود، آنان را بی‌نیاز کند و زمینه‌ی ازدواج را برایشان فراهم سازد. ولی اوّلماً؛ در آیه از کسانی که توانایی ازدواج ندارند خواسته شده خوشتندار باشند و کسانی که می‌توانند ازدواج موقت کنند ضرورتی برای خویشنداری ندارند و ثانیاً؛ می‌شود آیه را این طور معنا کرد که به وسیله متعه عفت پیشه کنند تا خداوند از فضل خود آنان را بی‌نیاز کند و وسیله ازدواج دائم را فراهم سازد همان طور که این مضمون در بعضی از روایات وارد شده است (۱) و گرنه روشن است کسانی که از این طریق پاک می‌مانند و در برابر تمایلات جنسی و زمینه‌ی شهوترانی بیرونی تاب مقاومت دارند و خود را حفظ می‌کنند اندک هستند.

ص: ۱۴۴

۲) آیه ازدواج با کنیزان

خداوند در سوره نساء به کسانی که توانایی ازدواج با زنان آزاده را ندارند سفارش می‌کند با کنیزان عقیقه ازدواج کنند. مخفی نماند که آیه ازدواج با کنیزان بعد از آیه متعه وارد شده است (۱) و خود همین می‌رساند که ازدواج با کنیزان برای کسی است که نتواند ازدواج با زنان آزاد اعم از ازدواج دائم یا موقت داشته باشد.

۳) راهکار سوم؛

ولی بر همه واضح و روشن است که با گسترش فرهنگ ابتدال در جامعه بشری از طریق ماهواره و فیلمها و شبکه سراسری اینترنت و ... و عدم وجود کنیز در جوامع اسلامی، برای جوانانی که امکان ازدواج بر ایشان فراهم نیست و گاهی به منظور ادامه تحصیلات خود باید سالهای متمادی در یک کشور یا شهر غریب به سر ببرند صرف سفارش کردن به خویشنداری و کنترل غریزه جنسی و عدم ارائه راه کار عملی مشکل را برطرف نمی‌سازد و افرادی که نمی‌توانند به حالت عزوبت باقی بمانند بی‌تردید در منجلاب فحشا و آلودگی سقوط خواهند کرد. در اینجا است که نقش راهکار سومی که قرآن بر آن تصریح دارد روشن می‌شود زیرا ممکن نیست

ص: ۱۴۵

آئین اسلام شریعت جاودانه و آخرین دین باشد و طرحی برای این معضل فراگیر نیندیشیده باشد. راهی که قابل اجراست و در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن عمل شده است و بعدها مورد اختلاف واقع گردیده است و قرآن به آن تصریح دارد ازدواج موقت است. در سوره نساء می‌خوانیم:

«فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضه»، «پس هرگاه از آن زنان بهره‌مند شدید مزد آنان را (که مهر معین است) بپردازید.» (۱) مفسران شیعه و سنی برآنند که آیه یادشده در مورد نکاح متعه نازل گردیده است و صاحبان صحاح و مسانید و جوامع روایی اهل سنت پذیرفته‌اند که این امر در اسلام بوده است.

تنها یک سؤال مطرح است که آیا حکم نکاح متعه نسخ شده است یا خیر؟ که جواب آن از لابلائی مباحث گذشته روشن شد روایات و تاریخ اسلام حاکی از آن است که عمل به این حکم الهی تا زمان خلافت خلیفه دوم در میان مسلمانان رایج بوده است و خلیفه دوم از آن نهی کرده است.

در اینجا یادآوری یک نکته ضرورت دارد و آن اینکه؛ کسانی که از ازدواج موقت (متعه) هراس دارند و آن را نامشروع می‌پندارند باید توجه داشته باشند که تمام فقها و محققان اسلامی نظیر آن را از نظر معنا در عقد دائم پذیرفته‌اند و آن این که مرد و زن عقد دائم

ص: ۱۴۶

ببندند ولی نیت هر دو آن باشد که بعد از یک سال یا کمتر یا بیشتر به وسیله طلاق از هم جدا گردند. واضح است که چنین پیوندی به حسب ظاهر دائمی و در حقیقت موقت است و تفاوتی که این گونه نکاح دائم با متعه دارد این است که متعه در ظاهر و باطن محدود و موقت است ولی این نوع ازدواج دائم به ظاهر همیشگی و در باطن محدود است. کسانی که این نوع ازدواج دائم را که مورد پذیرش همه فقهای اسلامی است جایز می‌دانند چگونه از تشریح و تجویز نکاح متعه بر خود ترس و هراس راه می‌دهند؟

قابل توجه است که تمام شرایطی که در نکاح دائم مطرح است در نکاح موقت نیز هست، تنها تفاوت در دائم و موقت بودن است شرایط زیر همانطور که در ازدواج دائم معتبر است در نکاح موقت نیز معتبر است؛

۱- زن و مرد نباید مانع شرعی در ازدواج داشته باشند و گرنه عقد آنان باطل است.

۲- مهریه مورد رضایت طرفین در عقد باید ذکر شود.

۳- مدت ازدواج باید معین باشد.

۴- عقد شرعی اجرا گردد.

۵- فرزند متولد از آنان مشروع است و نام پدر و مادر (مانند عقد دائم) در شناسنامه ذکر می‌گردد.

۶- نفقه فرزندان بر پدر است و اولاد از پدر و مادر ارث می‌برد.

ص: ۱۴۷

۷- زن در صورتی که یائسه نباشد باید عده نگهدارد.

تنها تفاوت این است که چون ازدواج متعه برای رفع ضرورت تشریح شده است هزینه زن بر عهده شوهر نیست و در صورتی که شرط نکنند از یکدیگر ارث نمی‌برند و معلوم است که این دو تفاوت تأثیری در ماهیت ازدواج ندارد. (۱) از مطالب فوق علت نهی امام صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام درباره‌ی نکاح متعه روشن شد؛ زیرا ازدواج متعه برای رفع ضرورت است و در این حال است که انسان با انجام نکاح متعه خود را از گناه حفظ می‌کند و طبیعی است خداوند برای چنین فردی پاداش اخروی نیز منظور می‌کند ولی این ازدواج مربوط به کسانی نیست که دارای همسر شایسته هستند و برای آنان متعه ضرورت ندارد و لذا در روایت امام هفتم علیه السلام به علی بن یقطین دارد «ما انت و ذاک و قد اغناک الله عنها، تو را به متعه چه کاری است خداوند تو را از آن بی‌نیاز کرده است.» (۲) به خصوص فردی مانند علی بن یقطین که وزیر هارون الرشید بود که در معرض خطر قرار داشت. گرچه در تتمه همین حدیث که نویسنده آنرا حذف کرده جمله‌های است که دلالت بر حلال بودن متعه دارد. ادامه حدیث چنین است: «گفتم: می‌خواهم حکم آن را بدانم. فرمود: در کتاب علی علیه السلام (و آثار مکتوب آن حضرت) است. گفتم: ما متعه را زیاد کنیم و متعه

۱- - برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب شیعه پاسخ می‌دهد، ص ۹۵-۱۰۲.

۲- - وسایل الشیعه، ج ۱۴، باب ۵، از ابواب متعه، حدیث ۱.

ص: ۱۴۸

زیاد باشد؟ فرمود: آیا چیزی جز آن موجب شادی و سرور است؟

در روایت دیگر از امام ابی الحسن علیه السلام است که فرمود: متعه حلال مطلق است برای کسی که با ازدواج (دائم) بی نیاز نشده است.

سپس چنین فردی به وسیله نکاح متعه پاکدامنی خود را حفظ کند پس کسی که با ازدواج (دائم) از آن بی نیاز شد در صورتی که همسرش از او غایب شد (و به گناه می افتد) باز نکاح متعه برایش مباح است. (۱)

عَلت دیگر برای نهی از متعه

یکی از علت‌های دیگری که موجب می شد تا امامان علیهم السلام از نکاح متعه نهی کنند شرایط سیاسی حاکم بود لکن نویسنده با حذف قسمت عمده روایت و تحریف در قسمت‌های ذکر شده خواسته اصل حرمت متعه را از نظر امام صادق علیه السلام ثابت کند. نهی امام صادق علیه السلام عمار را از ازدواج متعه در این رابطه است اصل حدیث چنین است:

عمار می گوید که امام صادق علیه السلام به من و سلمیان بن خالد فرمود:

«قد حرمت علیكما المتعه من قبلی مادمتما بالمدينه لا نکما تکثران الدخول علی فاخاف ان تواخذا فیقال: هؤلاء اصحاب جعفر، من به خاطر (مصلح) خودم ازدواج متعه را تا زمانی که در مدینه هستید بر شما

۱- - وسایل الشیعه، ج ۱۴، باب ۵، از ابواب متعه، حدیث ۱.

ص: ۱۴۹

دو نفر حرام کردم زیرا شما زیاد بر من وارد می‌شوید و من می‌ترسم که شما را (در رابطه با متعه) بازداشت کنند و بگویند: اینان یاران جعفر (امام صادق) هستند.» (۱) آیا نویسنده با تغییر جمله «قد حرمت علیکما المتعه»، «بر شما دو نفر متعه را حرام کردم» به «قد حرمت علیکم المتعه»، «بر شما شیعیان متعه را حرام کردم» و حذف بقیه روایت شیوه یهود و نصاری را در تحریف و خلاف جلوه دادن حق نپیموده است؟ ضمن این که این روایت مانند سایر روایات ضعیف است چون در یندش حکم بن مسکین است که توثیقی در باره آن در کتب رجال وارد نشده است.

برخورد امام باقر علیه السلام (قضاوت با شما)

اما برخورد امام باقر علیه السلام با سؤال عبدالله بن عمیر برخوردار یک ولی خدا با فردی پست و پلید است و از خود روایت، پستی عبدالله بن عمیر به خوبی استفاده می‌شود او قصد دهن کجی به امام علیه السلام را داشته و امام کریمانه از او روی گرداند و به آیه شریفه «و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً و چون نادانان، آنان (عباد الرحمن) را مورد خطاب قرار دهند (عباد الرحمن) از کنارشان به سلامت بگذرند و با آنان درگیر نشوند.» (۲) عمل کرد. ما اصل روایت را نقل می‌کنیم تا خوانندگان محترم خود قضاوت کنند:

۱- - کافی ۵ / ۴۶۷.

۲- - سوره فرقان، آیه.

ص: ۱۵۰

زراره می‌گوید: «عبدالله بن عمیر لثی به نزد امام باقر علیه السلام آمد و گفت: چه می‌گویی درباره ازدواج موقت زنان؟ فرمود: خداوند آن را در کتابش و بر زبان پیامبرش صلی الله علیه و آله حلال شمرده است پس تا روز قیامت حلال است او گفت: آیا مثل تو چنین سخنی می‌گویی در حالی که عمر آن را حرام اعلام کرد و از آن نهی کرد؟! حضرت فرمود: گرچه او چنین کرده باشد. (عبدالله بن عمیر) گفت: من به خدا پناه می‌برم از اینکه چیزی را که عمر حرام کرده است حلال بشمارم. حضرت فرمود: تو حرف دوستت (عمر) را بگیر و من نیز بر قول رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم. پس بیا تا من با تو ملاعنه کنم که سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله درست و حرف دوست تو (عمر) باطل است. عبدالله بن عمیر به امام رو کرد و گفت: آیا خوشحال می‌شوی که همسران و دختران و خواهران و دختران عمویت این کار را انجام دهند. حضرت چون سخن از همسرانش و دختران عمویش شد از او چهره‌اش را برگرداند.» (۱)

خلاصه:

از مباحث گذشته چنین نتیجه‌گیری می‌شود از آنجا که اسلام یک دین جاودانه است و باید پاسخگوی همه نیازهای انسانها برای همیشه باشد لذا برای آنان که زمینه ازدواج دائم را ندارند خداوند

ص: ۱۵۱

نکاح موقت را که نظیر نکاح دائم است قرار داده است و این امر مطابق با شرع و عقل است و صدها روایت نیز بر آن دلالت دارد و بدین وسیله می‌توان از مفاسدی که جامعه بشری را با نابودی روبروی سازد جلوگیری کرد و روایاتی که بر منع آن دلالت دارد یا از روی تقیه صادر شده است یا به خاطر جو سیاسی روز و یا جلوگیری از هوسرانی است و هیچ دلیل عقلی یا شرعی بر حرام بودن آن وجود ندارد.

بحث دیگر جاریه

نویسنده بحث دیگری را در ادامه بحث متعه مطرح می‌کند تحت عنوان «حدیث بخوانیم» وی دو حدیث از استبصار نقل می‌کند مبنی بر این که امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام اجازه داده‌اند که فرد کنیزش را در اختیار دیگری بگذارد تا از او بهره برد و سپس می‌گوید: «اگر همه انسانهای روی زمین جمع شوند و قسم بخورند که امام باقر و امام صادق - علیهما السلام - چنین چیزی گفته‌اند من یکی باور نخواهم کرد.

ائمه اطهار بسیار عزیزتر و شرافتمندتر و بزرگوارتر از آنند که چنین چرندیات باطلی بر زبان آورند....» سپس الفاظ رکیک و زشتی را به کار می‌برد که ما از تکرار آن معذور هستیم.

لکن باید توجه داشت اولاً؛ کنیزی که در اینجا مطرح است خدمتگزاران در منازل نیستند بلکه مقصود کنیزانی هستند که در

ص: ۱۵۲

صدر اسلام خریداری می‌شدند و جزو اموال انسان محسوب می‌شدند.

ثانیاً؛ درباره بردگان و کنیزان در فقه کتابی وجود دارد و احکام خاص آنان در آنجا مورد بررسی قرار می‌گیرد از جمله احکام آنان سبکتر بودن تکلیف‌شان و کمتر بودن حد در صورت گناه بر آنان است.

ثالثاً؛ بهره‌بری جنسی از کنیز مشروط به آن است که همسر نداشته باشد همانطور که از حدیث شماره‌ی ۴ و ۷ کتاب استبصار جلد ۳ استفاده می‌شود.

رابعاً؛ در روایت اول که از امام باقر علیه السلام نقل شده آمده که حضرت فرمود: آنچه صاحب کنیز برای خودش حلال است از کنیز بهره برد می‌تواند آن را برای دیگری حلال کند معنی روایت این است که اگر کنیز همسر داشته باشد فقط در انجام کارها می‌تواند از او استفاده کند و حق بهره جنسی ندارد و اگر کنیز همسر ندارد می‌تواند از او بهره جنسی و غیرجنسی برد و می‌تواند آن را به دیگری ببخشد و دیگری نیز حکم صاحب اول کنیز را دارد به عبارت دیگر دو راه برای بهره‌بری جنسی از کنیز در اسلام وجود دارد؛ یکی ازدواج و دیگری مالک او شدن (به شرطی که همسر نداشته باشد) روایت دوم که از امام صادق علیه السلام وارد شده است نیز به همین مطلب دلالت دارد آنجا که حضرت به محمدبن مضارب می‌فرماید: این کنیز را بگیر تا به تو خدمت کند و از او بهره ببری.

ص: ۱۵۳

متأسفانه نویسنده مطابق با طبع و روش خویش به طور گزینشی عنوان و حدیثی را انتخاب می‌کند و بدون در نظر گرفتن مجموعه روایات و جوّ صدور کلام امام علیه السلام همه چیز را به باد تمسخر و فحاشی و هتاک می‌گیرد، در حالی که روایات نیز مانند آیات قرآنی مطلق و مقید و ناسخ و منسوخ و عام و خاص دارد و باید مجموع روایات را با یکدیگر سنجید و حکم اسلامی را بیان کرد مانند کسی که مشروب بخورد و وقتی از او پرسند چرا شراب می‌خوری می‌گوید خدا در قرآن گفته است حلال است!! زیرا خدا فرموده است «لا- تقریوا الصلوٰة و انتم سکاری»، «در حال مستی به نماز نزدیک نشوید.» پس معلوم می‌شود مست بودن و می‌گساری بی‌اشکال است!!!

استدلال نویسنده نیز مانند این فرد مشروب‌خوار است با این تفاوت که شرابخوار آیه قرآن را تکذیب نمی‌کند ولی نویسنده روایات را تکذیب می‌کند.

خامساً؛ کتب اهل سنت نیز پرازاین مطالب در این باره است مثلاً در کتاب الفقه علی مذاهب الاربعه آمده است: شخصی مالک کنیزی است آن را می‌فروشد سپس قبل از آن که به مشتری تحویل دهد با او نزدیکی می‌کند در این صورت نه لازم است مهریه بپردازد و نه حدی بر آن می‌خورد ولی مشتری می‌تواند از قیمت آن کم کند در صورتی که کنیز باکره باشد وگرنه از قیمت آن نیز چیزی

ص: ۱۵۴

کم نمی‌شود. (۱) وحتی در میان اهل سنت کسانی هستند که قایل‌اند زن می‌تواند کنیزش را حلال شوهرش کند؛ نظیر سفیان ثوریکه قایل به جواز تحلیل است. (۲) سادساً؛ اصل بودن کنیز در جامعه اسلامی امروز متنفی است و لذا در کتابهای فقهی اخیر کلمه‌ای در این رابطه دیده نمی‌شود با این حال این همه هیاهو و توهین برای چه؟ آیا مشکل جوامع اسلامی بهره‌بری از کنیز است؟ تمام مشکلات و گرفتاریهای مسلمین را نویسنده رفع نمود تنها همین یک مشکل باقی مانده است!!؟

مشروعیت لواط

یکی از اموری که بر هر مسلمان واضح است حرمت لواط است ولی در وطی در دبر همسر اختلاف است و از آن تعبیر به لواط نمی‌شود؛ کما این که اتیان از قُبُل زن را جماع می‌گویند. واین عمل (وطی در دبر همسر) را جمعی حرام دانسته‌اند و دیگران که جایز شمرده‌اند کراهتش را شدید دانسته و گفته‌اند: اگر زن راضی نباشد این کار حرام است و این ربطی به مشروعیت لواط آن گونه که نویسنده جلوه می‌دهد ندارد. حتی از کلمات اهل سنت استفاده می‌شود که در میان آنان نیز کسانی وجود دارند که این فتوی را قبول دارند در کتاب «الفقه علی مذاهب الاربعه» آمده است «بر نزدیکی

۱- الفقه علی مذاهب الاربعه ۴/ ۱۲۳.

۲- /المحلی ۱۲/ ۲۰۶

ص: ۱۵۵

کردن با زن بر اساس عقد صحیح تمام مهریه قطعی می‌شود (و باید مرد آن را بپردازد) و سپس در حاشیه می‌نویسد: «حنا بله می‌گویند: در چهار مورد مهریه قطعی می‌شود؛ اولی آن موارد:

نزدیکی کردن در قُبُل یا دُبُر زن است و سپس از موارد ممنوع (نزدیکی کردن مانند) حیض و نفاس را ذکر می‌کند و هیچ اشاره‌ای به نزدیکی در دبر را ندارد» (۱). همچنین از قول شافعیه نیز می‌نویسد: مهریه قطعی می‌شود و احتمال سقوط داده نمی‌شود به دو امر یکی نزدیکی کردن است با زن و ادخال ... در قُبُل زن یا دُبُر او ... دوم مرگ یکی از زن و شوهر قبل از نزدیکی (۲). مرحوم شیخ طوسی در کتاب تهذیب نقل می‌کند که حکایت شده که مالک (امام فرقه مالکیه) نیز قایل به حلیت بهره‌بری از عقب همسر است (۳). این فتاوی‌های فقها بر اساس روایاتی است که نویسنده برای وهن و تحقیر مذهب شیعه به آنها تمسک کرده است اگر او بی‌غرض بود سری به کتابهای اهل سنت می‌زد و می‌دید آنچه در کتب شیعه وجود دارد در آن کتابها نیز هست جز این که در روایات و فتاوی‌های شیعه (البته آنان که حرام نمی‌دانند و فتوای بر کراهت شدید آن می‌دهند) رضایت همسر را شرط می‌دانند ولی در کتب اهل سنت

۱- الفقه علی مذاهب الاربعه ۴/ ۱۱۵.

۲- الفقه علی مذاهب الاربعه ۴/ ۱۱۴.

۳- استبصار ۳/ ۳۴۴.

ص: ۱۵۶

چنین شرطی را ما نیافتیم.

نکته قابل توجه

شاید تمام روایاتی که درباره مجاز بودن وطی در دُبُر همسر در کتب شیعی آمده است از ده روایت تجاوز نکند و نویسنده آنها را مخالف صریح آیه ۲۲۲ سوره بقره می‌داند ولی بهتر بود که به کتب روایی اهل سنت رجوع کند تا ببیند چندین برابر این احادیث که به زعم او مخالف نص صریح قرآن است در کتابهای آنان دیده می‌شود به عنوان نمونه تنها جلال‌الدین سیوطی در ذیل آیه ۲۲۲ سوره بقره حدود ۲۵ حدیث درباره مشروعیت وطی در دُبُر همسر ذکر می‌کند و نویسنده از کنار همه آنها گذشته و فقط روایات مذکور در کتابهای شیعه را خلاف نص قرآن و خلاف فطرت می‌شمرد و کسانی که چنین کنند را راهزنان معرفی می‌کند، ما نیز در اینجا به نقل ۳ روایت اکتفا می‌کنیم و قضاوت را به خوانندگان گرامی واگذار می‌کنیم.

(۱) نسائی از طریق یزید بن رومان از عبیدالله پسر عبدالله بن عمر نقل می‌کند «ان عبدالله بن عمر کان لا یری بأساً بان یاتی الرجل المرأه فی دبرها»، «عبدالله بن عمر ایرادی نمی‌گرفت بر کسی که از عقب با زن (خود) نزدیکی کند». (۱)

ص: ۱۵۷

۲) ابن جریر از درآوردی نقل می‌کند: «به زید بن اسلم گفته شد که محمد بن منکدر را از نزدیکی با زنان از عقب نهی کرده است زید (بن اسلم) گفت: گواهی می‌دهم که محمد (بن منکدر) به من خبر داد که خودش نیز چنین کاری را می‌کند!!!» (۱) (۳) خطیب از ابی سلیمان جوزجانی روایت می‌کند «از مالک بن انس (امام فرقه مالکیه) درباره وطی در دُبُر همسر خویش پرسیدم او (مالک) گفت: همین الان سرم را به خاطر همین کار شستم (و غسل کردم)» (۲) با توجه به مطالب فوق ضرورتی درباره نقد بیشتر نظرات نویسندگان و بررسی روایات مذکور وجود ندارد و می‌توان برای این بحث به آیات قرآنی نظیر آیه ۲۲۳ سوره بقره «نساء کم حرث لکم فاتوا حرثکم انی شئتم...» و روایات مربوطه در منابع اهل سنت چون تفسیر قرطبی ۲/۲۶۶ و صحیح مسلم ۱/۲۴۲ و ۲۴۳ و سنن ترمذی ۱/۲۳۹ و ۲۴۲ و سنن الدارمی ۱/۲۵۵ تا ۲۵۹ رجوع کرد که می‌رساند آنچه اهل سنت حرام می‌دانند بهره‌بری از قُبُل زن در حال حیض است و سایر بهره‌برها در حال حیض بلا-مانع است و آنچه نویسندگان در صفحه ۱۰۲ ذکر می‌کنند که در حال حیض به زنان نزدیک نشوید و هیچ بهره‌ای از آنان نبرید تا پاک شوند خلاف نظرات بزرگان اهل سنت است.

۱-- همان.

۲-- همان.

ص: ۱۵۸

فقط این سؤال در اینجا از نویسنده می‌شود که آیا با اتهام واهی به شیعه که متعه زن شوهردار و لواط را جایز می‌دانند راه وحدت امت اسلامی را می‌پیماید؟!

راهزنی:

نویسنده در پایان این فصل تحت عنوان «راهزنی» اشاره به روایتی از حضرت رضا علیه السلام می‌کند که در آن به حلال بودن وطی در دُبر همسر دلالت می‌کند. و حضرت به سخن لوط پیامبر در سوره هود استشهاد می‌کند که (لوط به قومش) گفت: «این دختران برای شما پاک‌ترند.» زیرا قوم لوط خواهان لواط بودند و پیامبرشان آنان را به کار دیگری که حرام نبود راهنمایی کرد. آنگاه نویسنده آیه ۲۸ عنکبوت را که می‌فرماید: «شما به سراغ مردان می‌روید و راهزن هستید.» را مفسر آیه سوره هود می‌داند و ارضای غریزه جنسی را از طریق عقب راه زنی معرفی می‌کند.

گرچه تفسیر قطع طریق که در آیه ۲۸ عنکبوت آمده به قطع نسل می‌تواند معقول باشد ولی تفسیری بر خلاف نظر بعضی از مفسران اهل تسنن، نظیر ابن کثیر و قرطبی و طبری است که در تفاسیرشان ذیل آیه آورده‌اند. آنان می‌گویند: قطع طریق به معنای گرفتن راه مردم و جلو مسافران را گرفتن است (البته این جمله عین عبارت آنان نیست بلکه از تعبیرهای مختلفشان به دست می‌آید) و هرگز اتیان همسراز عقب در بعضی از اوقات موجب قطع نسل

ص: ۱۵۹

نمی‌شود و خلاصه سخن این که این کار در میان جمعی از صحابه و بزرگان اهل سنت چون مالک و شافعی مرسوم بوده است و نویسنده اگر نمی‌داند پس چگونه داعیه اجتهاد و اصلاح طلبی دارد و آبروی اصلاح طلبان را می‌ریزد و اگر نمی‌داند به چه جرأتی روایت اهل بیت را به باد تمسخر می‌گیرد!!

گذشته از همه‌ی این مطالب، قوم لوط به سراغ مردان می‌رفتند تا غریزه‌ی جنسی خویش را ارضاء کنند و در اینجا (به فرض صحت روایات) ارضای غریزه‌ی جنسی از طریق عقب همسر مطرح است نه مسئله‌ی لواط که هم جنس بازی با مردان با یکدیگر است

ص: ۱۶۱

فصل چهارم خمس یا کلید بانگها

اشاره

نویسنده در این فصل ابتدا روایاتی را درباره حلال بودن خمسِ اموال شیعیان در عصر غربت از ناحیه‌ی امامان معصوم علیهم السلام نقل کرده است (وعمده روایات از امام صادق علیه السلام و امام باقر علیه السلام است) و سپس فتاوی‌ای گروهی از فقهای شیعه را درباره‌ی حلال بودن خمس و واجب نبودن پرداخت آن ذکر می‌کند و به دنبال آن دو فتوای مفصل از شیخ مفید و شیخ طوسی درباره‌ی طریقه‌ی مصرف خمس می‌آورد و آنگاه با عنوان چرخش اندیشه با اشاره به فتوای تمام فقها در قرن اخیر در وجوب خمس، مراحل تحول در دیدگاه خمس را (آن گونه که تصور کرده) ذکر می‌کند و در پایان (مطابق دیدگاه خود) به علت تولد خمس اشاره می‌کند و کسانی که خمس می‌گیرند را از جمله کسانی می‌داند که مال مردم را به حرام می‌خورند.

ما در اینجا به بررسی موضوع خمس بر اساس سر فصلهایی که در کتاب مورد بحث آمده است می‌پردازیم؛ گرچه روایاتی در حلیت خمس وارد شده است لکن در برابر آن روایات فراوانی است که بر واجب بودن خمس و حلال نبودن ذره‌ای از آن، دلالت دارد به دو نمونه آن اشاره می‌کنیم:

۱) محمدبن زیدطبری می‌گوید: «گروهی از خراسان بر امام رضا علیه السلام وارد شدند و از آن حضرت خواستند خمس را بر آنان حلال

ص: ۱۶۲

کند حضرت فرمود: آیا آن را حلال کنم؟ با زبانتان اظهار دوستی می‌کنید و خمسی را که به عنوان حقی از طرف خداوند برای ما و برای خودش قرار داده است نمی‌دهید؟ هرگز برای یک نفر از شما آنان را حلال نمی‌کنم.» (۱) (۲) ابی بصیر از امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هر کسی چیزی از خمس را بخرد چیزی را که حلال نیست خریده است.» (۲) خوانندگان می‌توانند برای اطلاع بیشتر به کتب احادیث از جمله وسایل الشیعه، جلد ۶، باب ۲ و ۳ از ابواب انفال مراجعه کنند.

نکته:

روایاتی که دلالت بر حلال بودن خمس دارد بیشتر به مسئله پاکی شیعه و پاک بودن نسلشان تکیه دارد و این امر مربوط به ازدواج (و خرید کنیز و غنیمت کردن کنیز در جنگ و پرداخت مهریه) و مخارج زندگی است به این معنا که اهل بیت علیهم السلام به شیعیان اجازه دادند آنچه در خرید کنیز و مصارف زندگی و ازدواج و نفقه زندگی مصرف می‌کنند و از درآمدهای سالیانه آنهاست بدون پرداخت خمس می‌توانند مصرف کنند روایتهای ۱ و ۲ و ۳ و ۴ که نویسنده آورده در این رابطه است به خصوص روایت چهارم که

۱- - وسایل، ج ۶، باب ۳، از ابواب الانفال، حدیث ۳، ص ۳۷۶.

۲- - وسایل، ج ۶، باب ۳، من ابواب الانفال، حدیث ۵، ص ۳۷۶.

ص: ۱۶۳

محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که حضرت فرمود: ما آن را حلال کردیم تا تولد شیعیان ما پاک باشد. (و نطفه آنان از لقمه حرام نباشد و کنیزشان و مهریه زنان از مال حرام نباشد تا ازدواجشان صحیح باشد) و اولاد و نسل آنان پاک باشد (و فرزندان نامشروع نداشته باشند).

بعضی از روایات دیگر که خمس را حلال می‌کند مربوط به آنجایی است که پرداخت خمس برای افراد در شرایطی که دارند رنج و مشقت دارد (از قبیل مشکلات اقتصادی و تنگدستی) و طبیعی است امام که مظهر رحمت الهی است نمی‌خواهد شیعیان در تنگدستی و مشقت باشد همانطور که از حدیث ۶ و ۷ استفاده می‌شود. در روایت ۷ تصریح است به اینکه هر کس در تنگدستی قرار دارد حق امام بر او حلال است و در حدیث ۶ که از یونس بن یعقوب است و متأسفانه روایت درست معنا نشده چنین آمده است:

«فدایت شوم در دست ما اموال و بهره‌ها و تجارتهایی است و می‌دانیم حق شما در آن قطعی است و ما نسبت به آن کوتاهی کرده‌ایم امام صادق علیه السلام فرمود: ما با انصاف با شما رفتار نکردیم اگر شما را به کلفت (و رنج) در امروز بیندازیم و از در انصاف با شما وارد نشده‌ایم.»^(۱)

۱- - وسایل، ج ۶، باب ۴، من ابواب الانفال، ج ۶، ص ۳۸۰.

ص: ۱۶۴

همانطور که ملاحظه می‌شود حدیث ششم صراحت دارد که حلال بودن خمس مربوط به کسی است که در فشار اقتصادی قرار دارد و در حدیث هفتم حضرت می‌فرماید: الیوم، یعنی امروز، منصفانه نیست که شما را به کلفت و رنج بیندازیم معلوم می‌شود شرایط جامعه یا فرد سؤال کننده به گونه‌ای بوده است که حضرت او را از پرداخت خمس معاف کرده است. همان طور که ملاحظه می‌شود نویسنده در حدیث ۶ خیانت دیگری مرتکب شده است و کلمه‌ی (الیوم) را از حدیث حذف کرده تا بتوتنبه هدف خود برسد.

اما حدیث هشتم که نویسنده به آن استشهاد کرده است آن نیز دلالت بر وجوب خمس و پرداخت آن دارد و سپس امام آن را به فرد می‌بخشد و روشن است که امام می‌تواند خمس را به فردی ببخشد.

به نظر می‌رسد آنچه امامان علیهم السلام در باب خمس حلال نموده‌اند مربوط به نکاح (مهریه و خرید کنیز و خرج ازدواج) و مسکن و تجارت (سرمایه به مقدار نیاز جهت زندگی) است و می‌توان گفت همه فقهای شیعه بر این امر اتفاق نظر دارند. در این باره بعد از اشاره به فتاویٰ فقهای که قایل به حلال بودن خمس و واجب نبودن آن هستند سخن می‌گوییم.

فتاویٰ فقهای شیعه درباره خمس

گرچه گروهی از فقهای شیعه فتوا به حلال بودن خمس برای شیعه

ص: ۱۶۵

داده‌اند ولی آنچه نویسنده به علمای بزرگ شیعه نسبت داده است قابل تأمل است بلکه حتی کسانی که فتوی به واجب نبودن خمس داده‌اند مقصودشان موارد خاص است که پرداخت خمس آن موارد لازم نیست نه این که به طور کلی خمس حلال است و پرداخت آن واجب نیست.

مثلاً صاحب جواهر (که نویسنده مدعی است خمس را واجب نمی‌داند) عقیده دارد که خمس در انفال و آنچه از اموال مربوط به حقوق امامان علیهم السلام در دست دشمنان آنان است و به طریقی به دست شیعیان‌شان می‌رسد حلال است (ولی نویسنده قیدهای آن را حذف کرده است).^(۱) همین طور عبارت مرحوم محقق در شرایع «ولا يجب اخراج حصه الموجودین من ارباب الخمس منه»، «واجب نیست سهم صاحبان خمس از آن به ایشان پرداخت شود.» بعد از این جمله دارد: ثابت شده که امامان علیهم السلام مناکح (آنچه مربوط به زناشویی) و مسکن و تجارت (است) در زمان غیبت برای شیعیان مباح نموده‌اند.^(۲) یحیی بن سعید حلّی نیز در همان صفحه الجامع للشرایع حلال بودن تصرف در اموال را بدون پرداخت خمس مربوط به ازدواج و مسکن و تجارت می‌داند. بنابراین طبق نظر این بزرگان خمس در سه مورد ذکر شده واجب

۱- - جواهر الکلام ۱۶ / ۱۴۱.

۲- - شرایع الاسلام ۱ / ۱۸۴.

ص: ۱۶۶

نیست نه اینکه ایشان مطلقاً قایل به عدم وجوب خمس در زمان غیب باشند. همچنین جمله‌ای که از مرحوم شهید ثانی نقل می‌کند نه در مجمع الفائده والبرهان و نه در مسالک یافت نمی‌شود و مطلبی که برساند وی قایل به حلال بودن مطلق خمس است وجود ندارد. آری در شرح لمعه که بعد از مسالک تألیف کرده تصریح می‌کند که خمس را در زمان غیبت باید به فقیه جامع الشرائط داد. مرحوم صاحب مدارک از اباحه را مربوط به همین ۳ مورد میداند. (۱) مرحوم مقدس اردبیلی نیز در مجمع الفائده والبرهان تصریح می‌کند که در صورتی که ممکن باشد خمس را به فقیه عادل امین بدهد سزاوارتر است از این که خودش آن را مصرف کند زیرا او نایب امام علیه السلام است. (۲) مرحوم سلار در کتاب (مراسم) سخنی دارد که دلالت دارد که مباح بودن مربوط به انفال است نه خمس. مراجعه به آن کتاب خیانت دیگر نویسنده را آشکار می‌کند. مرحوم سبزواری گرچه به اباحه خمس فتوا می‌دهد ولی بعد می‌فرماید: احوط نزد من مصرف کردن همه اقسام خمس به سرپرستی فقیه عادل جامع فتواست و سزاوارست که آن رعایت شود... (۳) مرحوم فیض نیز سهم سادات را واجب می‌داند و سرپرستی همه را با فقه عادل مطابق احتیاط و بهتر مداند. (۴) مرحوم کاشف الغطاء نیز برخلاف آنچه نویسنده آورده است

۱- /- مدارک الاحکام ۵/ ۳۸۳

۲- /- مجمع الفائده والبرهان ۴/ ۳۵۷

۳- /- ذخیره المعاد ص ۴۹۲

۴- /- مفاتیح الشرایع ۱/ ۲۲۹

ص: ۱۶۷

پرداخت خمس را حتی بر سادات لازم می‌داند و تنها حلال بودن آن را مربوط به آن چیزی می‌داند که شیعه از حاکم جور به وسیله‌ی هدیه و یا اجاره و خرید و فروش بدست می‌آورد. او معتقد است در صورتی که مکلف خمس را به مجتهد پردازد دیگر تکالیفی ندارد و می‌گوید: اگر مجتهد از طرف غایب (به عنوان نماینده آن حضرت علیه السلام) خمس را بپذیرد پس ظاهراً این است که معجزی است و بعد می‌فرماید: و این کلام درباره همه حقوق جاری است. (۱) همچنین نسبتی که به مرحوم شیخ رضا همدانی نیز می‌دهد خلاف واقع است ایشان نیز مانند سایر فقهای شیعه خمس را واجب می‌داند و درباره چگونگی مصرف آن نظرش این است: «بنابر اقوی فرد می‌تواند خمس را به سادات مستحق پردازد ولی احوط این است که مطلق خمس (حتی سهم سادات) را به فقیه جامع‌الشرائط که حاکم در عصر غیبت است پردازد او می‌نویسد:

اشکالی نیست در این که فقیه جامع‌الشرائط از طرف امام علیه السلام در حال غیبت در مثل این امور نیابت دارد و همان طور که از بررسی کلمات بزرگان استفاده می‌شود این امور از قطعبات است.» (۲) ما به ذکر همین چند نظر فقهای که فتوای آنان خلاف واقع نقل شده بود اکتفا می‌کنیم و به یک نکته مهم اشاره می‌کنیم و آن اینکه شاید به ندرت پیدا شود کسی که قایل به حلال بودن خمس به نحو

۱- - کشف الغطاء، ص ۳۶۴-۳۶۳.

۲- - مصباح الفقیه فی الزکاة الخمس، ص ۱۶۱، به صورت تلخیص.

ص: ۱۶۸

مطلق در میان فقهای شیعه باشد.

و شاید بتوان بین نظرات کسانی که قایل به عدم وجوب خمس هستند با کسانی که قایل به وجوب آن هستند جمع کرد که اولی مربوط به مناکح (مسایل زناشویی) و مساکن (منازل مسکونی) و تجارت (سرمایه در حد نیاز برای زندگی) است و دومی مربوط به مازاد موارد ذکر شده است و هرکس به کلمات بزرگان رجوع کند می‌تواند این امر را به خوبی استفاده کند.

امّا فتاوی شیخ مفید و شیخ طوسی

نویسنده دو فتوا از مرحوم شیخ مفید و شیخ طوسی ذکر می‌کند و می‌خواهد با ذکر این دو فتوی بگوید که خمس بر شیعیان واجب نیست غافل از اینکه خود همین دو فتوی بر وجوب خمس دلالت دارد و تنها چیزی که در آن مطرح است چگونگی مصرف خمس است ما در اینجا فتاوی این دو عالم بزرگ را درباره‌ی وجوب خمس ذکر می‌کنیم تا معلوم شود آنان نیز خمس را مطلقاً حلال نمی‌دانسته‌اند.

«مرحوم شیخ مفید می‌فرماید: بدان، خداوند تو را تأیید کند که آنچه درباره‌ی حلال بودن خمس آوردیم تنها درباره مناکح (ازدواج و مسایل زناشویی) است و علت آن همان است که در روایات از امامان علیهم السلام آمده است که میلاد شیعیان پاک باشد و درباره بقیه اموال وارد نشده است و روایاتی که درباره وجوب

ص: ۱۶۹

خمس و سختگیری به آن است مربوط به غیر از مناکح است.»^(۱) همین طور مرحوم شیخ طوسی در نهاییه می‌فرماید: «اما در حال غیبت پس امامان علیهم السلام اجازه داده‌اند به شیعیان در خمس مربوط به آنان در موارد مناکح (زناشویی) و تجارت (سرمایه) و مساکن (محل سکونت) تصرف کنند در باره سایر موارد پس در هیچ صورت حق تصرف در اموال را (بدون پرداخت خمس) ندارند.»^(۲)

بنابراین جمع بین روایات حلال بودن خمس بر شیعیان و وجوب پرداخت آن همان است که این دو فقیه بزرگ بر آن تصریح فرموده‌اند و صاحب جواهر نیز بر آن اشاره دارد و می‌توان ادعا کرد که همه فقهای شیعه بر حلّیت خمس در بعضی از موارد اتفاق نظر دارند کما این که شاید نتوان فقیهی پیدا کرد که قایل به حلّیت خمس به طور کلی باشد.

و نویسنده با حذف قبل و بعد بعضی از فتاوی و آوردن روایات مربوط به حلّیت خمس در باره مناکح و تجارت و مسکن خواسته است به خواننده این گونه تلقین کند که حکم به وجوب خمس از فتاوی فقهای شیعه در قرن اخیر است و بدین وسیله زمینه بدبینی را به آنان فراهم کند.

۱-- جواهر الکلام ۱۶ / ۱۴۶.

۲-- همان.

ص: ۱۷۰

ولایت خمس با کیست؟

اما در زمان غیبت خمس را باید به چه کسی داد و چگونه مصرف کرد، موضوع مورد بحث و اختلافی در میان فقها از صدر اسلام تا کنون بوده است. بعضی از فقها بر این نظر بوده‌اند که خود فرد می‌تواند خمس را اعم از سهم امام علیه السلام و سهم سادات در موارد مشخص در اسلام مصرف کند و به صاحبان خمس پردازد و بعضی بر این عقیده هستند که چون در عصر غیبت مجتهد جامع الشرایط نائب حضرت صاحب الزمان- ارواحنا له الفداء- است باید آنچه مربوط به آن حضرت (از جمله خمس) است به او ارجاع داده شود یا با اذن او مصرف شود. آری نظراتی چون دفن این اموال امروزه مورد قبول نیست.

باید این نکته از نظر مخفی نماند که همانطور که همه علوم در حال پویایی است و نقاط ضعف و قوت علوم به تدریج معلوم می‌شود و نظرات دانشمندان در هر فن مورد بحث صاحب نظران آن فن قرار می‌گیرد در فقه شیعه نیز این اصل جاری است به خلاف اهل سنت که خود را ملزم می‌دانند نظرات چهار فقیه خود در قرن دوم اسلام «مالک بن انس، محمد بن ادریس (شافعی)، احمد بن حنبل، نعمان بن ثابت (ابوحنیفه)» را برای همیشه پیاده کنند و حق رد آنان را ندارند ولی باب اجتهاد در شیعه همواره باز است و نظرات بزرگان مرتب مورد نقد قرار می‌گیرد و چه بسا نظرات قبلی در

ص: ۱۷۱

مراحل بعد پذیرفته نیست. نظیر آن درباره‌ی حکم نجاست آب چاه در گذشته بود که فتوی به نجاست آب چاه می‌دادند و مسایل متعدد و سختی را در کتب فقهی ذکر می‌کردند که از جمله آن در کتاب لمعه مرحوم شهید آمده است ولی امروزه این فتوی دیگر مورد پذیرش نیست و روایات در این باب را حمل بر استحباب می‌کنند و آب چاه را معتصم می‌دانند. این موضوع در همه مسایل فقهی مطرح است فقها امروزه می‌دانند (بلکه هر فردی که از دوران غیبت صغری فاصله بگیرد می‌فهمد) که دفن خمس در خاک تضييع آن است و لذا این فتوی مورد قبول نیست در زمان مثل شیخ طوسی که به دوران غیبت صغری نزدیک بودند و انس به ظهور داشتند این فتوی به ذهن آنان نزدیک بود و این امر را نباید چرخش در فقه دانست. مخی نماند که مرحوم شیخ طوسی و فقهای اخیر مانند مرحوم خویی در سهم سادات اتفاق نظر دارند و اختلاف نظر آنها درباره سهم امام علیه السلام است و این‌ها از امور اجتهادی است و کاری به حلال بودن مطلق خمس ندارد.

چیزی که موجب شده است بسیاری از فقها از صدر اسلام تا کنون فتوی بدهند که خمس باید در دست فقیه جامع‌الشرایط باشد مسئله نیابت او از حضرت امام زمان علیه السلام است و ولایت فقیه و نیابت او از حضرت بقیه‌الله - روحی له الفداء - به نحو اجمال پذیرفته شده همه فقهای شیعه است و هر کس ولایت فقیه و جانشینی او را از امام معصوم علیه السلام پذیرفت تردیدی نیست که در تمام امور به او

ص: ۱۷۲

رجوع می‌کند از جمله مسائل مالی اسلام که خمس و زکات و ...

است و استفاده او از وجوهات شرعی نظیر خمس به مقدار نیاز است و این امری قابل قبول است، زیرا اگر کسی خدمتگذار فردی شد؛ طبیعی است که آن فرد زندگی او را تأمین می‌کند و فقها که زندگی خود را وقف اسلام نموده‌اند حق دارند به مقدار نیاز از وجوهات شرعی استفاده کنند. هر کس با زندگی فقهای بزرگ آشنا باشد می‌داند که آنان چقدر با احتیاط و وسواس برای نیازهای خود از وجوهات استفاده کرده و حتی المقدور از اموال شخصی خود استفاده کرده‌اند و کمترین تصرف را جهت امور شخصی از وجوهات داشته‌اند. بله ممکن است فردی از صفای باطن یک عالم دینی سوء استفاده کند و وجوهات را بیش از آنچه باید، مصرف کند ولی این ربطی به اصل حکم ندارد و برای جلوگیری از همین امور است که سخت‌ترین شرایط را برای مرجع تقلید و ولی فقیه آورده‌اند. و این فتوی به خلاف آنچه نویسنده ابراز می‌دارد که چرخش در قرن اخیر بوده است از صدر اسلام و اوایل دوران غیبت کبری بوده است به عنوان نمونه ابی‌الصلاح حلبی (۴۴۷-۳۷۴ ه) در کتاب کافی می‌گوید: «اگر مکلف به خمس خللی وارد کند نافرمانی خدا را کرده است و مستحق لعنت است زیرا ظالم آل محمد صلی الله علیه و آله است...»^(۱)

ص: ۱۷۳

گرچه او در صفحه ۱۷۳ می‌نویسد: «و بر کسی که خمس واجب شد لازم است آن را اخراج کند و آن بخشی را که مربوط به ولی امر علیه السلام است جدا کند و منتظر باشد تا آن را به حضرت برساند و اگر نشد و زمان مرگ او فرا رسید وصیت کند به کسی که به دین و بصیرتش اطمینان دارد تا از طرف او واجب را ادا کند.»

ولی در صفحه ۱۷۲ می‌نویسد: «واجب است بر کسی که خمس و زکات و فطره و انفال واجب است آن را به حاکم اسلامی که منصوب از طرف خداست برساند یا به کسی که از طرف او معین شده است بدهد تا در جایگاهش قرار دهد. پس اگر از یکی از این دو امر معذور بود پس آن را به فقیه مطمئن بدهد. اگر از آن نیز معذور بود خودش متولی آن می‌شود تا آن را برای شیعه نیازمند عادل مصرف کند.»

بنابراین آنچه نویسنده، تحت عنوان تحول در دیدگاه خمس و مراحل پنج‌گانه آن آورده مطلبی بی‌اساس و باطل است؛ زیرا همانطور که ملاحظه می‌شود وی در مرحله‌ی اول (یعنی در زمان غیبت صغری و دو قرن بعد از آن) مدعی است به کسی خمس داده نمی‌شد ولی همانطور که ملاحظه شد فتاوی‌های شیخ مفید و شیخ طوسی و ابی‌الصلاح حلبی که در همان قرن اول بعد از غیبت صغری بودند همه قایل به لزوم پرداخت خمس بودند. ما به همین مقدار اکتفا می‌کنیم و به مسئله علت خمس می‌پردازیم.

مناسب است که به این نکته اشاره کنیم که کتاب مرحوم آیه الله

ص: ۱۷۴

خوبی (منهاج الصالحین) است و کتاب فقهی است و کتاب (ضیاء الصالحین) که نویسنده به وی نسبت می‌دهد از محمد صالح جواهرچی است و کتاب زیارت و دعاست و کتاب فتاوی‌فقه نیست. آفرین به این محقق اسلام شناس که به جمع اهل تسنن پیوست با این شناخت و معرفت که فرق بین کتاب دعا و فقه نمیگذارد!!

عَلت تولد خمس

نویسنده تحت عنوان فوق به مقوله‌ای اشاره می‌کند به نام سهم مجتهد و می‌گوید: «سهم مجتهد مقوله‌ای است که در عصور بسیار متأخر پدید آمده است...» تا اینکه می‌گوید: «ملاحظه می‌فرمایید که هیچ نصی درباره خمس کسب و کار وجود ندارد نه کتاب، نه سنت و نه قول امام، بلکه این دیدگاهی است که در عصور بسیار متأخر توسط بعضی از فقهاء پدید آمده است و کاملاً با قرآن و سنت و اقوال ائمه - علیهم السلام - و فتاوی‌ فقهاء و مجتهدین معتبر مخالف است.»

خوانندگان گرامی می‌دانند که هیچ کس تا به حال سخنی از سهم مجتهد به میان نیاورده است آری؛ در نظر کسانی که معتقد به نیابت مجتهد جامع الشرائط در عصر غیبت هستند سهم امام و خمس و وجوهات در اختیار و زیر نظر او در موارد مشخص در اسلام مصرف می‌شود و از این جهت به فرض اگر به آن سهم مجتهد گفته شود منعی ندارد همچنین با توجه به مباحث گذشته خوانندگان گرامی به بی‌اساس بودن ادعاهای نویسنده مبنی بر

ص: ۱۷۵

نبودن نصی درباره خمس ... در این بخش مانند سایر موارد پی می‌برند.

اسباب انحراف

نویسنده در اواخر فصل، انحراف انسان را در پول و شهوت می‌داند و با ذکر حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام زاهدان را می‌ستاید. آری؛ اگر پول در اختیار افراد بی‌تقوی و خودکامه باشد فسادآور است ولی اگر در اختیار اسلام‌شناس مهذب چون شیخ‌انصاری یا مثل مرحوم سیدکاظم یزدی یا امام خمینی - ره- باشد موجب رحمت برای جامعه اسلامی است. زندگی ساده حضرت امام خمینی قدس سره برای کسانی که زندگی او را از نزدیک دیده‌اند مایه‌ی عبرت است. آری کسانی چون معاویه و شیخ‌نشینان خلیج فارس و ... با پول و شهوت به فساد می‌افتند.

آیا این دلسوزی‌ها جز برای این است که مردم از اطراف فقهای شیعه که نگهبانان اسلام هستند پراکنده شوند؟ و مردم از مراجعه به آنان در مسائل مختلف خودداری کنند؟ تا دشمنان اسلام بتوانند ضربه‌های مهلک را بر پیکره جوامع اسلامی وارد کنند؟ زیرا با حضور علمای پاک و مهذب در میان مردم هرگز دشمنان اسلام نمی‌توانند به اهداف خود برسند. و چیزی که سبب شده احکام نورانی اسلام به خصوص خمس مورد حمله قرار گیرد این است که فقهای شیعه از این طریق از دولتها مستقل بوده و هستند و میتوانند

ص: ۱۷۶

در مقابل انحراف‌هایستند به خلاف علمای اهل سنت که از زمان خلفا تا کنون وابسته به حکومتها بودند. قال الله: «هم الذین یقولون لا- تنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینقضوا»، «اینان همان کسانی هستند که می‌گویند به کسانی که اطراف رسول خدا هستند انفاق نکنید تا آنان پراکنده شوند...» (۱) در خاتمه این فصل مناسب است به این مسئله توجه شود که شیعیان خمس را متعلق به امام عصر- عج- می‌دانند و مجتهد جامع‌الشرایط را نماینده‌ی او می‌دانند و لذا به عشق مولای خود از روی رغبت خمس را پرداخت می‌کنند. آنان نه تنها با اتکا به روایات وارده به وجود آن حضرت عقیده دارند بلکه هر روز آثار پربرکت وجودی آن حضرت را لمس می‌کنند. آری اغیار و نامحرمانی که منکر آن حضرت هستند و از لطف او محروم و چشمانشان از دیدن نمایندگانش و شوکت و عظمت دوستداران و ارادتمندانش کور و گوشه‌هایشان از شنیدن حقایق کراس. «صم بکم عمی فهم لا یرجعون» (۲)

تحریر و تصرف در سخنان امام خمینی ره

(علت تولد خمس)

نویسنده در صفحه ۱۲۳ تحت عنوان رأی امام خمینی ره القاب

۱- - سوره منافقون، آیه ۷۱.

۲- - سوره بقره، آیه ۱۸.

ص: ۱۷۷

احترام آمیزی را برای مرحوم امام می‌آورد (حال به چه قصد و نیتی؟ خدا می‌داند) و سپس سخنان آن بزرگوار را طبق خواست خود تحریف می‌کند.

در این مورد خوانندگان می‌توانند به ص ۲۲ کتاب ولایت فقیه مرحوم امام خمینی - ره - مراجعه کنند و تحت عنوان احکام مالی، دیدگاه ارزشمند آن بزرگوار را مطالعه کنند. مرحوم امام - ره - در این بخش در صدد اثبات حکومت در اسلام هستند و می‌فرمایند: وجوب خمس و زکات و جزیه و ... که اگر درست طبق شرع اسلام پرداخت شود اموال زیادی خواهد بود فقط برای پرداخت به فقرا و سادات و طلبه نیست و از هزینه‌ی آنان بسیار بیشتر است پس این مبالغ برای چه تشریح شده؟ مسلم است که برای اداره‌ی حکومت اسلامی تشریح شد، عین عبارت حضرت امام چنین است: «معلوم می‌شود منظور از وضع چنین مالیاتی فقط رفع احتیاج سید و روحانی نیست، بلکه قضیه مهمتر اینهاست و منظور رفع نیاز مالی تشکیلات بزرگ حکومتی است.»

اما نویسنده این فرمایش امام را چنین آورده است ایشان فرمودند:

«به نظر بنده حکومت اسلامی عادل به سرمایه‌های گزافی احتیاج ندارد که به کارهای پیش پا افتاده و مصالح شخصی مصرف کند.»
شما خوب دقت کنید و قضاوت کنید که امام چگونه خمس و زکات را برای مصرف حکومت عادل و تشکیل حکومت واجب می‌داند و تشریح آن را دلیل بر برنامه مالی حکومت اسلامی

ص: ۱۷۸

می‌داند ولی ایشان می‌خواهد استفاده کند که امام می‌فرماید حکومت نیاز به خمس و زکات ندارد تا برای کارهای پیش پاافتاده (نظیر مخارج سادات) مصرف شود!! و آنگاه می‌خواهد اینطور نتیجه‌گیری کند که خمس و زکات را علما برای بهره‌بری شخصی خود واجب کرده و از مردم می‌گیرند تا در مسیر هوا و هوس خویش مصرف کنند!!

فصل پنجم بازی با کتابهای آسمانی

اشاره

نویسنده در اول این فصل متذکر می‌شود که «شک نیست که پس از صحائف آسمانی و سه کتاب معروف که همگی منسوخ هستند قرآن کریم یگانه کتاب آسمانی است که بر پیامبر اسلام حضرت محمد- صلی الله علیه و آله- نازل شده است و سپس ابراز می‌دارد که طی مطالعاتی که داشته‌ام پی برده‌ام که فقها و روحانیون ما از کتابهایی سخن می‌گویند که گویا علاوه بر قرآن، بر پیامبر بزرگوارمان- صلی الله علیه و آله- نازل شده، ایشان و این کتابها را به طور اختصاصی در اختیار امیرالمؤمنین- علیه السلام- گذاشته است» و با علامت تعجب و جمله «ملاحظه فرمائید:» هشت روایت را به صورت بریده می‌آورد و نام کتابهای الجامعه، صحیفه‌ الناموس، صحیفه‌ العیطة، صحیفه‌ ذوابة‌السیف، صحیفه‌ علی علیه السلام، الجفر، مصحف فاطمه، تورات و انجیل و زبور را می‌آورد.

در اینجا چند سؤال مطرح است؛

(۱) آیا این نامها به گونه‌ای که نویسنده مطرح کرده است در روایات آمده است؟

(۲) مقصود از این کتابها چیست؟ آیا این کتابها آسمانی هستند؟ و اگر آسمانی است چگونه مطالب و معارف آن در قرآن نیامده است؟

(۳) چرا حقایق این کتابها در اختیار امت قرار داده نشده است؟

ص: ۱۸۲

پاسخ سؤال اول

گرچه بعضی از نامهای مذکور در روایات آمده است نظیر جامعه و مصحف فاطمه علیها السلام ولی نامهای چون صحیفه‌ی ناموس نامهای از پیش خود در آورده نویسنده است او چنین عنوانی را اول ذکر می‌کند، و بعد روایتی می‌آورد بدون اینکه حتی یک کلمه مربوط به آن در روایت دیده شود، مثلاً بعد از شماره‌ی ۲ (صحیفه ناموس) می‌نویسد: «از حضرت رضا علیه السلام در حدیث علامات امام آمده است که فرمودند: در نزد امام صحیفه‌ای خواهد بود که در آن نام تمام شیعیان تا روز قیامت درج خواهد بود و صحیفه دیگری که در آن نام تمام دشمنانشان تا روز قیامت درج خواهد بود»- بعد از آن، از بودن چنین صحیفه‌ای که بتواند این همه نام را در خود جای دهد تعجب می‌کند و می‌گوید:

«به نظر شما همه کامپیوترها و عقل‌های الکترونیکی دنیا می‌توانند این عدد خیالی را بشمارند و در خود جای دهند؟ اگر معجزه هم خواستند ثابت کنند آن فقط در اختیار پیامبران قرار می‌گیرد آن هم در اشیا‌ی ملموس نه چیزهای غیبی؟ این که چه لزومی بوده که دروغ به این گنده‌ای از زبان ائمه و اهل بیت علیهم السلام گفته شود ما که سر در نیاوردیم!» و بعد آرزو می‌کند که این مطالب به دست دشمنان اسلام نیفتد تا موجب تمسخر اسلام و مسلمین شود.

خوانندگان گرامی؛ ملاحظه می‌کنید که اولاً؛ نامی از صحیفه‌ی ناموس در حدیث نیامده است. و ثانیاً حضرت نفرموده است که

ص: ۱۸۳

این کتاب آسمانی است و بر پیامبر نازل شده است.

ثالثاً؛ جمع آوری اطلاعات زیاد در یک مجموعه به خصوص با امکانات امروزی مثل کامپیوتر و هارد و سی دی که نویسنده به بخشی از آنها اشاره می کند امری کاملاً طبیعی است اگر مجموعه اسامی پیروان اهل بیت علیهم السلام مثلاً چند میلیارد باشد ممکن است تمام آن اسامی را در یک سی دی جای داد. کسانی که کمترین اطلاع از وسایل جدید داشته باشند به بی اطلاعی نویسنده درباره‌ی این امور اعتراف خواهند کرد.

رابعاً؛ آیا وقتی بشر عادی بتواند چنین اطلاعاتی را در یک شیء ملموس جای دهد آیا جای دادن آن توسط حجت خدا کاری غیر معقول خواهد بود؟ و اگر این کار از افراد معمولی و عادی قابل قبول باشد از خاندان اهل بیت علیهم السلام غیر قابل قبول خواهد بود؟!

خامساً؛ خداوند در سوره مطفین دو کتاب معرفی می کند: یکی کتاب «فجار» و دیگری کتاب «ابرار» که در آن دو حقایق بی شماری جای داده می شود مضافاً بر آن که آن دو کتاب غیر ملموس است.

اهل سنت خود روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله دو کتاب بیرون آورد که اسمهای تمام اهل بهشت و جهنم در آن ذکر شده بود (۱). مسلّم اسمهای تمام اهل بهشت بیش از اسمهای شیعیان است چطور است که امثال نویسنده آن دو کتاب را می پذیرند و تعجب نمی کنند

ص: ۱۸۴

ودروغ نمی‌پندارند ولی چیزی را که نزد اهل بیت علیه السلام درباره اسامی پیروان خویش است را به باد تمسخر می‌گیرند؟؟!!

آیا این نشانه محبت نویسنده به خاندان رسالت علیه السلام است مضافاً بر

این که این دو کتاب الان کجاست؟ آیا نمی‌تواند در نزد اهل بیت

پیامبر صلی الله علیه و آله باشد و اسمهای پیروان و دشمنانشان در آن دو کتاب باشد. سادساً؛ خدا کند که دشمنان اسلام کتاب مورد

بحث را نبینند تا گمان کنند که او از علمای اسلام است و فکر کنند علمای مسلمانان این قدر کم اطلاع و غیر منطقی هستند.

حدیث ۵ نیز وضعیتی شبیه حدیث دو دارد که هیچ اشاره‌ای در آن به نام صحیفه‌ی علی علیه السلام نیست (البته سخن سرایی‌هایی

که بعد از حدیث دو نویسنده داشته دیگر در اینجا نیست).

پاسخ سؤال دوم

در پاسخ به این پرسش که مقصود از صحیفه جامعه و مصحف فاطمه علیها السلام و جفر و ... چیست؟ باید گفت: مقصود این است

که امامان از اهل بیت علیهم السلام دارای علوم مختلف هستند و تنها اطلاعات آنان مثل بقیه مردم به ظاهر قرآن باز نمی‌گردد، بلکه

آنان عالمترین مردم هستند و آنان به تعبیر امام هادی- علیه السلام- در زیارت جامعه معدن علم و اهل خانه وحی هستند و به

صراحت قرآن و

ص: ۱۸۵

اتفاق مفسران تمام علم کتاب در نزد علی علیه السلام است. (۱) امام علی علیه السلام می‌فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در بیماریش هزار در علم را به صورت راز به من آموخت که از هر در آن هزار درب دیگر از علوم باز می‌شود.» (۲) و به نقل متواتر شیعه و سنی پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «من شهر علم هستم و تو دروازه آن هرکس خواهان ورود به شهر و حکمت باشد باید از در آن وارد شود.» ابن عباس می‌گوید: «ما بیان می‌کردیم که رسول خدا صلی الله علیه و سلم ۷۰ عهد (وآموزش) با علی داشت و آن عهد (وآموزش) را با غیر او نداشت. (۳) حتی ابوهریره که حدود سه سل از عمرش را در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله سپری کرده ادعا می‌کند که دو گنجینه و دریای معارف از آن حضرت آموخته است (۴) شما می‌توانید در باره امیر مؤمنان علیه السلام و معارف بلندی که در ظرف ۲۳ سال از پیامبر صلی الله علیه و آله آموخته است، قضاوت کنید، به خصوص که آن حضرت می‌فرمود: «من هر گاه از رسول خدا می‌پرسیدم آن حضرت به من پاسخ می‌داد و به من می‌آموخت و چون ساکت می‌شدم او شروع می‌کرد. (۵)

بنابراین علوم امیرمؤمنان و امامان از نسل او علیهم السلام با دیگران قابل

۱- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب ۱۱۰ علی در قرآن و تفاسیر روایی در ذیل آیه آخر سوره رعد.

۲- بحار الانوار ۶۵/۲۶.

۳- الطبقات الکبری ۳۳۸/۲

۴- صحیح بخاری ۶۴/۱

۵- سنن الترمذی ۶۴۰/۵ الطبقات الکبری ۳۳۸/۲

ص: ۱۸۶

قیاس نیست و همچنان که دانش و اطلاعات یک فردی می‌تواند به صورت سخنرانی، فیلم، کتاب، نمایشنامه، سی دی رایانه‌ای جلوگر شود. علمی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده می‌تواند به صورتهای مختلف از جمله به صورت کتابهایی چون جامعه و مصحف فاطمه علیها السلام و جفر جلوه گر شود و از طریق آنها امامان علیهم السلام حقایق را بدانند و در زمان مناسب از آنها استفاده کنند.

بنابراین می‌تواند بخشی از آنچه در نزد آنان است کتب آسمانی باشد. البته نه کتاب آسمانی جدید بلکه کتابهای آسمانی پیامبران پیشین، همانطور که در روایات است و نویسنده نیز در شماره ۸ ذکر می‌کند و مرحوم کلینی در کتاب کافی بابی را دارد تحت عنوان (در نزد ائمه علیهم السلام تمام کتابهایی است که از طرف خدا نازل شده است و آنان تمام کتابها را می‌دانند با اینکه به زبانهای مختلف نازل شده است) بنابراین علم کتابهای آسمانی تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم علیه السلام در نزد آنان است. حال داشتن این علوم چه منافاتی با قرآن دارد؟ و آیا دارا بودن این علوم نشانه کمال است یا نقص و عیب؟ که نویسنده این گونه با روایات برخورد کرده است؟!

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به جز یاد دادن معارف قرآنی به مردم، هزاران حکمت و پند و اندرز و داستان و حکایت و احکام را برای مردم بیان فرمود. حال اگر آنها را برای امیرمؤمنان علیه السلام فرموده باشد و آن حضرت با تیزی آنها را گرفته و ثبت کرده باشد و بعداً به عنوان یک گنجینه پر بها در اختیار امامان علیهم السلام از نسل خود

ص: ۱۸۷

گذاشته باشد ایرادی دارد؟ چه کسی گفته است مطالب آن کتابها آسمانی است؟ که نویسنده فصلی را اختصاص می‌دهد به این موضوع، تحت عنوان (بازی با کتابهای آسمانی)!!؟

آری؛ در مجموع آنچه در اختیار اهل بیت علیهم السلام است و سخن از وحی در آن آمده است مصحف فاطمه علیها السلام است حمادبن عثمان در حدیثی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «... چون خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله را قبض روح کرد به خاطر وفات آن حضرت غم فراوانی که از حجم آن جز خدا با خبر نبود بر حضرت فاطمه علیها السلام وارد شد خداوند به سوی او ملکی را فرستاد تا او را تسلی دهد و با او سخن بگوید، حضرت فاطمه علیها السلام موضوع را با امیرمؤمنان علیه السلام در میان گذاشت حضرت فرمود: وقتی حضور ملک را احساس کردی و کلام او را شنیدی به من بگو. حضرت فاطمه علیها السلام به آن حضرت خبر داد. امیرمؤمنان علیه السلام تمام آنچه را که (حضرت فاطمه علیها السلام از ملک) می‌شنید (و برایش نقل می‌کرد) می‌نوشت تا از آن، مصحفی درست شد. بعد امام صادق علیه السلام فرمود: در آن چیزی از حلال و حرام نیست ولی در آن علم وقایع است.... (۱) بنابراین حدیث و احادیث دیگر مصحف فاطمه علیها السلام سخنان ملک است که حضرت زهرا علیها السلام برای علی علیه السلام بیان کرده است

ص: ۱۸۸

و این نیز نه تنها با آیات قرآنی منافاتی ندارد بلکه خود قرآن تأیید کننده آن است. خداوند در سوره آل عمران و در سوره مریم تصریح می کند که ملائکه بر حضرت مریم علیها السلام فرود آمدند و با آن حضرت مکالمه داشتند و قرآن آن را نقل کرده است. اگر امیرمؤمنان علیه السلام همان کاری را که خداوند در قرآن انجام داده است انجام دهد و سخنان فرشته را نقل کند ایرادی دارد؟!

ممکن است این سؤال مطرح شود که اولاً وحی اختصاص به پیامبران علیهم السلام دارد و ثانیاً با ارتحال پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وحی قطع شده است دیگر نزول فرشته به نزد حضرت زهرا علیها السلام به چه معناست؟

پاسخ این سؤال این است که اولاً وحی مختص به پیامبران علیهم السلام تشریحی است که قطع شده است و اما سایر اقسام وحی برای دیگران نیز ممکن است نظیر آنچه درباره حضرت مریم علیها السلام و مادر حضرت موسی علیه السلام است وجود دارد خداوند درباره مادر حضرت موسی علیه السلام تصریح دارد که ما به او وحی کردیم می فرماید: «و اوحینا الی ام موسی ان ارضعیه ...» و به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر بده ...» (۱) در نتیجه آن وحی، که با ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله برای همیشه منقطع شد وحی تشریحی است نه وحی به معنای الهام و انس انسان با مجردات و فرشتگان الهی، و گفتگوی حضرت زهرا علیها السلام نیز از این قبیل است و

ص: ۱۸۹

حضرت زهرا علیها السلام از مادر موسی و مادر عیسی علیهم السلام کمتر نیست.

و خود اهل سنت ذکر کرده‌اند که ملائکه بر بعضی از صحابه سلام می‌کردند و با آنان مصافحه کرده و صحابه با چشم آنان را می‌دیدند (۱) پاسخ سؤال سوم

این سؤال را نویسنده چندین مرتبه مطرح می‌کند از جمله بعد از حدیث شماره‌ی ۱ و ۴ و ۷ مبنی بر اینکه چرا این مطالب و این کتابها و مصحفها از امت پنهان مانده است حتی نویسنده بعد از روایت مصحف فاطمه - علیها السلام - می‌نویسد «مگر نه این است که خداوند پیامبرش - صلی الله علیه و آله - را دستور می‌دهد که آنچه مأمور تبلیغ آن شده برساند و گرنه رسالت او را ابلاغ نکرده است» و بعد از آوردن آیه بلاغ «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک» (۲)، می‌گوید: «پس چگونه پیامبر - صلی الله علیه و آله - این قرآن را از امت پنهان میدارد و حضرت امیر و دیگر ائمه علیهم السلام چگونه آن را از شیعیانشان پنهان داشتند؟!»

پاسخ سؤال این است که: اولاً؛ نویسنده، صحیفه را از روی عمد یا کم اطلاعی، کتاب آسمانی به حساب آورده است و حتی نام قرآن را بر آن نهاده است؛ نظیر شماره‌ی ۳، ۴ و ۵ در حالی که هر فردی می‌داند صحیفه به معنای نامه است همانطور که از شماره‌ی ۴ و ۵ به خوبی استفاده می‌شود گذشته از این که سند بعضی از روایات

۱- صحیح مسلم ۲/ ۸۸۹ و تهذیب التهذیب ۸/ ۱۱۲ و مسند احمد ۴/ ۴۲۷

۲- سوره مائده، آیه ۶۷.

ص: ۱۹۰

مثل حدیث شماره ۳ حدود ۵ راوی آن یا ضعیف هستند، یا ناشناخته و نویسنده در باره‌اش این قدر قلمزنی کرده است. همچنین حدیث ۴ وضعیت مشابهی دارد زیرا در سندش علی بن حمزه واقفی و قاسم بن محمد جوهری هستند و این دو نفر اطمینان رجال شناسان نیستند. بنابراین، این دو حدیث از نظر سند قابل احتجاج نیستند. آری در منابع اهل سنت نیز وارد شده که به شمشیر علی علیه السلام صحیفهای بود از آن جمله بخاری چندین روایت در این باره نقل کرده است. به یک نمونه توجه فرمایید:

ابراهیم تیمی از پدرش روایت می‌کند که علی (رضی الله عنه) بر منبری از آجر سخنرانی می‌کرد و با آن حضرت شمشیری بود که صحیفه ای بر آن آویخته بود پس فرمود: «به خدا سوگند نزد ما از نوشتنیها که خواندنی باشد چیزی نیست مگر کتاب خدا (قرآن) و آنچه در این صحیفه است پس آن را گشود...»^(۱) بنابراین اگر بناست که نویسنده اشکال بگیرد باید به سنیان که این کتابها را دارند اشکال بگیرد و به فرض صحت این روایات این امر طبیعی است که پیامبر صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علیه السلام یا دیگران نامه‌های متعددی داده باشند امروزه نیز در میان بزرگان این امور مرسوم است نظیر نامه‌هایی که حضرت امام خمینی - ره - و سایر عرفا به فرزندان و بستگان و شاگردان خود نوشته‌اند.

۱- / صحیح بخاری ۴ / ۲۲۷۸ و صحیح مسلم ۲ / ۹۹۵ و مسند احمد ۱ / ۱۱۹ - / ۱۱۸

ص: ۱۹۱

ثانیاً؛ بعضی دیگر از اصحاب نیز بودند که علوم خود را به دیگران یاد نمی‌دادند. چنانویسنده به آنان اشکال نمی‌گیرد؟! یک نمونه: بخاری در صحیح خود از ابوهریره روایت می‌کند که گفت: «من از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) دو گنجینه علم حفظ کردم یکی را منتشر کردم و اگر دیگری را منتشر کنم این نفس قطع میشود.» (۱) آلوسی در تفسیر روح المعانی ذیل آیه ۶۷ سوره‌ی مائده در این باره بحثی دارد و حدیث ابوهریره را به تفصیل بسط داده است

طبرانی نیز از حدیث نقل می‌کند که تمام آنچه را می‌داند نمی‌گوید. (۲) ثالثاً؛ بسیاری از امور فرعی بستگی به نظر شخص پیامبر صلی الله علیه و آله دارد که به عنوان نمونه چه امری را به عموم و چه امری را به افراد خاص بفرمایند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله مأمور ابلاغ است ولی بعضی از امور را باید به همه‌ی مردم ابلاغ کند و بعضی را به بعضی از افراد خاص و مأموریت ندارد آن را به همه مردم بفرماید، نمونه آن رازی بود که به بعضی از همسرانش فرمود و آنان نتوانستند رازدار خوبی برای آن حضرت باشند و رازش را فاش کردند و سوره تحریم در این رابطه نازل شد و چه بسا آنچه به علی علیه السلام می‌فرموده است از قبیل همان اسراری است که مأمور ابلاغ به آن حضرت بوده است و

۱- صحیح بخاری ۱/ ۶۴

۲- المعجم الکبیر ۳/ ۱۸۰

ص: ۱۹۲

علی علیه السلام بر خلاف همسران آن حضرت رازدار خوبی بوده و آن را تنها به اهلش منتقل نموده است.

و رابعاً؛ آیه بلاغ مربوط به امری است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاطر جوّ حاکم بر جامعه، از ابلاغ پیام الهی نگران بود و می‌ترسید زمینه پذیرش در مردم نباشد و مردم از دین باز گردند و آن معرفی امام علی علیه السلام به رهبری امت اسلامی بعد از خویش بود و خداوند به آن حضرت فرمود که اگر آن را ابلاغ نکنی رسالت را ابلاغ نکرده‌ای بدین معنا که رهبری بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله به اندازه‌ی خود رسالت اهمیت دارد و چیزی که می‌تواند ضامن رسالت و حفظ بقای آن باشد رهبری امام امیرمؤمنان علیه السلام است بنابراین آیه ربطی به مسایل فرعی ندارد.

خامساً؛ محروم بودن مردم از این علوم و معارف به خاطر بی‌توجهی به دستوره‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و کنارزدن اهل بیت علیهم السلام است. حدیث زیر از امیرمؤمنان علی علیه السلام پاسخ مناسبی برای رفع این شبهه است و برای ما علت محروم بودن مردم را از آن معارف بلند بیان می‌کند. آن حضرت می‌فرماید: «ای طلحه هر آیه‌ای را که خداوند بر محمد صلی الله علیه و سلم نازل کرده است در نزد من با املائی رسول خدا صلی الله علیه و آله و خط من است و تأویل هر آیه‌ای که بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده است و هر حلال و حرام و حد و حکمی که امت تا قیامت به آن احتیاج دارند با املائی رسول خدا صلی الله علیه و آله و با خط من در نزد من موجود است حتی (حکم) خراش (در نزد من

ص: ۱۹۳

است) طلحه گفت: هر چیز کوچک و بزرگ و خاص و عام و آنچه بوده آنچه تا روز قیامت خواهد بود در نزد شما به صورت مکتوب و ثبت شده هست؟ فرمود: آری و غیر آن (نیز در نزد من است) رسول خدا صلی الله علیه و سلم به صورت راز در بیماریش ۱۰۰۰ باب علم را به من آموخت که از هر باب ۱۰۰۰ باب دیگر باز می‌شود و اگر امت بعد از ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و سلم از من پیروی می‌کردند و مطیع من بودند (نعمتها از آسمان و زمین بر آنان وارد می‌شد) و آنان از بالای سر و از زیر پایشان از نعمتهای الهی بهره‌مند می‌شدند.» (۱)

سادساً؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیاری از حقایق را در اختیار مردم قرار داد ولی به دستور عمر بن خطاب تمام احادیث را آتش زدند چون بعضی از افراد در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث را ثبت می‌کردند بخاری از ابوهریره نقل می‌کند که گفت: «هیچ یک از یاران پیامبر (ص) بیش از من از او حدیث روایت نکرده است به جز عبدالله بن عمر، زیرا او می‌نوشت و من نمی‌نوشتم.» (۲)

بنابراین خلیفه دوم نگذاشت مطالب رسول خدا صلی الله علیه و آله به صورت مکتوب به مردم برسد ولی علی علیه السلام آن را ثبت و حفظ کرد و از طریق اهل بیت علیهم السلام در مورد نیاز در اختیار مردم قرار می‌دادند.

۱- بحار الانوار ۶۵/۲۶.

۲- صحیح بخاری ۱/۱۰۳ باب کتابة العلم

ص: ۱۹۴

سؤال دیگر

نویسنده در ص ۱۳۹ در ذیل عنوان «یک سؤال بی جواب» سؤال فوق را مطرح می کند و جوابی از بعضی از فقها ذکر می کند مبنی بر ترس از اینکه از طرف دشمن به آنها آسیبی وارد شود لذا آن را مخفی داشته اند بعد می نویسد: «چه بهانه پوچی! آیا شخصیت مؤمن و قهرمانی چون امیرالمؤمنین علیه السلام شیر بنی هاشم ... نتواند از کتب آسمانی دفاع کند؟!» ... سپس می نویسد: «سؤال مهم دیگری که مطرح می شود این است که حضرت امیر و دیگر ائمه علیهم السلام چه احتیاجی به تورات و انجیل و زبور داشته اند که آنها را دست به دست کنند و مخفیانه بخوانند؟! وقتی ما مدعی هستیم که قرآن را به طور کامل و چنان که نازل شده است جز حضرت امیر و ائمه علیهم السلام هیچ کس حفظ و جمع آوری نکرده پس آنها چه احتیاجی به تورات و انجیل و زبور داشته اند؟! آن هم کتبی که با آمدن قرآن منسوخ شده است؟!» و در آخر، تعدد کتابهای مقدس را ویژگی یهود و نصاری معرفی می کند و او اعتراف می کند که این گونه دسیسه ها و توطئه ها دستاورد دشمنان قسم خورده اسلام است.

اما اولاً؛ انتساب به معتقد بودن شیعه به کتب آسمانی مختلف در اسلام یک تهمت بی اساس است و نویسنده یک دلیل هم در این مورد ذکر نکرده و روایات همان طور که گذشت اشاره به علوم ائمه علیهم السلام دارد که در عناوینی چون جامعه و جفر و مصحف فاطمه

ص: ۱۹۵

علیها السلام آمده است و شیعیان به یک کتاب آسمانی عقیده دارند و آن قرآن است و در روایات نیز چیزی جز این دیده نمی‌شود. ثانیاً؛ این که چرا علی علیه السلام از قدرت خود استفاده نکرد و با زور این علوم را وارد جامعه نکرد و با دیگران درگیر نشد بعضی از پاسخ‌ها تحت عنوان چهارم (توهین به ام کلثوم) داده شد به آنجا رجوع شود.

ثالثاً؛ این که چه احتیاجی ائمه علیهم السلام به تورات و انجیل و ...

داشتند این است که آنان چون به عنوان جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله و حجت خدا بر تمام مردم هستند باید اطلاعات کامل نسبت به تمام کتابهای آسمانی داشته باشند تا بر مردم سایر شریعتها نیز بتوانند اتمام حجت کنند. ضمن این که خود علم به کتابهای مختلف، کمال به حساب می‌آید اگرچه انسان به آن نیازی نداشته باشد. ضمن این که امامان علیهم السلام در مناظرات خویش با اهل کتاب از آن استفاده می‌کردند؛ نمونه‌ی آن مناظرات امام رضا علیه السلام با اهل کتاب است که حضرت از متن عهدین با آنان مواجه می‌کند. گذشته از آن که قرآن یک کتاب مناجات نیست گرچه آیاتی در این باره نیز دارد ولی بخشی از مناجاتهای پیامبران پیشین مثل حضرت داوود در زبور آمده است حال چه اشکالی دارد مناجات یکی از پیامبران علیهم السلام را یکی از امامان علیهم السلام بخواند و با آن با خدا مناجات کند؟ بهجاست در اینجا متذکر شویم که در منابع اهل تسنن آمده که افرادی چون عبدالله بن عمرو عاص در جنگ یرموک دو بار شتر از

ص: ۱۹۶

کتاب اهل کتاب (یهود و نصاری) رابه دست آورد و در آن دقت می کرد و آنها را برای مردم نقل میکرد و در آن امور شگفت آور می دید. (۱) خوب است نویسنده از پسر عمرو عاص پرسد با وجود قرآن چه نیازی به کتابهای یهود و نصاری دارد؟! آیا بخشی از اسرائیلیات رایج در میان اهل سنت همان مطالب نقل شده توسط پسر عمرو عاص نمی تواند باشد؟؟

رابعا؛ آیا برادران اهل تسنن صحاح سته خود را محترم و مقدس نمی شمارند و آیا در میان آنان این کتابهای مقدس و محترم، متعدد نیست؟ خیلی از افراد هستند که عیبهایی که خود دارند برای این که مخفی بماند آن را به دیگران نسبت می دهند مشهور است که شخصی دزدی می کرد برای این که نزد دیگران مخفی بماند خودش جلو فریاد می زد دزد را بگیرید تا کسی به او مشکوک نشود. آیا ویژگیهای یهود و نصاری در نویسنده مشهود نیست؟

نکته:

نویسنده بعد از حدیث ۶ درباره‌ی جفر تحت عنوان «انتقام از اهل بیت!» مطلبی را از مرحوم آیه الله خویی ره نقل می کند مبنی بر این که جفر سرخ را امام زمان (عج) باز خواهد کرد «و خون عامه اهل سنت را خواهند ریخت ... و از دو صنم قریش و دخترانشان و (عثمان) و

۱- /- تفسیر القرآن العظیم ۴ / ۱ و تذکره الحافظ ۴۲ / ۱ و فتح الباری ۱ / ۱۶۷

ص: ۱۹۷

بنی‌امیه و بنی‌عباس انتقام خواهند گرفت و قبرهایشان را یکی یکی نبش خواهند فرمود» و به دنبال آن شیوه خود را که همان هیاهو است تعقیب می‌کند.

لکن باید از نویسنده پرسید که انتقام از اهل بیت علیهم السلام را از کجا به دست آورد، زیرا او یک اشاره‌ای به اهل سنت دارد و اشاره‌ای نیز به ابوبکر و عمر و حفصه و عایشه و عثمان و بنی‌امیه و بنی‌عباس.

حال کدامیک از اینها اهل بیت علیهم السلام هستند؟ اهل سنت؟ یا ابوبکر و عمر و عثمان و حفصه و عایشه و بنی‌امیه و بنی‌عباس؟! به نظر می‌رسد او که عنوان دفاع از اهل بیت را برای کتاب خود برگزیده است دفاع از اهل بیت مورد نظر خودش بوده است نه اهل بیت واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله، زیرا در این جا سخن از اهل بیت که می‌آورد اشاره به اهل سنت و خلفای سه گانه و حفصه و عایشه (دو همسر پیامبر که در مذمتشان سوره تحریم نازل شد) و بنی‌امیه (که در قرآن به شجره ملعونه معرفی شده‌اند) و بنی‌عباس (که قاتلان و غاصبان حقوق اهل بیت بودند) می‌کند.

گذشته از این، عمده مطالب مستند ایشان تحریف شده و خلاف واقع است چه رسد به مطالب بی‌دلیل و بی‌سندی که او به صورت شفاهی از یک مرجع بزرگ شیعه نقل می‌کند. ما چگونه سخن او را در نسبتی که به آیت‌الله خویی - ره - می‌دهد باور کنیم؟!

ص: ۱۹۸

بمّ تهریف قرآن

گرچه نویسنده با نقل سخن ۳ تن از محدثان و یک روایت از امام باقر علیه السلام سعی دارد که به خواننده این گونه القا کند که شیعیان و بزرگانشان معتقد به تهریف قرآن هستند لکن باید به دو مطلب توجه داشت؛ مطلب اول: تمام بزرگان شیعه بدون استثنا معتقد به آسمانی بودن قرآن حاضر هستند.

ولی در میان دو فرقه سنی و شیعه کسانی هستند که قابل به تهریف قرآن به معنای کم بودن آیات موجود از تمام آنچه نازل شده است می‌باشند. ولی مشهور نزدیک به اتفاق در میان بزرگان شیعه قایل هستند که قرآن بدون هیچ کم و کاستی به دست ما رسیده است و دلیل‌های محکمی در این مورد ارائه نموده‌اند و حتی کتابهایی در این موضوع نوشته‌اند از جمله آن ادله؛

۱- «انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون» (۱)

۲- علی علیه السلام که خود از کاتبان وحی بود مردم را به همین قرآن دعوت فرموده است از جمله در خطبه‌های ۱۷۶ و ۱۹۸.

۳- دانشمندان شیعه اتفاق نظر دارند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی». و اگر کتاب خدا تهریف شده

ص: ۱۹۹

بود تمسّک به آن معنا نداشت.

۴- دانشمندان شیعه همه نقل کردند که معیار تشخیص روایات صحیح از باطل عرضه کردن آنها به قرآن است و امام صادق علیه السلام فرمود: «هرسخنی که با قرآن سازگار نباشد بیهوده و باطل است.»^(۱) و اگر قرآن محرف بود نمی‌توانست معیار باشد.

۵- اعتراف بزرگان شیعه مبنی بر این که قرآن هرگز دچار دگرگونی نشده و نخواهد شد.^(۲) بنابراین جمهور مسلمانان اعم از شیعه و سنی برآنند که این کتاب آسمانی درست همان قرآنی است که بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نازل شده است.

مطلب دوم؛ با بیان موارد فوق بی‌پایگی نسبت ناروای تحریف قرآن به شیعه به ثبوت رسید و اگر نقل روایات و اقوال ضعیفی در شیعه موجب این اتهام گردیده است نقل این اقوال و روایات به گروه اندکی از شیعه اختصاص ندارد بلکه جمعی از محدثان و مفسران اهل سنت نیز این گونه اقوال و روایات را دارند بنابراین باید تحریف قرآن را به آنان نسبت داد. ما در اینجا به ذکر چند نمونه اکتفا می‌کنیم؛

۱- قرطبی در تفسیر خود از ابوبکر انباری و او نیز از ابی‌بن کعب

۱- اصول کافی، ج ۱، کتاب فصل العلم، باب الاخذ بالسنة، روایت ۴.

۲- رجوع کنید به کتاب شیخ پاسخ می‌دهد، ص ۷۵-۸۴. وسلامة القرآن من التحریف- / در این کتاب گواهی ۶۰ تن از بزرگان امامیه را بر عدم تحریف قرآن را آورده است.

ص: ۲۰۰

روایت می‌کند که «سوره احزاب (که ۷۳ آیه دارد) در زمان پیامبر به اندازه سوره بقره (که ۲۸۶ آیه دارد) و آیه «رجم» نیز در این سوره قرار داشته است.» (۱) (هم‌اکنون هیچ اثری از چنین آیه‌ای در سوره احزاب نیست!! و از مقدار آیات ۲۸۶ آیه تنها ۷۳ آیه در این سوره دیده می‌شود!!)

۲- همچنین وی از عایشه نقل می‌کند که گفته‌است: «سوره احزاب در زمان پیامبر ۲۰۰ آیه داشت پس چون مصحف نوشته شد به بیش از آنچه که الآن موجود است دست نیافتند.» (۲) (ملاحظه می‌فرمایید که بنابراین نقل عالم سنی عایشه قایل به تحریف قرآن است.)

۳- صاحب کتاب «الاتقان» نقل می‌کند که عدد سوره‌های مصحف «ابی» ۱۱۶ سوره بوده است زیرا دو سوره دیگر به نامهای «حفد» و «خلع» در آن وجود داشته است. (۳) (ولی همه می‌دانیم قرآن کریم فقط ۱۱۴ سوره دارد و از این دو سوره در آن اثری نیست.)

۴- مسلم در صحیح خود از ابوموسی اشعری نقل می‌کند که در جمع یک گروه ۳۰۰ نفری درباره قرآن گفت: «ای خوبان‌اهل بصره، قاریان؛ قرآن را بخوانید و گذشت زمان موجب قساوت قلب شما نشود ما در زمان پیامبر سوره‌ای می‌خواندیم که به اندازه سوره توبه بود و من تنها یک آیه از آن را حفظ کرده‌ام و آن این آیه است:

«لوان لابن آدم وادیان من الذهب لابتغی الیهما ثالثا ولوان له ثالثا لا بتغی

۱- - تفسیر قرطبی ۱۴/۱۱۳ ابتدای تفسیر سوره احزاب. و الدر المنثور ۵/ ۱۸۰

۲- - همان

۳- - الاتقان ۱/ ۶۷.

ص: ۲۰۱

الیها رابعاً و لایملاً جوف ابن آدم الا التراب و یتوب الله علی من تاب! (۱) (در حالی که چنین آیه‌ای در قرآن یافت نمی‌شود و اصولاً با بلاغت قرآن سازگار نیست).

۵- جلال‌الدین سیوطی از عمر بن خطاب روایت می‌کند که «سوره احزاب به اندازه سوره بقره بوده و در آن نیز آیه رجم وجود داشته است» (۲) (این روایت نیز به روشنی دلالت دارد که عمر بن خطاب قایل به تحریف قرآن است).

بنابراین اگر گروه اندکی از دو فرقه شیعه و سنی روایات و اقوال ضعیف و سست بنیانی را در مورد «تحریف در قرآن» آن هم «کم شدن آیات» نقل کرده‌اند این اقوال و روایات ضعیف از دیدگاه اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان شیعی و سنی پذیرفته نشده است و حتی آن گروه اندک نیز که قایل به تحریف هستند اتفاق نظر در قرآنی بودن تمام آیات موجود دارند گذشته از این که نص آیات و روایات صحیح و متواتر اسلامی و اجماع و اتفاق هزاران تن از صحابه و اتفاق مسلمانان جهان بر این است که هیچ گونه تحریف و تغییر و فزونی و کاستی در قرآن مجید راه نداشته و ندارد. و این که نویسنده تحریف قرآن را به شیعه نسبت می‌دهد آیا دلیل بر حقد و کینه او به شیعه نیست؟! همانطور که از توهین و تحریف و تحقیرهای دیگرش این حقیقت به دست می‌آید!؟

۱- صحیح مسلم ۷۲۶/۲

۲- درالمنثور ۵/۱۸۰، ابتدای تفسیر سوره احزاب.

ص: ۲۰۲

لازم به ذکر است که کتاب محدث نوری در باره تحریف قرآن حدود ۳۷۰ صفحه است نه یک کتاب ضخیم؛ و مشتمل بر روایات شیعی و سنی است و بسیاری از روایات آن از نظر سند ضعیف یا مرسل یا تکراری است و از نظر متن نیز مربوط به تفسیر و تأویل است و به قول مرحوم بلاغی راه جمع بین روایات این است که آنچه از تحریف مطرح است مربوط به الفاظ قرآن نیست بلکه مربوط به تفسیر و معانی و تأویل است و از دیدگاه شیعه همان طور که گذشت قرآن بدون تحریف باقی مانده است و روایتی که نویسنده از کافی درباره تحریف قرآن ذکر می کند ضعیف است زیرا در سندش عمرو بن ابی مقدم است که وثاقت آن ثابت نشده است. (۱)

فصل ششم اهل سنت از دیدگاه تشیع

اشاره

قبل از ورود به بحث، مطلبی را مورد توجه قرار دهیم و آن اینکه در اینجا دو مبحث مطرح است:

- ۱- دستورهای اهل بیت علیهم السلام در چگونگی معاشرت با اهل سنت
- ۲- چگونگی گرفتن احکام شرعی و دستورهای دینی و تشخیص حق از باطل در صورت تعارض ادله.

مبحث اول

کسی که دستورهای اهل بیت علیهم السلام را در چگونگی معاشرت با اهل سنت بررسی می‌کند می‌بیند آنها به پیروان خود نه تنها دستور نداده‌اند که از اهل سنت اجتناب کنند و از محیط و جامعه‌شان جدا شوند (تا چه رسد به اینکه آنان را کافر و نجس به حساب بیاورند) بلکه به عکس دستور داده‌اند در بین آنان حضور دوستانه داشته باشند به گونه‌ای که به عیادت بیمارانشان بشتابند و در تشییع جنازه‌شان شرکت کنند و به سود و زیان آنان در محاکم قضایی گواهی دهند و با آنان زیبا سخن بگویند و حتی در صف اول نماز جماعت ایشان شرکت کرده و پشت سرشان نماز بگذارند. به ذکر چند روایت از روایات فراوان در این باره اکتفا می‌کنیم:

الف: حماد بن عثمان از امام صادق علیه السلام روایت که می‌کند که فرمود: «هر کس با آنان در صف اول نماز بگذارد مانند کسی است

ص: ۲۰۶

که در صف اول پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزارده است.» (۱) ب: امام صادق علیه السلام فرمود: «وقتی با آنان نماز گزاردی خداوند به تعداد کسانی که از اهل سنت هستند از گناه تو می‌بخشاید.» (۲) ج: ابی علی می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: ما یک امام جماعتی داریم که به تمام اصحاب ما (شیعیان) کینه می‌ورزد.

فرمود: تو را چه کار به سخن او، به خدا اگر راست می‌گویی تو سزاوارتر هستی از او نسبت به مسجد، تو اولین کسی باش که به مسجد می‌روی و آخرین فردی باش که از مسجد خارج می‌شوی و اخلاقت را با مردم نیکو کن و زیبا سخن بگو.» (۳) د: عبدالله بن سنان می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: شما را به تقوای خدای عزوجل سفارش می‌کنم کاری نکنید تا مردم (اهل سنت) به شما مسلط شوند (و نقاط ضعف از خود نشان ندهید) پس ذلیل و خوار شوید. خداوند تبارک و تعالی در کتابش می‌فرماید: «و با مردم نیکو سخن بگویید (زیبا معاشرت کنید)» سپس فرمود: به عیادت بیمارانشان بروید و در تشییع جنازه‌هایشان شرکت کنید و به سود و زیان آنان (در محاکم قضایی) گواهی بدهید و با آنان در مسجدهایشان نماز بگذارید.» (۴)

۱- - وسایل الشیعه، ج ۵، باب ۵، از ابواب صلاة الجماعة، حدیث ۱ و ۴، ص ۳۸۱.

۲- - وسایل الشیعه، ج ۵، باب ۵، از ابواب صلاة الجماعة، حدیث ۲، ص ۳۸۱.

۳- - وسایل الشیعه، ج ۵، باب ۵، از ابواب صلاة الجماعة، حدیث ۶، ص ۳۸۲.

۴- - وسایل الشیعه، ج ۵، باب ۵، از ابواب صلاة الجماعة، حدیث ۸، ص ۳۸۲.

ص: ۲۰۷

ه: هشام بن حکم می گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

پرهیزید از کاری که ما را به وسیله‌ی آن خوار سازید بی تردید فرزند بد یا کار بد، خود باعث بدنامی پدر و مادر می شود. شما شیعیان برای کسی که به او روی آورده‌اید زینت باشید و باعث زشتی و آبروریزی ما نشوید. در نماز جماعت آنها شرکت کنید و از مریض‌های آنان عیادت نمایید و در تشییع جنازه‌هاشان حاضر شوید و نباید آنان در انجام کار خوب بر شما سبقت بگیرند، زیرا شما در انجام کار خیر از آنان سزاوارترید...» (۱) [مبحث دوم](#)

از مطالب فوق دستورالعمل اهل بیت علیهم السلام در برخورد با اهل سنت روشن شد و بی‌اساس بودن ادعاهای او مانند گذشته واضح گردید.

لازم به ذکر است در هیچ روایتی یافت نمی‌شود که تمام اهل سنت نواصب هستند بلکه هر کس از اهل سنت دشمنی با اهل بیت علیهم السلام داشته باشد او ناصبی است و از دیدگاه شیعه او حکم مسلمان را ندارد لکن توده اهل سنت که محبت‌خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را دارند همواره مورد عنایت و ارشاد اهل بیت علیهم السلام بوده و به پیروان خویش سفارش می‌کردند به بهترین نحو با آنان رفتار کنند. نمونه آن روایات فوق است. سایر مطالبی که نویسنده در اول این فصل

۱- - وسایل الشیعه، باب ۲۶، از ابواب الامر و النهی، حدیث ۲.

ص: ۲۰۸

آورده است چون یک مشت حرفهای سست است ما به دستور قرآن از کنار آن می‌گذریم (۱) و به اصل مطلب می‌پردازیم. تردیدی نیست که خداوند به وسیله‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله تکالیف و وظایفی را برای مردم تشریح کرده و آن حضرت جهت بیان تکالیف و احکام الهی برای بعد از خود دو معیار قرآن و عترت طاهره را به امر الهی قرار داده است. بنابراین هرکس کاری را که انجام می‌دهد باید براساس حجت الهی باشد و هرگز رفتار مردم دلیل شرعی برای انجام یا ترک کاری نیست، و بر همین اساس ائمه هدی علیهم السلام راه تشخیص حق از باطل را رجوع به قرآن می‌دانند و می‌فرمایند: «ما لم یوافق القرآن فهو زخرف»، «آنچه مخالف قرآن باشد باطل است» (۲) و یا فرمودند: «ما جاء کم یخالف کتاب الله فلم اقله»، «آنچه مخالف قرآن باشد سخن من نیست» (۳) و در تشخیص حق از باطل از مراجعه به مردم و اشخاص نهی فرموده‌اند به خصوص زمانی که عده‌ای تصمیم داشته باشند افکار انحرافی را در میان مردم گسترش دهند و حکومت‌های وقت از آنان حمایت کنند و این امری کاملاً طبیعی است و هیچ مخالفتی با مردم ندارد زیرا انسان می‌تواند با مردم رفتار خوبی داشته باشد ولی

- ۱- - اقتباس از آیه شریفه «و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً، چون اهل ایمان با نادانان برخورد کردند با سلامت از کنارشان می‌گذرند و با آنان درگیر نمی‌شوند.»
- ۲- - اصول کافی ۱/ ۶۹، کتاب فضل العلم باب الاخذ بالسنة، شواهد الکتاب.
- ۳- - همان.

ص: ۲۰۹

تکالیف خود را از منابع اصیل بگیرد.

حال اگر امامان از عترت طاهره علیهم السلام که حافظان دین بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند ببینند که دشمنان در حاکمیت مسلمین نفوذ کرده‌اند و زمام مسلمین را به دست گرفته‌اند و با جعل حدیث و تحریف اسلام و تغییر احکام و پیاده کردن دیدگاه‌هایی ضد اسلام قصد محو اسلام را دارند (تا جایی که سوگند یاد کرده‌اند تا اسلام و نام پیامبر صلی الله علیه و آله را دفن نکنند، آرام نمی‌گیرند و هرچه از اهل بیت علیهم السلام شنیدند و از پیروانشان دیدند به عکس آن عمل کردند.) در اینجا است که ائمه علیهم السلام برای حفظ اصل اسلام و احکام نورانی آن به پیروان خود دستور می‌دهند که اگر دو روایت از ما شنیدید که یکی مطابق با نظر رایج در میان مردم و حکومت است و دیگری در جهت خلاف آن. پس بدانید که حدیث اول از روی تقیه صادر شده است و روایت دوم که مخالف آنان است بدون تقیه است و هدایت و رشد و حق در حدیث مخالف است و آنچه از امامان علیهم السلام رسیده و بعضی از آنان را نویسنده مستمسک خود قرار داده است اشاره به همین واقعیت است حال برای روشن شدن مطلب به نمونه‌هایی از ۳ دسته روایات که در این باره وجود دارد می‌پردازیم:

- ۱- روایاتی که دلالت بر جعل روایات و تصمیم دشمن در محو اسلام و نابودی نام بنیانگذار اسلام صلی الله علیه و آله را دارد. از آن جمله ابن ابی‌الحدید معتزلی نقل می‌کند از زبیر بن بکار که

ص: ۲۱۰

مخالف علی علیه السلام بود از قول مطرف فرزند مغیره بن شعبه که گفت:

«من (گاهی) با پدرم به نزد معاویه می‌رفتم و پدرم هر زمان از نزد معاویه باز می‌گشت از عقل و کارهای (خوب) شگفت‌آورش سخن می‌گفت. ولی شبی پدرم (از نزد او) آمد و شام نخورد اندوهگین بود. لحظاتی صبر کردم، گمان کردم برای ما اتفاقی افتاده است به او گفتم: چرا شما را از اول شب اندوهگین می‌بینم؟

گفت: پسر، از نزد کافرترین و پست‌ترین انسانها (معاویه) آمدم!! گفتم: چطور؟ گفت: وقتی من با او (معاویه) تنها شدم به او گفتم: ای امیرالمؤمنین سن و سالت زیاد شده است اگر عدالت را آشکار می‌کردی و آن را گسترش می‌دادی و توجهی به بستگان از بنی‌هاشم به خاطر صله رحم می‌کردی بهتر بود، زیرا آنان امروزه چیزی ندارند تا از آن بررسی (اگر چنین کنی) این کار موجب می‌شود که یادش و ثوابش برایت بماند. گفت: هرگز، هرگز، به امید کدام یاد باشم؟ برادرتیم (ابوبکر) قدرت را (بعد از ارتحال پیامبر صلی الله علیه و آله) به دست گرفت پس به عدالت رفتار کرد و کارهای خود را انجام داد وقتی مُرد نامش نیز مُرد. آیا کسی یادی از ابوبکر می‌کند؟ بعد از او برادر عدی (عمر) قدرت را به دست گرفت سپس کوشش خود را کرد و ده سال حکومت کرد پس با مرگش نامش هم مُرد. آیا کسی یادی از عمر می‌کند؟ ولی «پسرایی کبشه» (مقصود او رسول خدا صلی الله علیه و آله که با توهین او را این گونه یاد می‌کند) روزانه ۵ مرتبه با فریاد درباره‌اش گفته می‌شود اشهد ان محمداً رسول الله با زنده بودن نام او

ص: ۲۱۱

(و شهادت به رسالت او در اذان و غیر اذان) چه کاری باقی می‌ماند؟ و کدام یاد بعد از این ذکر دوام پیدا می‌کند؟ نه به خدا سوگند حتماً حتماً این نام را دفن می‌کنم.!!! (۱) ۲- / روایاتی که دلالت بر عمل کردن برخلاف فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام دارد.

به خاطر حکایت فوق بود معاویه هیچ اعتنایی به احکام دینی نداشت او لباس ابریشم می‌پوشید و از ظرفهای طلا و نقره می‌نوشید تا جایی که ابودرداء به او گفت: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود هر کس از این دو جام (طلا و نقره) بنوشد در درون او آتش جهنم ریخته می‌شود. معاویه گفت: ولی من ایرادی بر استفاده از آن نمی‌بینم ابودرداء گفت: وای از دست معاویه، من از رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر می‌دهم و معاویه از رأی و نظر خود!!! هرگز با تو در یک جا آرام نمی‌گیرم.» (۲) این رفتار معاویه غیر از دستورهایی بود که برای جعل حدیث داده بود و حدیث‌های جعلی را در میان مردم رایج کردند به گونه‌ای که بسیاری از این احادیث را بزرگانی که قابل اعتماد بودند نقل کردند و مورد توجه مردم قرار گرفت (۳) و به مرور چهره دین عوض شد و از اسلام چیزی باقی نماند.

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید ۱/ ۴۶۳.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید ۱/ ۴۶۳ و ۴۶۴.

۳- ر- / ک: به شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید ۳/ ۱۵ و ۱۶.

ص: ۲۱۲

زهری می‌گوید: «در دمشق برانس بن مالک در حالی که تنها بود وارد شدیم دیدیم او گریه می‌کند گفتم: برای چه گریه می‌کنی؟ گفت: هیچ یک از اموری که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌شناختم امروز نمی‌شناسم (یعنی تمام امور عوض شده و تغییر کرده است) تنها نماز باقی مانده که آن نیز ضایع شده است.»^(۱) این روایت با حدیثی که نویسنده در ص ۱۴۵ از امام صادق علیه السلام نقل کرده سازگار است که فرمود: «به خدا قسم جز استقبال قبله در نزد آنها از چیزی باقی نمانده است و حتی برای اصحاب نیز مشخص بود که مخالفت‌های معاویه و تغییر احکام به خاطر بغض و کینه بر ضد امام امیر مؤمنان علیه السلام بود و هر دستوری که از آن حضرت بود بر عکس آن رفتار می‌کردند.

سندی در تعلیق سنن نسایی می‌گوید: «... او (علی) مقید به سنت‌ها بود و آنان سنت‌ها را ترک کردند به خاطر بغض و کینه با او.»^(۲) در کنز العمال از ابن عباس نقل می‌کند که گفت: «خداوند فلانی (معاویه) را لعنت کند او از تلبیه در روز عرفه نهی می‌کرد به خاطر اینکه علی علیه السلام در آن روز تلبیه می‌گفت.»^(۳) فخر رازی درباره‌ی آهسته گفتن بسم‌الله در نماز می‌گوید: «حکومت بنی امیه در جلوگیری از بلند بسم الله ... مبالغه‌وزیاده

۱- - الصحیح من سیره‌النبی ۱/ ۲۸ و صحیح بخاری ۱/ ۱۳۴ و طبقات ابن سعد و ...

۲- - سنن النسائی ۵/ ۲۵۳

۳- - الغدیر ۱۰/ ۲۰۵ و سنن النسائی ۵/ ۲۵۳ والسنن الکبری ۵/ ۱۱۳.

ص: ۲۱۳

روی می‌کردند. این کار تلاشی در نابودی آثار علی بود» (۱). این شیوه ترک سنت‌های الهی به خاطر مخالفت با اهل بیت علیهم السلام به خصوص امیر مؤمنان علیه السلام نه تنها از طرف خلفا مانند معاویه رایج بود بلکه این شیوه در میان ائمه و بزرگان اهل سنت نیز نسل به نسل ادامه یافت. ۰۰
چند نمونه را ملاحظه فرمایید:

الف: ابوحنیفه و مالک و احمد می‌گویند: «برجسته درست کردن قبر بهتر است زیرا مسطح بودن شعار شیعه شده است.» (۲). ب: ابن قدامه می‌گوید: تسنیم (برجسته کردن) قبر افضل از مسطح کردن آن است و مالک و ابوحنیفه و ثوری چنین می‌گویند و ... زیرا مسطح بودن شبهه به شعار اهل بدعت (شیعه) است. (۳). ج: بیهقی می‌گوید: «حدیث قاسم بن محمد در این باب (مسطح بودن قبور) صحیح تراست و سزاوارتر است محفوظ بماند ولی بعضی از اهل علم از اصحاب ماتسنیم مستحب می‌دانند زیرا مسطح بودن شعار اهل بدعت (شیعه) شده است ...» (۴). د: مصنف کتاب الهدایه از حنفیه می‌گوید: «مشروع آن است که انگشتر به دست راست باشد ولی چون رافضه (شیعه) چنین

۱- /- التفسیر الکبیر ۱ / ۲۰۶

۲- /- رحمه الامه فی اختلاف الائمة ص ۱۵۵.

۳- /- همان

۴- /- السنن الکبری ۴ / ۴

ص: ۲۱۴

می‌کنند ما آن را به دست چپ می‌کنیم»^(۱) ه: ابن تیمیه در منہاجش ۱۴۳/۲ در بیان تشابه به روافض می‌گوید:
 «و به خاطر همین امر فقهای ما فتوای دارند به ترک بعضی از مستحبات، زیرا آن مستحبات مورد عمل و شعار روافض (شیعیان) است...»^(۲) و: غزالی می‌گوید: «حرام است سخنان مقتل حسین و چگونگی کشتن او را نقل کند و نباید آنچه از درگیری‌ها و دشمنی‌هاست نقل کند...»^(۳)

۳- روایاتی که دلالت بر وظایف شیعیان و در چنین شرایطی دارد.

در چنین شرایطی است که امامان علیهم السلام باید احکام و سنتهای الهی را برای پیروان خویش روشن کنند طبیعی است که یکی از راه‌های شناسایی احکام واقعی الهی از دو روایتی که یکی موافق نظر این انسان‌هاست و دیگری مخالف آن، امام رشد و هدایت را در روایت مخالف آنان بدانند و یا به مثل علی بن اسباط بفرماید:
 «وقتی کسی که از دوستان اهل بیت علیهم السلام نیست که حکم الهی را بیان کند از فقیه شهر (که منصوب حکومت هستند) فتوی را بخواه و به عکس آن رفتار کن.»

۱- منہاج الکرامه ص ۱۰۸

۲- الغدیر ۱۰/۲۱۰.

۳- /- روح البیان ۴/۱۴۳.

ص: ۲۱۵

این دستورها کاملاً طبیعی و برای هر فرد عاقلی قابل قبول است و روایت ابواسحاق ارجایی نیز شاهی بر مطالب فوق است. در این روایت امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «آیا می‌دانی برای چه به شما فرمان داده شده است که برخلاف عامه (و نظر رایج در جامعه اهل سنت) عمل کنید؟ گفتم: نمی‌دانیم، فرمود: زیرا علی علیه السلام هر کاری انجام می‌داد امت (مسئولین جامعه) بر خلاف آن رفتار می‌کردند تا این که امر او را باطل کنند از امیرمؤمنان علیه السلام آنچه نمی‌دانستند می‌پرسیدند ولی چون ایشان فتوی می‌داد آنان از پیش خود ضد آن را درست می‌کردند تا حق را بر مردم باطل جلوه دهند. (۱) آری؛ گاهی آنان به رفتار کردن مطابق نظر پیشوایان ستم نیز دستور می‌دادند تا جان شیعه حفظ شود. علی بن الحسین از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «وقتی در میان زمامداران ستمگر هستید مطابق نظر آنان رفتار کنید و به مخالفت به آنان خود را مشهور نسازید که شما را می‌کشند و اگر به احکام آنان عمل کردید برای شما بهتر است.» (۲) از مطالب فوق معلوم شد آنچه از احکامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آورده است و از اسلام ناب باقی مانده است چیز اندکی است همانطور که در روایت انس بن مالک که گذشت، معلوم شد تنها

۱- علیل الشرایع، ص ۵۳۱.

۲- همان

ص: ۲۱۶

نماز باقی مانده بود و آن هم ضایع شد و از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: به خدا قسم جز استقبال چیزی از حق نزد آنها نمانده است. البته این نکته را نباید فراموش کرد که تکلیف با مردم و اهل سنت غیر از انجام تکالیف و عمل کردن به وظائف فردی و شخصی در مثل عبادات و ... است. ما در بخش دوم باید به قرآن و حجت شرعی رجوع کنیم و هرگز رفتار توده مردم برای ما حجت شرعی نیست، زیرا که خداوند می‌فرماید: «قولوا للناس حسناً»، «با مردم چه مسلمان و چه غیر مسلمان به خوبی رفتار کنید.» (۱)

یک کج فهمی و یک تهمت

نویسنده مطلبی را از مرحوم جزایری در ص ۱۴۶ نقل می‌کند که او فرموده است: «خدایی که خلیفه پیامبرش ابوبکر باشد خدای مانیت و پیامبر (ی که ابوبکر را خلیفه خویش کرده) هم پیامبر مانیت.» مرحوم جزایری که معصوم نیست همواره شیعه بر این مطلب تأکید دارد و همچون تابلویی در برابر شیعه است که جز سخن معصوم و کتاب خدا حجت نیست بنابراین مرحوم جزایری یا هر کس دیگر سخنی بگوید که خلاف حقیقت باشد برای حجت نیست افزون بر آن مرحوم جزایری می‌خواهد بگوید که ابوبکر منصوب از طرف خدا و پیامبر نیست و لذا ما ابوبکر را منصوب خدا و پیامبر نمی‌دانیم

ص: ۲۱۷

همچنان که اهل سنت نیز او را منصوب خدا و رسول نمی‌دانند به خلاف امام علی علیه السلام که منصوب خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

آری آنچه را ما درباره خلیفه رسول شرط می‌دانیم آنان شرط نمی‌دانند. بلکه آنان معتقدند که پیامبر درباره مسایلی که به دین خدا مربوط نیست معصوم نیست و بالاتر این که آنان معتقدند خداوند صورتی مثل صورت آدم دارد و دارای دست و پاست و اوصافی مانند انسانها دارد (در فصل بعدی در این باره اشاره‌ای خواهیم داشت. انشاءالله) البته ما به چنین خدایی با این اوصاف و پیامبری این گونه معتقد نیستیم و ما خداوند را از آنچه از این قبیل ذکر می‌کنند تنزیه می‌کنیم و رسولانش را از آنچه برایشان از بدیها و نقایص ذکر می‌کنند مبری می‌دانیم. البته برخی از محققان اهل سنت نیز این گونه روایات را تأویل می‌کنند.

در اینجا اشتباه (عمدی یا سهوی) نویسنده بروز کرده و تصور کرده است که شیعه، خدا و پیامبری غیر از خدا و پیامبر اهل سنت دارد. و از مرحوم آیه‌الله صدر در آخرین قسمت سخنی را نقل می‌کند و ما بارها دروغگو بودن نویسنده را ثابت کرده‌ایم او به این جرم فاسق است و قرآن به ما دستور می‌دهد سخن او را نپذیریم تا جستجو کنیم و حقیقت برای ما کشف شود. «ان جاء کم فاسق بنبأ فتبینوا...».

آری از مطالب بالا معلوم شد که این شیوه‌ی نویسنده و بزرگان اهل سنت است که به خاطر مخالفت با شیعه حق را ترک کرده و باطل را گرفته‌اند. نمونه‌هایی از آن در چند صفحه قبل ملاحظه شد.

ص: ۲۱۸

دشمنی با صحابه (ارتداد)

از مطالب گذشته معلوم شد که شیعه با اهل سنت هیچ دشمنی ندارد و با بهترین وجه ممکن با آنان (به دستور اهل بیت علیهم السلام) رفتار می‌کند.

شگفت آن که نویسنده رفتار نکوهیده اهل سنت را به شیعه نسبت می‌دهد؛ زیرا آنان دشمنی با شیعه را به جایی رسانده‌اند که آنان مسلمان نمی‌دانند و آنانرا رافضی می‌شمارند و ازدواج با ایشان را حرام و از گوشت ذبیحه‌یشان استفاده نمی‌کنند و گروهی از دانشمندان اهل سنت بر این موضوع تصریح دارند؛ نظیر مالک و ابن حجر در (الصواعق المحرقة ص ۲۴۳) و قرطبی و احمد حنبل در (الجامع لاحکام القرآن ۱۶/ ۲۹۶) و عبدالله بن باز در جواب استفتای شماره ۱۶۶۱ تصریح میکنند که از مذهب جعفری کسانی که علی و حسن و حسین و بزرگان را می‌خوانند مشرک و مرتدند و ذبیحه آنان حلال نیست.... (۱) و در فتوای شماره ۳۰۰۸ ازدواج با آنان را حرام می‌داند ولی باین حال در فتوای شماره ۶۹۹۱ ذبیح اهل کتاب (یهود و نصارا) را مباح می‌داند (۲)!! ملاحظه می‌فرمایید رفتاری که برخی از اهل سنت با شیعیان دارند بدتر از رفتار با یهودیان و مسیحیان است. ولی باین حال مابه دستور اهل بیت علیه السلام

۱- /- /- الفتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والافتاء ۲/ ۲۶۴

۲- /- /- همان ۳/ ۲۹۹.

ص: ۲۱۹

به بهترین وجه با آنان رفتاری کنیم تا جایی که خود اهل سنت به آن اعتراف دارند نظیر شیخ محمدابوزهره در کتاب (تاریخ مذاهب اسلامی).

آری شیعه با دشمنان اهل بیت علیهم السلام که همان نواصب هستند مخالف است و آنان هر کس باشند مورد تنفر شیعیان هستند و در حقیقت اگر ما با دشمنان اهل بیت علیهم السلام مخالفیم به خاطر آن است که با دشمنی و مخالفت با خدا و رسول و خاندان او علیهم السلام مخالفیم و با شخص خاصی مخالفت نداریم و به تعبیر دیگر دشمنی با اشخاص به خاطر رفتار آنان است لذا ام حبیبه که دختر ابوسفیان است و محمد بن ابی بکر که فرزند خلیفه اول است نزد ما محترم هستند ولی جعفر کذاب که فرزند امام است از نظر ما مطرود است و در واقع معیار «الحب فی الله و البغض فی الله» دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خداست و ما هر کدام از صحابه مصداق آیه شریفه:

«ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا» بودند در نظر ما محترم هستند و هر کدام منافق بودند یا منافق شدند و رفتار دشمنان اسلام را داشتند مطرود هستند و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله یقیناً یکسان نبودند در میان آنان منافقین هم بودند بلکه بعد از آن حضرت گروه قابل توجهی از آنان لغزیدند و خود پیامبر صلی الله علیه و آله از قبل این امر را پیش بینی کرد از جمله روایات متعددی است که مسلم از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: «من پیش از شما بر حوض (کوثر) وارد می شوم و حتماً با گروهی ستیز می کنم و پیروز می شوم پس

ص: ۲۲۰

می‌گوییم: خدایا اصحابم اصحابم. پس گفته می‌شود: شمانمی دانی بعد از شما چه کارها کردند؟» و در روایت دیگر آمده: «نمی‌دانی بعد از شما چه کردند آنان مرتب به گذشته خویش باز گشتند.»^(۱) البته این ارتداد غیر از ارتداد اعرابی است که ابوبکر با آنان جنگید سیوطی در تاریخ الخلفاء از قتاده نقل می‌کند که چون نبی علیه الصلاة والسلام از دنیا رفت عرب مرتد شدند پس ابابکر با آنان جنگید.^(۲) بنابراین اصل ارتداد بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله امری مسلم است و جنگهای ابوبکر با گروههای مرتد یک امر قطعی را می‌رساند و آن اینکه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله ارتداد صورت گرفته است. فقط بحث در کمیت و کیفیت آن است. گاهی یک فرد از اصل دین بر می‌گردد و دین سابق را انتخاب می‌کند و گاهی از حکمی از احکام روی می‌گرداند. قسم اول را همه امت اسلامی ارتداد می‌دانند ولی از دیدگاه ائمه شیعه علیهم السلام اگر کسی یکی از مسائلی که جزو دین است را نپذیرد و یا در آن تردید پیدا کند مرتد شده است و البته این ارتداد جزئی است و خروج از اصل دین نمی‌شود. چیزی که در صدر اسلام اتفاق افتاد هر دو گونه ارتداد بود کسانی که هیچ گونه لغزشی نداشتند انگشت شمار بودند گرچه ارتداد آنان خروج از دین به طور کلی نبود ولی همین که امامت را نپذیرفتند یا در آن

(۳)

۱- صحیح مسلم ۷/ ۶۸ تا ۶۵

۲- تاریخ الخلفاء، ص ۶۰.

۳- یوسف صاحبی، اهل بیت از دین دفاع می‌کنند نقدی بر کتاب اهل بیت از خود دفاع می‌کنند، جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ:

ص: ۲۲۱

تردید کردند به همین مقدار بازگشت به عقب نمودند و مرتد شدند لازم به ذکر است همان طور که شیعیان بعضی از اصحاب پیامبر را عادل نمی‌دانند، مشهور اهل سنت صحابی جلیل القدر (حضرت ابوطالب علیه السلام) را تکفیر می‌کنند ولی با این حال شیعیان هیچ عداوتی در این جهت با اهل سنت ندارند و آنرا دست آویز برای تکفیر اهل سنت قرار نمی‌دهند و به فرض شیعیان بعضی از صحابه را قبول نداشته باشند نباید اهل سنت آنرا دست‌آویز تکفیر شیعه قرار دهند زیرا این قبیل مسایل اجتهادی است و اختلاف نظر در آنها طبیعی است.

اما پاسخ این پرسش نویسنده که؛ «چه معمایی است که دست‌آورد پیامبر در تمام ۲۳ سال زندگی رسالت و دعوت فقط سه نفر بوده؟ و چرا پیامبر عظیم‌الشأن اسلام صلی الله علیه و آله با چنین مشکلی مواجه شدند؟!» این است که اولاً گاهی یک بنیان علمی نهاده می‌شود و هزینه‌های سنگینی برای آن مصرف می‌شود در حالی که بازدهی آن از نظر کمیت و تعداد زیاد نیست ولی از نظر کیفیت بالاست در اینجا هر چه هزینه هم زیاد باشد ارزش دارد. داستان رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز از همین قبیل است انسانهایی چون سلمان و اباذر بیش آنچه تصور شود ارزش دارند، زیرا آنان به جایی رسیده‌اند که به فرموده پیامبر

ص: ۲۲۲

اسلام صلی الله علیه و آله بهشت مشتاق آنهاست. (۱) ثانیاً؛ اشاره شد که ارتداد توده مردم بعد از آن حضرت جزئی بوده است نه کلی، بنابراین هر کس به مقدار استفاده از پیامبر صلی الله علیه و آله از رسالت آن حضرت بهره برده است و باز (به غیر از آن بهره اساسی و کلی) به همین مقدار نیز دستاورد داشته است.

ثالثاً؛ تربیت خاندان اهل بیت علیهم السلام و شخصیتی چون امیرمؤمنان علیه السلام نباید مورد غفلت قرار گیرد آن قدر شخصیت علی علیه السلام والا است که خداوند وجود آن حضرت را برای شهادت به رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در برابر کافران کافی می‌داند و می‌فرماید: «و يقول الذین کفروا لست مرسلًا کفی بالله شهیداً بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب»، «و کافران می‌گویند که تو رسول نیستی بگو خدا برایم کافی است که گواه بین من و بین شماست و کسی که نزد او (علی علیه السلام) علم کتاب است.» (۲)

چهره روشن می‌شود

نویسنده در صفحه‌ی ۱۴۸ نیت خود را در دفاع از اهل بیت معلوم می‌کند که مقصود او از اهل بیت همسران پیامبر و آن هم عایشه و حفصه است او تصریح می‌کند که (همسران پیامبر اهل بیت درجه اول ایشان هستند). برای اطلاع از وضعیت این دو همسر پیامبر و

۱- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۱.

۲- سوره رعد، آیه آخر.

ص: ۲۲۳

رفتارشان با آن حضرت رجوع به سوره تحریم و بررسی نظرات مفسران سنی و شیعه و داستان جنگ جمل کافی است. درباره عمر می‌نویسد: «مرد شماره دوم اسلام پس از پیامبر عمر بن خطاب رضوان‌الله‌علیه»، درباره وضعیت ابابکر و عمر رجوع به داستان صلح حدیبیه و جنگ احد و چگونگی اسلام آوردن عمر کفایت می‌کند و می‌توان برای اطلاع بیشتر به کتاب مراجعات و اجتهاد در مقابل نص مرحوم سید شرف‌الدین رجوع کرد تا معلوم شود آنان در زمان پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه و آله و بعد از او چه کردند. ما در اینجا روایتی از جلال‌الدین سیوطی درباره شخصیت ابوبکر و عمر از قول خودشان نقل می‌کنیم و قضاوت را درباره‌ی این شخصیت‌های طراز اول از دیدگاه نویسنده به خوانندگان واگذار می‌کنیم.

بیهقی در شُعب‌الایمان از ضحاک نقل می‌کند که ابوبکر گفت: «به خدا سوگند دوست داشتم درختی (گیاهی) در کنار جاده بودم. شتری در حال عبور از کنارم مرا می‌چید و مرا وارد دهانش می‌کرد و مرا می‌جوید دسپس مرا هضم می‌کرد و آنگاه به صورت ... مرا از خود خارج می‌کرد و بشر نبودم!!! عمر گفت: ای کاش گوسفندی برای خانواده‌ام بودم تا آنقدر که دوست داشتند مرا چاق می‌کردند و هنگامی که کاملاً چاق شدم مرا برای خودشان سر می‌بریدند و بعضی از آن را کباب می‌کردند و بعضی را به صورت آب گوشت در

ص: ۲۲۴

می‌آوردند و مرا می‌خوردند و بشر نبودم»!!!^(۱) ممکن است کسی بگوید: این سخن از روی تواضع بوده است که آنان گفته‌اند: ولی روشن است که انسان مؤمن هرگز خود را تحقیر نمی‌کند و کرامت انسانی و ایمانی خود را فراموش نمی‌کند در هیچ جای قرآن و مناجات اولیای الهی مثل این کلمات و تحقیر خویش دیده نمی‌شود، مگر از قول انسان بخت برگشته‌ای که تمام سرمایه‌ها را از دست داده است و آینده‌ای تیره، و تار در پیش رو دارد.

انسان با دیدن روایت فوق به یاد آیه آخر سوره نبأ می‌افتد که می‌فرماید: «... یوم ينظر المرء ما قدمت يداه و يقول الكافر یا لیتنی كنت ترابا»، «روزی که انسان ببیند چه پیش فرستاده است (کارهای خود را بنگرد) و کافر می‌گوید: ای کاش من خاک بودم.» امّا ادعای نویسنده مبنی بر اینکه عثمان بن عفان دو دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را به همسری گرفته است نیز قابل تأمل است با تحقیقی که محققان انجام داده‌اند ثابت شده است که هاله، خواهر حضرت خدیجه علیها السلام دخترانی به نامهای زینب و رقیه و ام کلثوم داشت و بعد از مرگ همسرش به نزد خواهرش حضرت خدیجه علیها السلام آمد هاله بعد از مدتی از دنیا رفت و سرپرستی فرزندان خواهر را حضرت خدیجه علیها السلام عهده‌دار شد و بعد از ازدواج با پیامبر اسلام آن

۱- تاریخ الخلفاء، ص ۱۳۳.

ص: ۲۲۵

حضرت سرپرستی خانواده را به عهده گرفت و آنان پیامبر صلی الله علیه و آله را به عنوان پدر خطاب می‌کردند و این امور بر تاریخ‌نگاران اشتباه شد و فکر کردند که آنان دختران پیامبر صلی الله علیه و آله و خدیجه علیها السلام بودند و عده‌ای هم گفتند آنان فرزندان خدیجه از همسر قبلیش بوده‌اند برای اطلاع بیشتر به کتاب ربائب النبی نوشته استاد جعفر مرتضی عاملی مراجعه شود. بنابراین عثمان هیچ‌گونه افتخاری به عنوان داماد پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد. آن‌گونه که اهل سنت او را «ذوالنورین» یعنی صاحب دو نور از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانند. ضمناً مطلبی که از علی بن یونس بیاضی درباره‌ی عثمان ذکر می‌کند نقل از کلبی از کتاب مثالب است و آن کتابی است که مثالب قریش و کسانی که با آنان بودند را متذکر می‌شود و مقصود از جمله (باو بازی می‌شد) این است که عثمان فرد ضعیفی بود و مروان بن حکم و دیگران هرطور که می‌خواستند او را می‌چرخاندند و بازی می‌دادند، نه به آن معنا که نویسنده تصوّر کرده است.

اما حدیث درباره عایشه مبنی بر خیانت در ۴۰ دینار که نویسنده متذکر آن می‌شود و آن را خلاف پاکدامنی عایشه می‌داند و بر این باور است که خداوند پاکدامنی عایشه را در سوره نور اثبات کرده است باید بگوییم:

اولاً؛ به فرض اینکه آن روایت درست باشد و آیه‌ی سوره‌ی نور پاکدامنی عایشه را ثابت کند در آن صورت به مسئله عفت او در

ص: ۲۲۶

برابر مردان نامحرم مربوط می‌شود و هیچ کس از شیعیان و بزرگان شیعه کلامی در این باره در مورد عایشه ندارند و اهل سنت نیز قایل به عصمت عایشه نیستند بلکه او را عقیفه می‌دانند.

ثانیاً؛ اگر نسبت خیانت در ۴۰ دینار درباره عایشه منافات با آیه سوره نور داشته باشد پس باید آیات سوره تحریم که تصریح به خیانت عایشه و حفصه دارد که راز پیامبر را فاش کردند با آیه سوره نور منافات داشته باشد.

ثالثاً؛ در مباحث گذشته روشن شد که آیات سوره نور مربوط به اثبات پاکدامنی ماریه قبطیه است که عایشه او را متهم ساخته بود و هیچ ربطی به عایشه ندارد بنابراین همانطور که عایشه به صراحت قرآن رسول خدا صلی الله علیه و آله را آزار داد و رازش را فاش کرد ممکن است بعد از آن حضرت در مسایل مالی نیز دچار لغزش شده باشد همانطور که برخلاف آیه سوره احزاب (که دستور به بیرون رفتن از خانه مانند زمان جاهلیت را می‌دهد) بر شتر سوار می‌شود و به جنگ امیر مؤمنان علیه السلام می‌رود.

اما روایتی که دلالت دارد تنها، شیعیان حلال‌زاده هستند، هرچه در کتاب روضه کافی جستجو کردیم آن را نیافتیم. بنابراین درباره‌ی آن بحثی نداریم تنها یک جمله را متذکر می‌شویم و آن اینکه به فرض وجود چنین حدیثی و احراز صحّت سند آن اشاره است به این واقعیت که چون دیگران حقوق مالی آل محمد صلی الله علیه و آله را (به جز شیعیان) نپرداختند در نتیجه به همان اندازه غذای آنان

ص: ۲۲۷

حرام است و نطفه‌های آنان از این جهت دچار مشکل است. نه آن که آنان حرام زاده‌ی فقهی باشند و آثار حرام زادگی بر آنان بار شود هیچ یک از فقهای شیعه چنین فتوایی ندارند و هیچ محققى آن را نپذیرفته است. اما روایت داودبن فرقد که در بحار آمده است همانطور که در متن روایت آمده مربوط به ناصبی است و ربطی به اهل تسنن ندارد در مباحث قبل معلوم شد که ناصبی کسی است که دشمن اهل بیت علیهم السلام است و اهل تسنن این گونه نیستند و هیچ فقیهی فتوی به جواز قتل سنی نداده است. آری ناصبی، مهدورالدم و نجس است و از یهود و نصاری بدتر است و آیا خلط مبحث ناصبی با اهل تسنن توسط نویسنده نمی‌تواند خیانت دیگری باشد که مرتکب شده است؟

توهین و تحریف

نویسنده به مرحوم سید نعمت‌الله جزایری از علمای شیعه نسبت می‌دهد که وی معتقد به انحراف جنسی عمر بوده است!!! ما برای کشف واقعیت به کتاب مذکور مراجعه کردیم و عین عبارت ایشان را متذکر می‌شویم. به خاطر رعایت عفت به جای کلمات زشت و خلاف عفت نقطه چین می‌آوریم.

مرحوم سید نعمت‌الله جزایری درباره‌ی کارهای عمر می‌نویسد:

اما کارهای زیبای عمر که دوستان و پیروانش ذکر کرده‌اند و دشمنانش ذکر نکرده‌اند (فراوان است) از جمله آنها آن چیزی

ص: ۲۲۸

است که صاحب استیعاب که از بزرگان اهل سنت است در رجالش آورده است، او می گوید: «چون ابولؤلؤ با کارد بر شکم عمر زد، عمر گفت: برایم پزشک بیاورید چون پزشک را حاضر کردند گفت:

چه چیز را بیش از همه دوست داری؟ عمر گفت: شراب نبیند!! (برایش شراب کشمش آوردند) پس او نوشید!! ولی از زخمش بیرون آمد ... گفت: به من شیر بدهید (شیر را نیز خورد و آن نیز) از جراحش بیرون آمد. پزشک به او گفت: من فکر نمی کنم که تو تا شب زنده بمانی هر کاری می خواهی بکن. سپس صاحب استیعاب داستان شوری را ذکر می کند....»

از جمله (دیگر کارهای عمر) آن چیزی است که محقق جلال الدین سیوطی در حاشیه قاموس در کنار لغت «ابنه» ذکر می کند و می گوید: این «ابنه» در جمعی از مردم در زمان جاهلیت رایج بود که یکی از آنان سرور ما عمر بود!!!

مرحوم سید نعمت الله جزایری در ادامه می نویسد: و زشت تر از این سخن (جلال الدین سیوطی در حاشیه قاموس)، سخن دانشمند، ابن اثیر از بزرگان علمای اهل سنت است، او می گوید:

روافض (شیعه) گمان می کنند که سرور مامختن بوده دروغ می گویند. ولی او یک بیماری داشت که!!! مرحوم جزایری در ادامه می نویسد: و غیر آن از چیزهایی که زشت است نقل آن، و به تحقیق در انتشار این راز مخفی کوتاهی کردند و من مثل این را

در

ص: ۲۲۹

کتاب‌های رافضه (شیعه) ندیدم!!! (۱) خوانندگان گرامی ملاحظه می‌فرمایید: چگونه نویسنده توهین‌های مذکور و نسبت‌هایی که علمای اهل تسنن به خلیفه دوم داده‌اند آن را به علمای شیعه نسبت می‌دهد و آنان را مورد طعن قرار می‌دهد، اللهم اشهد.

جواب سؤال

نویسنده به عنوان یک مسلمان آزاده!!!! سؤال مطرح می‌کند «که اگر خلفای سه‌گانه دارای چنین صفاتی بودند چرا امیرمؤمنین - علیه السلام - با آنان بیعت کرد؟ و ... نقش وزیر مشاور برای آنان را داشت؟ و چرا دخترش ام‌کلثوم را به ازدواج عمر داد در حالی که چنین بیماری داشت یا اینکه امیرالمؤمنین از این بیماری عمر اطلاع نداشت و اما آقای نعمت‌الله جزایری اطلاع پیدا کرد؟! ...» پاسخ حرفهای نویسنده از میان مطالب بالا داده شد. گویا جلال‌الدین سیوطی و ابن‌اثیر و دیگران از حضرت علی علیه السلام مطلع‌تر بوده‌اند نه آقای سید نعمت‌الله جزایری - مضافاً بر این که آن حضرت هرگز با رغبت تن به بیعت نداد و سکوت آن حضرت به خاطر مصالح اسلام بود و داستان ازدواج عمر با ام‌کلثوم نیز گذشت که صحت آن از اصل قابل‌تشکیک است.

ص: ۲۳۰

آری؛ همانطور که نویسنده می‌نویسد: «مسئله بسیار روشن است به شرطی که کسی بخواهد از عقل کار بگیرد.» می‌فهمد که نویسنده چگونه انسانی است که به هر طریق می‌خواهد شیعه و بزرگان شیعه را بدنام کند و آنچه را که مربوط به اهل تسنن است به شیعیان نسبت می‌دهد.

آیا این نسبت خیانت نیست؟

نویسنده با ذکر حدیثی از امام صادق علیه السلام به علمای شیعه نسبت می‌دهد که آنان اهل تسنن را ناصبی می‌دانند و خون و مال سنی‌ها را مباح می‌دانند ولی این حدیث ضعیف است و در نقل آن تحریف صورت گرفته است زیرا در آن نیامده که جز شیعیان ما همه مردم از نطفه‌ی زنا هستند!! بلکه در حدیث آمده همه مردم به جز شیعیان ما فرزندان بغی (ستم) هستند و گاهی به کنیزبغی گفته میشود نه از آن جهت که کار خلاف عفت انجام می‌دهد بلکه از آن جهت که کنیزست و بالاخره این روایت کنایه است و اشاره به اصل شرافت تشیع دارد نه این که دیگران از نطفه‌ی زنا معرفی کنند و گرنه کدام فقیه و محقق شیعی احکام ولدالزنا را در باره‌ی دیگران صادر کرده است؟! و روایت دیگری که از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند بیان حکم ناصبی است و نویسنده بعد از ذکر حدیث با آوردن مطلبی از مرحوم سید نعمت‌الله جزائری درباره‌ی حکم نواصب فصل را به پایان می‌رساند، غافل از اینکه نویسنده در همین مبحث مدعی

ص: ۲۳۱

است که پدرش شیعه‌ی ساکن نجف بوده است و از یک سنی پذیرایی کرده است و حتی برای رفع حاجتش پول در اختیارش گذارده است آیا نفس کار پدرش (به فرض صحت) دلیل بر دروغ بودن نسبت به علمای شیعه نیست؟ که خون سنی را مباح می‌دانند؟ اگر خون سنی را مباح می‌دانند پس چرا پدر نویسنده، شخص سنی را که مهمانش بود نکشت بلکه از او پذیرایی کرد و حتی برای رفع نیازش پول در اختیارش قرار داد؟!

امّا روایت گرچه دلالت بر حلال بودن خون ناصبی دارد ولی روشن است که ناصبی با اهل سنت تفاوت فراوان دارد آنان نصب عدوات و دشمنی علیه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله دارند و توده اهل تسنن این گونه نیستند. امانویسنده اینطور جلوه می‌دهد که گویا از دیدگاه شیعه ناصبی و سنی یکی است و عبارت مرحوم جزائری را این گونه نقل می‌کند که؛ «آنها (سنی‌ها) به اجماع علمای شیعه کافر! و نجس! هستند و از یهود! و نصاری! بدترند! از علامات ناصبی این است که غیر علی را در امامت بر او مقدم دارد.» ما هر چه که بررسی کردیم چنین چیزی را در چهار جلد الانوار النعمانیه پیدا نکردیم (چه رسد به صفحات ۲۰۶ و ۲۰۷)، آری در جلد ۲ صفحه‌های ۳۰۶ و ۳۰۷ چنین آمده است:

«اما ناصبی ... معنای ناصبی - که در روایات وارد شده است که نجس است و از یهودی و نصرانی و مجوسی بدتر است و او به اجماع علمای امامیه - رضوان الله علیهم - کافر و نجس است - پس بنا بر

ص: ۲۳۲

نظر بیشتر اصحاب (علمای شیعه) مقصود از ناصبی کسی است که نصب عدوات و دشمنی برای آل بیت محمد صلی الله علیه و آله کند و یکدیگر را بر ضد آنان یاری کنند همان گونه که اکنون در خوارج و بعضی از مردم ماوراءالنهر دیده می‌شود و (علمای شیعه) احکام را در باب طهارت و نجاست و کفر و ایمان و جایز بودن و جایز نبودن ازدواج را بر ناصبی - به این معنا - ذکر کرده‌اند. (۱) ملاحظه می‌شود که انتساب مطالب به مرحوم جزائری صحّت ندارد و آنها را درباره‌ی ناصبی مطرح کرده و هیچ اشاره به تقدّم غیر علی را در مسئله امامت بر امیرمؤمنان علیه السلام ندارد.

آری؛ ایشان در ادامه، جمله‌ای دارد و از آن استفاده می‌شود که دایره ناصبی در نظر گروه اندکی از بزرگان شیعه وسیع تر است و شامل کسانی که نصب عدوات بر ضد شیعه اهل بیت علیهم السلام داشته باشد نیز می‌شود او می‌نویسد:

«و شیخ بزرگ ما مرحوم شهید ثانی - قدس الله - به نکته‌ای جالب در روایات برخورد کرده است پس فرموده است که ناصبی آن کسی است که نصب عدوات و دشمنی بر ضد شیعه اهل بیت علیهم السلام داشته باشد و بر آنان یکدیگر را کمک کنند و بر این سخن دلالت دارد روایت صدوق در کتاب علل الشرایع با سندهای معتبر از امام صادق علیه السلام که فرمود: ناصبی آن کسی نیست که ضد ما اهل بیت

ص: ۲۳۳

نصب عدوات کند زیرا شما کسی را پیدا نمی‌کنی که بگویند من کینه محمد و آل محمد را دارم ولی ناصبی کسی است که ضد شما نصب عدوات کند در حالی که بداند شما ولایت ما را دارید و شما بودن و عدم ازدواج و .. از شیعیان ما هستید.» (۱) خلاصه‌ی سخن این که کلمه‌ی ناصبی مشترک لفظی است و ناصبی در این روایت غیر از ناصبی است که احکام فقهی خاص خود را دارد زیرا هیچ یک از فقها به این دلیل که اهل سنت مخالف ما هستند احکام فقهی ناصبی را بر آنان روا نمی‌دارند از قبیل مهدورالدم و ..

جمع‌بندی

آری بر ما روشن شد که کسانی که ادعای آزادمنشی و عقل و امانت‌داری دارند بیش از همه اسیر هوسها و خرافات هستند و از نعمت عقل کمتر بهره می‌برند و از خیانت ابائی ندارند. آیا این آیه باز برای شما معنا پیدا نمی‌کند؟ «و من الناس من يعجبك قوله في الحيوة الدنيا ويشهد الله على ما في قلبه و هو الدالخصام»، «و بعضی از مردم سخنش درباره زندگی دنیا شما را به تعجب و می‌دارد (چون زیبا سخن می‌گویند توجه تو را به سمت خود جلب می‌کند) و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می‌گیرد ولی او لجوج‌ترین دشمنان است.» (۲)

۱- - الانوار النعمانية ۲/ ۳۰۶ و ۳۰۷.

۲- - سوره بقره، آیه ۲۰۴.

فصل هفتم نقش بیگانگان در انحراف تشیع؟ یا تسنن؟

اشاره

فصل هفتم را نویسنده به تخریب چهره‌های سرشناس شیعی و بعضی از کتب معتبر شیعه، نظیر کافی و انکار حضرت ولی عصر - ارواحنا له الفداء - و تحریف آثار پربرکت ظهور آن حضرت اختصاص داده است.

او معتقد است که بعد از مطالعاتش با چهره‌های مشکوک زیادی که در داخل کردن عقاید باطل و افکار انحرافی به مکتب تشیع نقش کلیدی داشته‌اند آشنا شده است وجود خود را در حوزه علمیه نجف اشرف و دسترسی به مصادر و مراجع علمی شیعه را برای کشف این واقعیت لطف خداوند می‌داند.

لکن روشن است که دسترسی به مصادر شیعه برای هر کسی ممکن است به خصوص اگر پشتوانه دلارهای آمریکایی در کار باشد و به فرض حضور نامبرده در حوزه علمیه نجف اشرف، او با دسترسی به منابع شیعه می‌توانسته است حقایق را کشف کند، آیا نمی‌شود گفت: درست‌ترین سخن این باشد که نامبرده خود بیگانه‌ای است که جهت انحراف تشیع با تمام امکانات همفکران و دشمنان حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام دست به کار شده است؟ غافل از اینکه درخت تنومند تشیع آن قدر ریشه‌دار است که همچون کوه در برابر همه طوفانها ایستاده است و در برابر سخنان باطل، تنها با حرکت چند برگش آن طوفان را پس می‌زند و به تعبیر قرآن «کلمة»

ص: ۲۳۶

طبیة كَشَجْرَة طيبه اصلها ثابت و فرعها في السماء تؤتي اكلها كل حين بادن ربها...» (۱)، «و این درخت بنی‌امیه و پیروان آنان است که بی‌ریشه هستند و در برابر هیچ نسیمی تاب مقاومت ندارند.» و آنان همان شجره ملعونه و خبیثه در قرآن هستند که خداوند می‌فرماید: «و مثل کلمة خبیثة كَشَجْرَة خبیثة الجثث من فوق الارض مالها من قرار» (۲) در اول فصل، نویسنده مجدداً به نقش عبدالله بن سبا اشاره‌ای دارد ولی چون در فصل اول درباره این چهره مشکوک یا مطرود نزد شیعه سخن گفتیم لذا به آن اکتفا می‌کنیم و به نقد بخشهای دیگر می‌پردازیم:

هشام بن حکم

اولین چهره‌ای که مورد حمله نویسنده قرار گرفته است هشام بن حکم است او می‌نویسد: احادیث هشام در کتب صحاح هشت گانه ما بسیار به چشم می‌خورد ... سؤال ما این است که صحاح هشت گانه در شیعه کدام است؟! حتی یک فرد مطلع از منابع شیعی یافت نمی‌شود که از کتابی تحت عنوان صحاح خبری داشته باشد چه رسد به هشت گانه بودن آن، آیا خود همین سخن دلیل بر آن نیست که نویسنده از منابع شیعی اطلاعی نداشته است و به دروغ خود را عالم شیعی قلمداد می‌کند؟

۱- - سوره ابراهیم، آیه ۲۴ و ۲۵.

۲- - سوره ابراهیم، آیه ۲۶.

ص: ۲۳۷

او ۵ حدیث در مورد هشام بن حکم نقل می‌کند در سه حدیث او متهم به زمینه‌سازی در قتل امام هفتم علیه السلام است و در دو روایت متهم به انحراف فکری در باب توحید است.

ولی اشکال اولی که هست این که تمام ۵ روایت ضعیف است زیرا یا مرسل است یا در سند آن کسانی هستند که مورد اعتماد نیستند یا ناشناخته هستند نظیر جعفر بن معروف و اسماعیل بن زیاد واسطی و علی بن محمد و محمد بن موسی الهمدانی و علی بن ابی حمزه البطائی. بنابراین هیچ یک از روایات قابل استدلال نیستند. (۱) اشکال دوم اینکه روایات معارض دارند، روایات مستفیض و متعدد بر وثاقت و عظمت و جلالت هشام بن حکم دلالت دارند نظیر روایت عیاش که با سند خود از امام جواد علیه السلام روایت می‌کند که در جواب داود بن قاسم جعفری که پرسید: «شما درباره‌ی هشام بن حکم چه می‌فرمایید؟ فرمود: خداوند او را رحمت کند چقدر از این جهت (امامت) دفاع نمود.» (۲) و نیز ابوالحسن اشعری می‌گوید: «گفته شده است که هشام قایل به جسم بودن خداست ولی او گفته است: مقصود من از اینکه گفتم جسم است این است که او یک موجودی است که قائم به ذات خویش است.» (۳)

۱- - معجم الرجال ۱۹ / ۲۸۶ تا ۲۹۴.

۲- - همان.

۳- - همان.

ص: ۲۳۸

اشکال سوم؛ بررسی زندگی شخصیت بزرگی چون هشام بن حکم که چون تیری بر قلب دشمنان اهل بیت علیهم السلام بود و همه از وجود او احساس خطر می کردند و نام او در مناظرات، شهره‌ی آفاق شده بود ثابت می کند که جهت تخریب او از طریق دشمنان و حیانا از روی حسادت بعضی از دوستان بر ضد او روایاتی را وضع کنند مرحوم آیه الله خویی - ره - بعد از آوردن روایاتی که دلالت دارد که هشام قائل به جسمیت بوده می نویسد: «به گمان من همه این روایات ساختگی جهت تخریب هشام است و این کار از روی حسادت نسبت به او بوده است همانطور که روایت کشی بر آن دلالت دارد روایت کشی چنین است:

سلیمان بن جعفر جعفری می گوید: درباره‌ی هشام بن حکم از امام رضا علیه السلام پرسیدم حضرت فرمود: خدا او را رحمت کند بنده نصیحت گری بود و از طرف دوستانش از روی حسادت نسبت به او اذیت شد.» (۱)

سه نکته

۱- محدث قمی می نویسد: «او (هشام بن حکم) در کوفه اقامت داشت و مرتبه و بلندی مقامش در نزد حضرت صادق علیه السلام به حدی بود که در منی خدمت آن حضرت رسید و در آن وقت

ص: ۲۳۹

جوانی بود که هنوز موهای صورتش نروییده بود در آن مجلس بزرگان شیعه چون حمران بن اعین و قیس و یونس بن یعقوب و مؤمن طاق و ... حضور داشتند پس حضرت او را بالا برد و بالای دست همه آنان نشانید در حالی که سن همه آنان از هشام بیشتر بود پس چون حضرت دید که این کار یعنی؛ مقدم داشتن هشام، بر همگی گران آمده درباره‌ی ایشان فرمود: این یاور ما با قلب و زبان و دستش است. آنگاه هشام از آن حضرت از اسماء الله عزوجل و مشقتهای آن سؤال کرد حضرت جواب او را داد و فرمود: آیا فهمیدی به طوری که با آن دشمنان ملحد ما را دفع کنی؟ هشام گفت: بلی، حضرت فرمود: خداوند تو را به آن سود برساند و تو را ثابت قدم قرار دهد.

از هشام نقل شده است که گفته «به خدا سوگند هیچ کس مرا تا امروز در بحثهای توحیدی شکست نداده است.»^(۱) از این روایت و روایات مشابه و نقش هشام در رسوا کردن دشمنان اهل بیت علیهم السلام علت حمله به این شخصیت مورد لطف و عنایت امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام روشن شد که چگونه با تمسک به چند روایت ضعیف و ساختگی قصد تخریب این بزرگان را دارند.

۲- هشام بن سالم جوالبقی که نویسنده در ضمن حمله به

ص: ۲۴۰

هشام بن حکم آورده و دو روایت درباره‌ی انحراف فکری او آورده است نقش مهمی در هدایت شیعه بعد از شهادت امام صادق علیه السلام به سمت امام موسی بن جعفر علیه السلام داشته است و بسیار مورد اعتماد بزرگان شیعه است و چون چنین خدمتی به عالم تشیع نموده است مورد حمله نویسنده قرار گرفته است ضمن اینکه در روایت ذکر شده از کافی از حضرت رضا علیه السلام نیز تحریف صورت گرفته است عبارت این گونه است:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله چون عظمت خدایش را دید آن حضرت در صورت جوان شاداب ۳۰ ساله بود (نه اینکه خدا را به صورت جوان ببیند بلکه خود آن حضرت به شکل جوان ۳۰ ساله بود) راوی می گوید: گفتم: (جعلت فداک من کانت رجلاه فی خضره) فدایت شوم چه کسی دو پایش در سبزی بود؟ فرمود: آن محمد صلی الله علیه و آله بود که چون به خدایش با دلش نگریست خداوند او را در حجاب قرار داد و نورهای خدایی سبز و سرخ و سفید و غیر آن است (۱) (و آن حضرت دو پایش در سبزی بود یعنی او در نور سبز ایستاده بود) خوانندگان گرامی مشاهده می کنند که چگونه نویسنده برای تخریب چهره‌های بزرگ شیعه جملات را تغییر می دهد و چگونه مطابق خواست خود ترجمه و تفسیر می کند؟!»

۳- نویسنده، اوصافی مثل جسم بودن خداوند و صورت داشتن او

۱- اصول کافی ۱/ ۱۰۱ و ۱۰۲.

ص: ۲۴۱

... را از عقاید یهود می‌داند و برای تأیید سخن خود جمله‌ای از سفر تکوین تورات را می‌آورد تردیدی نیست که این عقاید از دیدگاه شیعه باطل و هیچ روایتی معتبری در کتب شیعه در این مورد وجود ندارد ولی اهل تسنن چطور؟ مطالب زیر از جمله دهها روایتی است که در کتب عامه آمده است و عقاید آنان است شما خود قضاوت کنید که اگر کسی از فرقه‌ی اسلامی بخواهد تنها به ظاهر روایات تشبّث بجوید عقاید کدام فرقه به یهود نزدیک است؟

شکل خداوند (العیاذ باللّٰه)

- ۱- خداوند آدم را هم شکل خود آفریده است! (۱) ۲- مسلم و بخاری نقل می‌کنند که؛ «خداوند دست و انگشت دارد و دارای پا و ساق است.» (۲) ۳- مسلم از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که؛ «خداوند آسمانها وزمین ودرخت و آبوخلایق را با پنج انگشت نگه می‌دارد» (۳)
- ۴- خداوند در اواخر شب به آسمان دنیا فرود می‌آید و می‌گوید:
«چه کسی از من خواهشی دارد تا برایش برآورده کنم. بخواهد تا به

۱- - مسند احمد ۲/ ۲۴۴ و ۲۵۱ و ویژگیهای دو مکتب در اسلام از ص ۳۳ تا ۴۵.

۲- - صحیح بخاری، تفسیر یوم یکشف عن ساق، ج ۳/ ۲۹۳.

۳- - صحیح مسلم ۸/ ۱۲۶ -/ ۱۲۵.

ص: ۲۴۲

او بدهم» (۱) ممکن است کسی بگوید این روایت گرچه به صورت روشن دلالت بر جسمیت خداوند (سبحانه) دارد و در مسندها و صحاح اهل سنت آمده است ولی اهل سنت چنین عقیده‌ای ندارد و آن را تأویل می‌کنند.

در جواب می‌گوییم:

اولاً؛ این روایات در کتابهای صحاح اهل سنت آمده است کتابهایی که چون قرآن در نزد آنان معتبر است و در نتیجه آن روایات از نظر سند مورد قبول آنان است.

ثانیاً جمله زیر از احمد مصطفی‌المراغی درباره‌ی دیدن خداوند با چشم سر نشان می‌دهد که اهل تسنن معتقد هستند خداوند با چشم سر دیده می‌شود و همه بزرگان‌شان این را پذیرفته‌اند و خدا را بر داشتن این اعتقاد شاکر هستند و برای هر کسی واضح است که چشم تنها اجسام را می‌تواند ببیند. وی بعد از آیه شریفه (الی ربها ناظرة) می‌نویسد: «یعنی به صورت عیان (و با چشمان خویش) بدون مانع به خدا می‌نگرد. تمام اهل علم (دانشمندان اهل سنت) گفته‌اند: مقصود از این سخن آن چیزی است که روایات صحیح بر آن متواتر است که بندگان در روز قیامت به خدایشان همچنان که به ماه در شب چهاردهم می‌نگرند نگاه می‌کنند.»

ص: ۲۴۳

وی در ادامه می‌نویسد: ابن کثیر می‌گوید: «و این (عقیده) بحمدالله مورد اتفاق اصحاب و تابعین و گذشتگان امت اسلامی است همانطور که بین پیشوایان اسلام (امامان چهار مذهب اهل سنت) مورد اتفاق است.»^(۱) مراجعه‌ی به کتاب ابن خزیمه‌ی سنّی جهت اثبات وجود عقاید یهودیت در میان اهل سنّت کافی است. از جمله عناوین آن کتاب همراه با شماره‌ی آن چنین است:

«۴- / باب بیانی از پیامبر صلی الله علیه و سلم در اثبات جان برای خدا.

۶- / باب ذکر اثبات وجه و صورت برای خدا.

۱۰- / باب ذکر اثبات چشم برای خدای - / جلّ و علا - /.

۱۳- / باب ذکر اثبات دست برای خالق.

۲۱- / باب ذکر سنتهای هشتگانه که روشن می‌کند که خالق ما - / جلّ و علا - / دودست دارد.

۲۷- / باب نگهداری خداوند - / جلّ و علا - / آسمانهاوزمین و آنچه در اوست برانگشتانش.

۲۹- / باب ذکر اثبات پا برای خدای - / عزّوجلّ - /.

۳۳- / باب ذکر دلیل بر جا گرفتن خداوند در آسمان.

۳۴- / باب ذکر روایاتی که سند آن قطعی و صحیح است و علمای حجاز و عراق نقل کرده‌اند که خداوند - / جلّ و علا - / فرود می‌آید.

ص: ۲۴۴

۵۲- / باب ذکر اثبات خنده‌ی خدای - / عزوجل - / ما.

اگر خوانندگان گرامی به کتاب (المدخل الی دراسته‌ی الادیان والمذاهب) مراجعه کنند در می‌یابند که این عقاید اگر تأویل نشود همان عقاید یهوداست که در میان اهل سنت وجود دارد.

مؤمن طاق یا شیطان طاق؟

نویسنده در ضمن سخنان خود در حمله به بزرگان شیعه به فردی به عنوان شیطان طاق اشاره می‌کند. او کیست؟ و چه کسانی و برای چه اهدافی او را شیطان طاق نامیدند؟ مطلب زیر از محدث قمی واقعیت را روشن می‌کند.

«او که از بزرگان شیعه و خوش‌بین و زیرک بود به نام محمد بن علی بن نعمان کوفی معروف به مؤمن الطاق است و مخالفین او را شیطان الطاق می‌گفتند دکانی در کوفه در محلی معروف به طاق المحامل داشت. در زمان او سکه‌های تقلبی پیدا شده بود تنها کسی که می‌توانست با زیرو رو کردن، آنها را تشخیص دهد او بود و لذا مخالفان او را شیطان الطاق می‌گفتند او یکی از متکلمین بود و چندین کتاب، تصنیف کرده و مناظره‌ی او با زید بن علی و با خوارج و گفتگویش با ابوحنیفه مشهور است.

روزی ابوحنیفه به او گفت: شما شیعیان اعتقاد به رجعت دارید؟

گفت: بلی، گفت: پس پانصد اشرفی به من قرض بده و در رجعت که به دنیا باز گشتم از من بگیر. ابوجعفر (مؤمن طاق) فرمود: از

ص: ۲۴۵

برای من ضامنی بیاور که چون به دنیا برمی گردی به صورت انسان برگردی تا من پول به تو قرض بدهم، زیرا می ترسم به صورت بوزینه برگردی و من نتوانم از تو پولم را دریافت نمایم!! و نیز روایت شده که چون امام صادق علیه السلام از دنیا رفت ابوحنیفه به مؤمن طاق گفت: یا اباجعفر امام تو وفات کرد مؤمن گفت: اگر امام من وفات کرد امام تو شیطان است که تا وقت معلوم نمی میرد!! روایت شده است که چون ضحاک که یکی از خوارج بود در کوفه خروج کرد و خود را امیرالمؤمنین نامید و مردم را به مذهب خود دعوت کرد مؤمن الطاق به نزد او رفت و چون اطرافیان ضحاک او را دیدند او را گرفتند و پیش ضحاک بردند مؤمن الطاق به ضحاک گفت: من مردی هستم که در دین خود بصیرتی دارم و شنیده‌ام که تو صفت عدل و انصاف داری. بنابراین دوست داشتم که در اصحاب تو داخل باشم. ضحاک به یارانش گفت که اگر این مرد یار ما باشد کار ما رواج خواهد گرفت. آنگاه مؤمن الطاق به ضحاک گفت: چرا تبری و اعلام انزجار از علی بن ابی طالب می کنی و کشتن و جنگ او را حلال می دانی؟ ضحاک گفت: برای اینکه او حکم گرفت در دین خدا و هر که در دین خدای تعالی حکم بگیرد کشتن و جنگ با او و بیزاری از او حلال است. مؤمن گفت: پس مرا از اصول دین خود مطلع کن تا با تو مناظره کنم و هرگاه حجت و استدلال تو بر استدلال من غالب شد در جمع یارانت درآیم و مناسب است که جهت معلوم شدن اشتباه هریک از ما در مناظره

ص: ۲۴۶

کسی را تعیین کنی تا کسی که اشتباه کرده است را ادب نماید و برای کسی که اشتباه نکرده به نفعش حکم کند. ضحاک به یکی از یاران خود اشاره کرد و گفت این مرد میان من و تو حکم باشد که عالم و فاضل است. مؤمن گفت: این مرد را درباره‌ی دینی که آورده‌ام تا با تو مناظره کنم حکم قرار می‌دهی؟ ضحاک گفت: آری؛ آنگاه مؤمن الطاق روبه یاران ضحاک کرد و گفت: الان دوست شما حکم گرفت در دین خدا- دیگر شما خود می‌دانید. چون یاران ضحاک این جمله را شنیدند آنقدر با چوب و شمشیر بر ضحاک زدند که او هلاک شد!! (۱) اکنون قضاوت کنید آیا می‌توان بر این شخصیت بزرگ چنین نامی نهاد و همین نام کافی نیست تا بدانیم تا دشمنان دیروز و امروز وی چه کینه‌هایی نسبت به راه و رسم او داشته‌اند؟

زراره بن اعین

یکی از کسانی که مورد هجوم نویسنده قرار گرفته و در مذمت او چند روایت از رجال کشی نقل کرده است و او را از نفوذی‌های دشمن می‌داند صحابی خاص حضرت صادق علیه السلام زراه بن اعین است وی ۷ روایت از رجال کشی در مذمت او نقل می‌کند و در آخر می‌نویسد: «باور کنید از شرمندگی قلم کشیدن هم برایم دشوار است!

ص: ۲۴۷

چنین شخصی چه می‌خواهد برای اسلام تقدیم کند و آنچه او به نام حدیث نقل می‌کند چگونه می‌تواند دین قرار بگیرد؟! اولاً چطور شد مرحوم کشی که خود این روایات را در رجالش آورده او را فقیه‌ترین ۶ نفر اول اصحاب امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام می‌داند که اجماع شیعه است که تمام آنچه نقل می‌کنند مورد قبول است؟ وی می‌نویسد: «بزرگان اجماع دارند بر تصدیق این گروه اول از اصحاب امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام و در فقه پیرو آنان هستند و گفته‌اند: فقیه‌ترین آنان زراه است.» (۱) پس معلوم می‌شود روایاتی که کشی آورده است مورد قبول خود او نیز نبوده است و این روایات متعارض هستند و در عرف تحقیق و میدان انصاف هرگز نمی‌توان به یک دسته از روایات متعارض تشبث جست بلکه باید قراین و شواهد دیگر را دید تا معنای هر دو دسته‌ی روایات روشن شود. اما جمله‌ای که از مرحوم شیخ طوسی نقل می‌کند ضمن آن که در آن تحریف صورت گرفته در آنجا آمده که جدش نصرانی بود. اگر نصرانی بودن جد مضر باشد چگونه یهودی بودن عبدالله بن سلام و تمیم داری و وهب بن متبه و کعب احبار مضر نیست؟! و نصرانی بودن ابوحنیفه و پدرش مشکلی ایجاد نمی‌کند؟! همان طور که خطیب بغدادی ذکر می‌کند. (۲) ثانیاً؛ تمام ۷ حدیثی که در مذمت زراه ذکر کرده بدون استثنا

۱- معجم رجال الحدیث ۷ / ۲۱۹.

۲- /- / تاریخ بغداد ۱۳ / ۳۲۴ - / ۳۲۵

ص: ۲۴۸

ضعیف است به خصوص روایت اول که از همه بی ادبانه تر است.

مرحوم آیه‌الله خویی - ره - بعد از نقل آن حدیث می نویسد: «من شگفتم تمام نمی شود که چگونه کشی و شیخ این روایت زنده بی ارزش را که هیچ گونه مناسبتی با مقام زراره و جلال او ندارد و قطع و یقین به فساد آن است ذکر کرده اند و به خصوص که تمام راویان روایت بدون استثنا مجهول و ناشناخته هستند؟!»

ثالثاً؛ روایاتی که در مذمت زراره از امام صادق علیه السلام وارد شده به خاطر حفظ جان زراره بوده است روایات متعددی این مطلب را به روشنی می رساند یک نمونه آن را در اینجا می آوریم؛

حسن بن محبوب از محمد بن عبدالله بن زراره نقل می کند که امام صادق علیه السلام به من فرمود: «از طرف من سلام پدرت را برسان و به او بگو من درباره تو بدگویی می کنم تا بدین وسیله از (جان) تو دفاع کنم زیرا مردم و دشمن نسبت به هر کسی که ما او را به خود نزدیک کرده ایم و از او تعریف کردیم جهت اذیت کردنشان سرعت می گیرند، تا هر کس را که ما دوست داریم و به ما نزدیک هستند به خاطر محبت و دوستی و نزدیکی به ما مورد آزار و شکنجه و قتل قرار دهند و هر کسی که مورد بدگویی ما قرار گیرد مورد تعریف و تمجید قرار می دهند و من بدگویی تو را می کنم زیرا تو مردی هستی که به خاطر ما شهرت پیدا کرده ای و بدین جهت در نزد مردم مورد سرزنش هستی و به خاطر دوستی ما آثارت مورد ستایش و پسند آنان نیست. پس خواستم بدگویی تو را بکنم تا به

ص: ۲۴۹

خاطر آن مورد پسند آنان قرار بگیری و بدین وسیله شر و بدیشان از تو دفع شود خداوند عزوجل (در داستان خضر و موسی علیهم السلام از قول خضر) می‌فرماید: اما کشتی (را که در دریا شکستم) بدان جهت بود که آن برای جمعی از فقیران بود که در دریا کار می‌کردند پس آن را معیوب کردم تا سلطانی که در نزدیک آنان بود و هر کشتی سالم را می‌گرفت (نگیرد و برای فقیران باقی باشد).... به خدا سوگند تنها آن را خراب کرد تا از دست مَلِک و سلطان حفظ شود و هیچ عیبی در آن نبود، تا آن را با شکستن رفع کند. پس این مثال را بفهم خدا تو را رحمت کند. پس به خدا سوگند تو در نزد من محبوب‌ترین مردم هستی و بهترین اصحاب پدرم در مرگ و حیاتش هستی. تو از آن کشتی‌ها در دریاها متلاطم و عمیق برتر هستی و در نزدیکی تو مَلِک و سلطانی ظالم و غاصب است و منتظر عبور هر کشتی صالح در دریای هدایت است تا آن را غاصبانه بگیرد- رحمت خدا در زندگی بر تو باد و رحمت و خشنودی او بعد از مرگ نیز بر تو باد....»(۱) نکته:

روایت فوق علت حمله نویسنده و امثال او را بر بزرگان اسلام مشخص می‌کند برای عظمت شخصیت این فرزانه و نزدیک بودن

ص: ۲۵۰

او به اهل بفا ءللهم السلام و نقش او در حفظ دفا و آءار اءمه ءللهم السلام ءند ءدفا ءوءاه ءءر مف ءنفا.

ءفظ اءاءفا اءام باقر ءلله السلام از برءء زراره

۱- ابراهفم بن عبء ءمفء و دفاگران از اءام صادق ءلله السلام روافا ءرءهءءء ءه فرمود: «ءءاوند زرارء بن اءفن را رءءء ءءء اگر زراره و امءالف نبوءءء روافاا پدرم نابوءء مف ءءء» (۱).

زراره از سابقان و مقربان اسء

۲- ابف عبفءه ءءاء مف ءوفءء: «از اءام صادق ءلله السلام ءنفاءم ءه فرمود:

زراره و ابوبصفر و ءءمءءن مسلم و برفء از ءسانی هءءءء ءه ءءاوند ءعالف فرمود: «والسابقون السابقون اولئك المقربون» (۲)» (۳).

اهمفا ءءضر زراره

۳- ابن ابف عمفر مف ءوفءء: «به ءمفل بن ءراج ءفءءم: ءءءءر ءءضر ءما نفا ءو ءلسه ءما زففاءء؟! ءفءء: آرف به ءءا سو ءءء ما اطراف زارء بن اءفن همءءون بءهءا ءر ءنار ءعلم هءءفم» (۴).

امفن بر ءلال و ءرام الهف

۱- /- معءم رءالءءءء ۲۲۴ / ۷.

۲- /- سورة واقعه، آفاا ۱۱ و ۱۲.

۳- /- معءم رءالءءءء ۲۲۵ / ۷.

۴- /- معءم رءالءءءء ۲۲۳ / ۷.

ص: ۲۵۱

۴- جمیل بن دراج می گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

مخبتین را بشارت به بهشت بده (آنان) برید بن معاویه عجل و ابابصیر لیث بن بختری مرادی و محمد بن مسلم و زراره این چهار نفر هستند که آنان نجیب‌هایی هستند که امین خدا بر حلال و حرامش هستند اگر آنان نبودند آثار نبوت قطع و نابود می شد.» (۱) شما خود برای دلسوزی‌های نویسنده قضاوت کنید که چگونه برای کسانی که نقش کلیدی در بقای اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله داشته‌اند از هر اهرمی جهت تخریبشان بهره می‌گیرد.

ابوبصیر مرادی

یکی دیگر از اصحاب امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام که مورد توهین قرار گرفته و از نفوذهای دشمن به حساب آمده است شخصیت عظیم‌القدر لیث بن بختری مرادی ملقب به ابوبصیر و از اصحاب اجماع است که تمام فقهای شیعه بر صحت آنچه او نقل می‌کند اتفاق نظر دارند نویسنده با نقل ۶ روایت در مذمت ابوبصیر مرادی از رجال کشی خواسته است تا به هدف خود برسد ولی چند نکته را باید مورد توجه قرار داد:

(۱) تمام روایاتی که نویسنده در مذمت این شخصیت بزرگی شیعی آورده است ضعیف است و مرحوم آیه الله خویی -ره- در جلد

۱۴

ص: ۲۵۲

معجم رجال‌الحديث به بررسی آنها پرداخته است.

(۲) بعضی از روایات مذکور مربوط به ابوبصیر مرادی نیست بلکه مربوط به یحیی بن القاسم است که به او نیز ابوبصیر اطلاق می‌شده است زیرا دلیلی بر ناینمایی ابوبصیر مرادی (لیث بن بختری) همانطور که مرحوم آیه‌الله خویی -ره- / ذکر می‌کند نداریم بلکه ابوبصیر یحیی بن القاسم ناینما بوده و عصاکش او علی بن ابی حمزه بوده است (و روایات زیادی را از او ذکر می‌کند) بنابراین دو روایتی که در مذمت ابوبصیر آمده است به فرض صحت سند مربوط به ابوبصیر مرادی نیست.

(۳) بطلان این روایات برای خود مرحوم کشتی نیز به اثبات رسیده است زیرا نامبرده در شرح حال برید بن معاویه عجلای ابوبصیر را جزو اصحاب اجماع می‌داند و حتی ابن داود آن را از مسلمات به شمار می‌آورد.

(۴) روایاتی که در بیان عظمت این فقیه عالیقدر و شاگرد برجسته امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام رسیده فراوان است نمونه‌هایی از آن در ضمن بحث درباره‌ی زراره بن اعین و نیز در بحث نامگذاری شیعه به رافضه آمد و از تکرار آن خودداری می‌کنیم.

از مجموعه مطالب گذشته عناد نویسنده نسبت به امامان شیعه آشکار می‌شود که آن جهت که مخالفت و دشمنی با آل رسول علیهم السلام اثرهای معکوس دارد لذا دشمنان اسلام برای رسیدن به هدف خویش به تخریب دست‌پروردهای آنان دست می‌زنند شاید به

ص: ۲۵۳

گمان خود بدین طریق بتوانند روایات اساسی و ریشه‌دار شیعه را بی‌اعتبار جلوه دهند.

(۵) این نکته نباید مورد غفلت قرار گیرد که علمای رجال در بررسی حالات راویان حدیث، تمام آنچه در مدح یا مذمت فرد راوی وارد شده است می‌آورند و سپس به بررسی آن روایات می‌پردازند تا درباره‌ی او اظهار نظر نهایی کنند گویی که تنها نویسنده به این روایات در مذمت دست یافته است و تا کنون از دید بزرگان اهل تحقیق و علمای رجال پوشیده بوده است به هر حال تمام اشخاصی که مورد حمله نویسنده قرار گرفته‌اند مورد تأیید تمام علمای رجال می‌باشند بعضی از انسان‌ها علم را جهت جلوگیری از دین خدا و گسترش تفرقه و فساد آموخته‌اند نه جهت اطاعت و بندگی خدا و پیروی از حق و حقیقت. آیامطالبی که نویسنده ذکر می‌کند نشان نمی‌دهد که نویسنده نیز از این قبیل افراد است؟!

زیرا در مجموعه کتاب و از جمله در این مبحث روایات ضعیف را مستند خود قرار داده و از روایات قوی و صحیح که مدح این بزرگان است چشم‌پوشی کرده است: «الذین یصدون عن سبیل الله و یبغونها عوجاً» (۱) (۶) به عنوان حسن ختام روایتی را از حضرت صادق علیه السلام درباره

ص: ۲۵۴

ابوبصیر و بزرگانی نظیر او ذکر می‌کنیم.

جمیل بن دراج می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود، اوتاد و میخهای زمین و اعلام و نشانه‌های دین چهار نفرند: محمد بن مسلم، برید بن معاویه، لیث بن البختری المرادی و زراره بن اعین» (۱).

دزدی فرهنگی!

نویسنده بعد از تخریب چهره‌های درخشان شیعه به تخریب کتب مهم آنان می‌پردازد و با عنوان «دزدی فرهنگی» حجم کتب شیعی را نتیجه نفوذ بیگانگان در شیعه می‌داند و آنگاه برای اثبات سخن خود مطالبی چند درباره‌ی دو کتاب مهم کافی و تهذیب ابراز می‌دارد. با توجه به مطالبی که در صفحات گذشته درباره نقش پرارزش شخصیت‌هایی چون زراره و مؤمن طاق و هشام بن حکم و ابوبصیر مطرح شد و جوابی که به شبهه‌های مطرح شده پیرامون کتاب کافی و تهذیب داده می‌شود روشن می‌شود که دزد فرهنگی کیست و چه کسی دزدی فرهنگی می‌کند؟!

منزلت کافی

کتاب کافی از کتابهای چهارگانه معتبر شیعه است و همواره تمام

ص: ۲۵۵

بزرگان نسبت به آن توجه خاص داشته‌اند و برخی گفته‌اند که بعد از تألیف آن، حضرت بقیه‌الله الاعظم - ارواحنا له الفداء - فرمود: کاف لشیعتنا این کتاب برای شیعیان کافی است

ولی اولاً معنای این سخن این نیست که تمام احادیث در کافی صحیح است و هیچ روایت ضعیفی در آن راه ندارد بلکه معنای این سخن این است که آنچه در این مجموعه آمده است می‌تواند پاسخگوی نیازهای اعتقادی و اخلاقی و فقهی و ... شیعیان باشد به شرطی که فقیه دین شناس با اصولی که خود اهل بیت علیهم السلام معرفی می‌کرده‌اند از آن بهره‌جوید مانند اینکه فردی به فرزندش می‌گوید:

آنچه در انبار است برای ما کافی است معلوم است که مقصود گوینده از این سخن این نیست که تمام آنچه در انبار است همه‌اش بی‌عیب است. کتاب شریف کافی نیز با جامعیتی که دارد وقتی در اختیار یک فرد آشنا قرار گرفت می‌تواند راه هدایت را بیابد و اگر بنا بود تمام احادیث در آن در نزد شیعیان صحیح باشد به آن می‌گفتند صحیح کلینی همانطور که اهل سنت کتابهای ششگانه خود را صحیح می‌دانند و معتقدند که تمام مطالب آن مانند قرآن صحت دارد ولی شیعیان می‌گویند کافی از ۴ کتاب معتبری است که می‌تواند مرجع بهره‌بری قرار گیرد.

ثانیاً؛ اختلاف در انتساب روضه کافی به مرحوم محمدبن یعقوب کلینی از اعتبار و انتساب اصول و فروع کافی چیزی کم نمی‌کند زیرا در بخش اول که اختلاف وجود ندارد و به

ص: ۲۵۶

فرض که روضه کافی از مرحوم محمدبن یعقوب کلینی نباشد باز دارای اعتبار نزد شیعه است زیرا این کتاب می‌تواند تألیف ابوالحسن علی بن محمد بن ابراهیم بن ابان کلینی معروف به علان باشد که از علمای بزرگ شیعه است و به دست مخالفان در مسیر مکه شهید شد. (۱) بنابراین راه برای شناسایی کافی که به طور یقین به مرحوم کلینی مستند است (یعنی اصول کافی و فروع آن) با آنچه مورد اختلاف است (یعنی روضه کافی) وجود دارد و نمی‌توان اصل کتاب کافی را زیر سؤال برد.

ثالثاً؛ ممکن است نظرات بزرگان درباره‌ی شمارش کتابهایی که در کافی آمده است را به این صورت جمع کرد که بعضی از بزرگان مباحثی را جزو کتاب دیگر شمارش کرده‌اند و بعضی آن را کتاب جدا به حساب آورده‌اند مانند اعتکاف که به دنبال صوم می‌آید و امر به معروف و نهی از منکر به دنبال جهاد و صدقه بعد از زکات و زیارات بعد از حج.

نظیر آن را می‌توان در شمارش آیات قرآنی به حساب آورد بعضی تعداد آیات قرآن را ۶۶۶۶ آیه و بعضی بیشتر می‌دانند در حالی که مشهور تعداد آن را ۶۲۳۶ آیه می‌داند و سرّ آن روشن است زیرا بعضی دو آیه را یک آیه از جهت شمارش به حساب می‌آورند

و

ص: ۲۵۷

بعضی دو آیه. و این امر موجب تحریف قرآن و بی‌اعتباری آن نمی‌شود تا کسی بگوید صدها آیه از قرآن کم شده یا به آن اضافه شده است و مثلاً فلان درصد از آیات جعلی است و بعد پرسد چه کسی چنین بلایی بر سر قرآن درآورده است؟! عین همین سخن درباره کتاب کافی قابل تطبیق است. مضافاً بر این که کتاب کافی موجود در دست‌مادارای همان ۳۰ کتاب است پس معلوم می‌شود به آن چیزی اضافه نشده است. رجوع به ابواب و فهرستهای کافی این واقعیت را ثابت می‌کند.

نکته: قابل توجه است که نویسنده در صفحه‌ی ۱۶۳ می‌نویسد: «شیخ ثقه سیدحسین بن سیدحیدر کرکی عاملی...» واقعاً کدام شیخ ثقه است که سید فرزند سید باشد؟! آفرین به این عالم فرزانه محقق که عمری را در حوزه سپری کرده ولی هنوز بین شیخ و سید را تشخیص نمی‌دهد و ناگزیر سنی شده است!!

تهذیب الاحکام

کتاب تهذیب از کتب اربعه قابل اعتماد شیعه است نه اینکه تمام احادیث آن صحیح باشد و اصولاً شیعه هیچ کتاب روایی را مطلقاً صحیح نمی‌داند و این یک سخن باطل نویسنده است که می‌گوید:

تهذیب الاحکام از شیخ طوسی بنیانگذار حوزه‌ی علمیّه نجف اشرف یکی دیگر از صحاح اربعه است در این کتاب هزاران روایت در ابواب مختلف فقهی وارد شده است و مرحوم شیخ طوسی در

ص: ۲۵۸

عده‌الاصول تعداد آن را بیش از پنج هزار حدیث می‌داند. روشن است که او در مقام بیان عدد واقعی روایات مذکور در آن نیست بلکه او می‌خواهد به وجود روایات مختلف و متعارض اشاره کند و در این راستا به عنوان شاهد می‌گوید:

«و آنچه از احادیث مختلف از اهل بیت علیهم السلام وارد شده است و به فقه مربوط است من آنها را در کتابم که به استبصار معروف است ذکر کردم و در کتاب تهذیب الاحکام بیش از ۵۰۰۰ حدیث آوردم و ذکر کردم که در بیشتر این روایات طایفه شیعه در عمل به آن اختلاف دارند.»^(۱) زیرا وی اشاره‌ای به مجموع روایات جمع آوری شده در این دو کتاب نکرده است بلکه اشاره به روایات متعارض دارد که بیش از ۵۰۰۰ روایت است نه مجموع روایات دو کتاب.

مسئول کیست؟

این سخن که در میان روایات مذکور در کتب شیعی روایات متعارض وجود دارد و تقریباً در هر بابی روایات غیر صحیح هست و روایاتی نیز درباره‌ی غلو اهل بیت علیهم السلام جعل شده است سخن حقی است و بزرگان شیعه برای یافتن احادیث جعلی و غیرواقعی از روایات صحیح متحمل رنجها شده‌اند و کتابهایی در این باره

ص: ۲۵۹

تألیف نموده‌اند و در علم رجال به بررسی شخصیتها پرداخته‌اند و افراد دروغ‌پردازی چون سیف‌بن عمر تمیمی که داستان عبدالله بن سبا را درست کرده شناسایی کرده‌اند و دهها تن را از نیروی نفوذی معرفی کرده‌اند (و متأسفانه نویسنده دست روی هیچ کدام آنها نگذاشته بلکه مستند کلام خویش را غالباً روایت همان افراد ضعیف و مجهول و فاسد قرار داده است) و با طرح مسائلی در علم اصول نظیر مبحث تعادل و تراجیح به یافتن روایات وارده از امامان علیهم السلام اقدام کرده‌اند. گذشته از آن درایت و فهم حدیث و شرایط صدور آن را نیز در نظر گرفته‌اند. گرچه ممکن است در این راستا بعضی از روایات ضعیف نیز مورد عمل و توجه قرار گرفته شده باشد ولی به قول مرحوم شیخ طوسی در مقدمه تهذیب بعد از بیان وجود تعارض بین روایات که می‌فرماید «اهل تسنن آن را (تعارض بین روایات را) دستاویزی بر ضد شیعه قرار داده‌اند و بعضی از افرادی که خود را شیعه می‌دانستند از مذهب دست کشیده‌اند و این خروج از مذهب می‌رساند که آن فرد مذهب را با بصیرت نپذیرفته بود و از روی تقلید معتقد به مذهب شده بود زیرا اختلاف در فروع سبب نمی‌شود انسان دست از اصول بردارد آن اصولی که با ادله ثابت شده است.»^(۱) و به فرض روایات جعلی قابل تشخیص نباشد آیا این علت می‌شود

۱- - تهذیب الاحکام ۳/۱.

ص: ۲۶۰

از مسئله امامت که با دلیل عقل و قران و روایات به اثبات رسیده دست برداشته شود و مذاهب اهل بیت علیهم السلام که بر مبنای اصولی عقلی است کنار گذاشته شود؟! در میان کتب اهل سنت نیز روایات متعارض فراوانی وجود دارد. کافی است به کتاب (بدایة‌المجتهد و نهایة‌المقصد) ابن رشد مراجعه شود تا معلوم گردد که تا چه حد روایات متعارض در منابع آنان یافت می‌شود. اگر وجود روایات متعارض سبب شود تا فردی که خود را عالم محقق می‌داند دست از مذهب بردارد باید جدایی او از مذهب تسنن بیش از تشیع باشد زیرا اختلاف در آنجا بیشتر است.

اما این سؤال که مقصر اصلی در جعل روایات کیست و به چه هدف این کار را کرده است؟ پاسخش را از حضرت رضا علیه السلام دریافت می‌داریم.

ابراهیم بن ابی محمود می‌گوید: به حضرت رضا علیه السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا در نزد ما روایاتی در فضائل امیرمؤمنان علیه السلام و فضیلت شما اهل بیت وجود دارد و آنها از نقل مخالفین شماست و ما مثل آنها را از شما نمی‌شناسیم (نشنیده‌ایم) آیا متدین به آنها شویم (و بپذیریم)؟ فرمود: ای پسرابی محمود، پدرم از پدرش از جدش خبر داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس به سخن گوینده‌ای گوش فرا دهد او را عبادت کرده است پس اگر گوینده از خدا بگوید (و سخن حق بزند) پس شنونده خدا را پرستیده است و اگر گوینده از ابلیس (شیطان) سخن بگوید، پس ابلیس را

ص: ۲۶۱

پرستیده است. آنگاه حضرت رضا علیه السلام فرمود: ای پسر ابی محمود، مخالفان ما روایاتی را درباره‌ی فضایل ما جعل کرده‌اند و آنها را سه قسم قرار داده‌اند: یکی؛ غلو (و برتر بینی اهل بیت علیهم السلام از حد بندگی به حد خدایی) دوم؛ تقصیر (کوچک شمردن آنان از جایگاهی که دارند) سوم؛ تصریح به بدگویی به دشمنان ما. وقتی مردم (اهل سنت) روایات مربوطه غلو درباره ما را شنیدند شیعیان ما را تکفیر می‌کنند (و آنان را کافر می‌شمارند) و به آنان نسبت می‌دهند که معتقد به ربوبیت مایند و چون روایات تقصیر (تحقیر اهل بیت علیهم السلام) را شنیدند آن را درباره‌ی ما می‌پذیرند (و در نتیجه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را از جایگاه رفیع خود به زیر می‌آورند و مورد بی‌مهری قرار می‌دهند) و چون روایات بدگویی به دشمنان را به نام شنیدند به ما به نام بدگویی می‌کنند.

حال آن که خداوند می‌فرماید: به آنان که غیر خدا را می‌پرستند بدگویی نکنید که مبادا به خداوند از روی نادانی بدگویی کنند. ای پسر ابی محمود مردم گرایش به راست و چپ پیدا کردند تو در راه ما بمان زیرا هر کس با ما باشد ما با او هستیم و هر کس از ما جدا شود از او جدا می‌شویم. کمترین چیزی که انسان را از ایمان (کامل) خارج می‌کند این است که درباره یک ریگ بگوید هسته است و سپس بر این سخن عقیده پیدا کند و از کسی که مخالف است اعلام انزجار کند. ای پسر ابی محمود آنچه برایت گفتم

ص: ۲۶۲

خوب نگهدار که خیر دنیا و آخرت را برایت در آن جمع کردم» (۱) و متأسفانه نویسنده‌ی کتاب اهل بیت (ع) از خود دفاع می‌کند سه روش ناپسند دیگران را جمع کرده و یکجا آورده است تا هم در اهل بیت علیهم السلام غلو کند و هم تقصیر و هم به دشمنان شیعه بدگویی کند تا زمینه بدگویی به دیگران را درست کند.

بنابراین مسؤل اصلی تحریف و جعل حدیث مخالفان اهل بیت علیهم السلام بودند و این کار به خصوص در عصر بنی امیه با فرمان معاویه به صورت رسمی صورت گرفت همانطور که بحث آن گذشت.

نویسنده جعل حدیث را در دوران صفویه می‌داند در حالی که در این عصر بزرگانی چون مجلسی فرصت یافتند تا فرهنگ شیعه را جمع‌آوری کنند و کتاب‌هایی چون «بحار الانوار» را که یک مجموعه دائرةالمعارف اسلامی است تدوین کند. گرچه ممکن است در آن روایات ضعیف نیز باشد.

السلام علیک یا حجة الله التي لا تخفی سلام بر حجت خدایی که مخفی نیستی

وجود خارجی ندارد!!

آیا می‌توان باور کرد کسی در نجف اشرف ساکن باشد و همه هفته مشاهده کند که گروهی با پای پیاده به مسجد سهله برای توسل و

ص: ۲۶۳

دیدار مولای انس و جن می‌روند و او یک محقق باشد و کتب روایی و تاریخی شیعه را بررسی کرده باشد ولی در وجود حضرت بقیه‌الله الاعظم صاحب‌الزمان- ارواحنا لتراب مقدمه الفداء- شک داشته باشد؟! و به چند مطلبی که در کتب تاریخ و روایی درباره حوادثی که در ظاهر در هنگام شهادت امام حسن عسگری علیه السلام اتفاق افتاده است و مسئولین حکومت که دنبال امام دوازدهم علیه السلام بودند و او را نیافتند را مستند خویش قرار دهد و منکر اصل وجود آن حضرت شود؟! حتی کسانی که از اهل تسنن با روایات مأنوس باشند نمی‌توانند منکر وجود آن حضرت شوند زیرا به قول مرحوم شهید آیه‌الله صدر «در مورد هیچ یک از قضایای اسلامی مسلم و غیرقابل تردید به مقدار روایات در مورد امامت مهدی علیه السلام و غیبت و ظهور و اصلاح آینده جهان به وسیله وی و خصوصیات شخصی او از طریق سنی و شیعه حدیث وارد نشده است، تمام آن روایات حدود ۶۰۰۰ حدیث است.»^(۱) آری؛ این سخنان برای آن گروه از اهل تسنن قابل قبول است که مأنوس با حکومت‌های اموی و عباسی بوده‌اند و خلفا را اولوالامر و امیرالمؤمنین می‌دانستند و اهل بیت علیهم السلام را مانند اصحاب می‌دانند و دایره‌ی اهل بیت را وسیع دانسته‌اند، ولی افرادی چون شیعیان که هر روز آثار امام خود را مشاهده می‌کنند و به آن

۱- - انقلاب مهدی و پندارها، ص ۵۸.

ص: ۲۶۴

حضرت متوسل می‌شوند و صدها نفر به محضر مبارکش مشرف می‌شوند و شده‌اند و کتاب‌ها درباره‌ی کسانی که به محضرش بار یافته‌اند تألیف کرده‌اند سخنان نویسنده تنها چهره مخفی او را آشکار می‌کند و کوچک‌ترین شک و شبهه‌ای برایشان ایجاد نمی‌کند.

ما در اینجا فقط به فهرست بعضی از عناوین مطرح شده در کتاب ارشاد شیخ مفید که نویسنده از آن نام می‌برد می‌پردازیم تا معلوم شود که تمام مطالب کتاب حتی آن صفحه‌هایی که به آن اشاره کرده است اثبات وجود مقدس حضرت بقیه‌الله - ارواحنا له الفداء - است.

وی می‌نویسد: باب ذکر وفات ابی محمد حسن بن علی علیهما السلام و محل قبر و ذکر فرزندش، باب ذکر قائم بعد ابی محمد علیه السلام و تاریخ تولد و دلایل امامتش و ذکر بخشی از اخبار و غیبت و روش او در نزد قیامش و مدت حکومتش، باب ذکر بخشی از دلایل بر امامت قائم به حق ابن الحسن علیهما السلام، باب آنچه بر تصریح بر امامتش از امامان علیهم السلام آمده است، باب کسانی که امام دوازدهم علیه السلام را دیده اند و بخشی از دلایل و شواهدانش، باب معجزات آن حضرت علیه السلام ..

اقرار به تولد حضرت صاحب الزمان عج و علیه السلام تنها مربوط به شیعیان نیست بلکه گروهی از اهل تسنن نیز بر این حقیقت اعتراف کرده‌اند که مهدی موعود همان مهدی علیه السلام فرزند امام حسن عسگری علیه السلام و متولد در سال ۲۵۵ هجری است که غایب بوده و در آخر الزمان ظهور خواهد کرد، به عنوان نمونه می‌توان از افراد

ص: ۲۶۵

زیرد در اهل سنت نام برد:

- ۱) کمال‌الدین محمد بن طلحه قرشی شافعی (۶۵۲ هـ) در مطالب السؤل فی مناقب ال رسول.
- ۲) شمس‌الدین سبط بن جوزی (۶۵۴ هـ) در تذکره خواص الامه.
- ۳) محیی‌الدین ابو عبدالله محمد بن علی الاندلسی الشافعی (۶۳۸ هـ) در فتوحات مکیه.
- ۴) ابو عبدالله محمد بن یعقوب گنجی شافعی (۶۵۸ هـ) در البیان فی اخبار صاحب الزمان.
- ۵) علی بن محمد بن صباغ مالکی (۸۵۵ هـ) در الفصول المهمه فی معرفه الامه.

قاعدتاً تحقیقاتی که آقای احمد کاتب، برادر عزیز نویسنده، داشته از قبیل تحقیقاتی است که در این کتاب مشاهده می‌شود و او نیز مانند کسی است که چشمان خود را در برابر خورشید ببندد و بگوید چون خورشید را نمی‌بینم پس خورشید وجود خارجی ندارد و آنان که از خورشید تعریف می‌کنند به خاطر منافع شخصی خود است و لابد تحقیقاتش درباره‌ی نائبان خاص امام زمان علیه السلام از این قبیل است همانطور که نویسنده در صفحه ۱۱۹ برخلاف تاریخ قطعی و نظر تمام شیعیان نائبان خاص را در دوران غیبت صغری ۲۰ نفر می‌داند و از قول دوست عزیزش احمد کاتب، نواب خاص، آن مردان زحمت‌کش پاک‌باخته، مشهور به علم و زهد و تقوی را گروهی دنیاپرست و فرصت‌طلب معرفی می‌کند که

ص: ۲۶۶

برای استفاده از اموال خمس و دیگر هدایایی که در قبرستان یا سرداب گذاشته می‌شد خودشان را نواب امام معرفی کردند. به این سخنان که نظیر کتاب آیات شیطانی سلمان رشدی پر از هتاکی است چه جوابی می‌توان داد؟!!

شاهکارهای حضرت صاحب‌الزمان

عجل الله تعالی فرجه الشریف

قبل از اینکه درباره‌ی روایات مطرح شده در این قسمت اشاره کنیم مناسب است به تغییرات و اصلاحاتی که آن حضرت انجام خواهد داد اشاره کنیم؛

(۱) در دعای ندبه شاهکاری وی را چنین بر می‌شماریم و درباره‌ی او می‌گوییم: «کجاست آن کس که برای قطع ریشه ظالمان آماده شده؟ (۱- قطع ریشه ستمگران) کجاست منتظر برای مستقیم کردن کجیها و انحرافها؟ (۲- رفع انحرافها) کجاست آن کس که امید است ستم و دشمنی را زایل کند؟ (۳- برطرف کردن ستم و دشمنی) کجاست ذخیره‌ای که واجبات و سنتها را مجدداً اجرا می‌کند؟ (۴- بار دیگر اجرای واجبات و سنتها) کجاست انتخاب شده برای بازگرداندن ملت و شریعت اسلامی؟ (۵- باز گرداندن شریعت اسلام به سبک اول) کجاست کسی که امید است تا کتاب و حدود آن را زنده کند؟ (۶- زنده کردن قرآن و حدود آن) کجاست زنده کننده علوم دین و اهل آن؟ (۷- زنده کردن معارف دینی و حاملان آن) کجاست شکننده شوکت تجاوزگران؟ (۸-

ص: ۲۶۷

شکستن اعتبار متجاوزان) کجاست نبود کننده بناهای شرک و نفاق؟ (۹- نبود کردن شرک و نفاق) کجاست آواره کننده فاسقان و گناهکاران و طغیانگران؟ (۱۰- به هم زدن امنیت و اجتماع اهل تباهی) کجاست دروکننده شاخه‌های سرکش و تفرقه؟ (۱۱- قطع شاخه‌های تفرقه و سرکشی) ... کجاست زمینگیرکننده یاران عناد و گمراه کنندگان؟ (۱۲- از حرکت انداختن معاندان و گمراه کنندگان) کجاست عزت بخش اولیا و ذلیل کننده دشمنان؟ (۱۳- عزت بخشیدن اولیای الهی و ذلت بخشیدن به دشمنان) کجاست انتقام گیر خون پیامبران و فرزندان پیامبران؟ (۱۴- انتقام از خون به ناحق ریخته پیامبران و فرزندانشان) کجاست خواهان انتقام از خون کشته به کربلا؟ (۱۵- انتقام از خون حضرت سیدالشهداء علیه السلام کجاست یاری شده از طرف خدا بر کسی که مورد ستم قرار گرفته است؟ (۱۶- کمک بر افراد مظلوم) «....»

(۲) حسین بن خالد در حدیثی از حضرت رضا علیه السلام درباره شاهکاری حضرت مهدی علیه السلام نقل می کند که فرمود: «او زمین را از هر ستمی پاک می کند و او کسی است که مردم شک در ولادتش دارند و او قبل از قیامش غیبتی دارد هنگامی که قیام کرد زمین را به نور خدایش روشن می سازد و میزان عدالت را در میان مردم برپا می کند در نتیجه هیچ کس به دیگری ظلم نمی کند.» (۱)

ص: ۲۶۸

۳) سلام بن مستنیر می‌گوید: «از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

وقتی قائم علیه السلام قیام کند ایمان را بر هر ناصبی (دشمن اهل بیت علیهم السلام) عرضه می‌کند اگر به راستی قبول کرد (او را رها می‌کند) و گرنه یا او را به قتل می‌رساند یا از او جزیه می‌گیرد همانطور که امروز از اهل ذمه می‌گیرند...» (۱) (۴) ابی بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که برایم فرمود: «ای ابامحمد می‌بینم فرود قائم را در مسجد سهله که به همراه خانواده است. گفتم: آیا منزلش در همانجاست فدایت شوم؟ فرمود: آری؛ در آنجا منزل ادريس و ابراهيم خليل الرحمن بوده است و خدا هیچ پیامبری را نفرستاد جز آن که در آن نماز گزارد و در آنجا مسکن خضر است.

گفتم: فدایت شوم؟ قائم علیه السلام در آنجا مرتب هست؟ فرمود: آری، گفتم: چه کسی بعد از اوست؟ فرمود: او تا پایان خلق هست؟ گفتم:

آیا اهل ذمه در نزد او (در حکومت او) هستند؟ فرمود: همانطور که پیامبر صلی الله علیه و سلم خدا با آنان رفتار کرد رفتار می‌کند و آنان جزیه می‌پردازند با حالت ذلت. گفتم: آنان که با شما دشمنی کردند (نواصب) چگونه؟ فرمود: خیر، ای ابامحمد برای کسانی که با ما مخالفت کرده‌اند در دولت ما سهمی ندارند. خداوند خون آنان را در نزد قیام قائم ما برای ما حلال شمرده است امروز خون آنان بر

ص: ۲۶۹

ما و بر شما حرام است پس کسی شما را فریب ندهد. وقتی قائم ما قیام نمود به خاطر خدا و رسولش و به خاطر همه ما (اهل بیت) انتقام می‌گیرد.» (۱) (۵) ابان می‌گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: علم ۲۷ حرف است تمام آنچه پیامبران آوردند دو حرف است و مردم تا امروز به جز ۲ حرف را نمی‌شناسند وقتی قائم ما قیام نمود ۲۵ حرف باقی مانده را خارج می‌کند پس آن را در میان مردم گسترش می‌دهد تا تمام ۲۷ حرف گسترش پیدا کند.» (۲) (۶) مفضل بن عمر می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «هنگامی که خدای عزوجل به قائم اجازه خروج را دهد بر منبر بالا رود و مردم را به سمت خویش دعوت کند و آنان را به خدا سوگند دهد و به حق دعوت کند و از مردم بخواهد که به سیره و روش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفتار کنند و خود نیز مطابق عمل آن حضرت رفتار می‌کند...» (۳) (۷) در خصال مرحوم صدوق آمده است که امیرمؤمنان علیه السلام در ضمن حدیثی فرمود: «آن زمان که قائم ما قیام کند باران از آسمان به طور کافی می‌بارد و زمین سبزه‌های خود را بیرون می‌دهد و بخل و کینه از دل‌ها می‌رود و حتی درندگان و چهارپایان (با برنامه‌ریزی‌های که انجام می‌شود) اصلاح می‌شود (و در جاهای

۱- بحار الانوار ۵۲/۳۷۶، ۳۷۳ و ۳۷۵.

۲- بحار الانوار ۵۲/۳۳۶.

۳- بحار الانوار ۵۲/۳۳۷.

ص: ۲۷۰

مناسب قرار می‌گیرد و دیگر خطری ندارند) به گونه‌ای که اگر زن از عراق به شام برود قدمی بر زمین نمی‌گذارد مگر بر سبزه‌ها (یعنی همه جا آباد و سرسبز است و چنان امتیث در جامعه وجود دارد) که آن زن از درندگان (اعم از حیوانات یا انسان‌های خطرناک حیوان صفت) ترس و خوفی ندارد.» (۱) (۸) ابی‌هاشم جعفری می‌گوید: «در نزد ابی‌محمد علیه السلام بودم که فرمود: وقتی قائم قیام کند دستور به تخریب منارها و ساختمانهای زیبا در مسجد را می‌دهد (و آن را از حالت تجملات خارج می‌کند، ابی‌هاشم) می‌گوید: در نزد خود گفتم: معنی این کار چیست؟

(چرا چنین کاری می‌کند؟) حضرت بر من رو کرد و فرمود: معنای این کار این است که اینها جدید و بدعت است و پیامبر و حجت خدا آن را نیاورده‌اند.» (۲) و نیز حلبی نقل می‌کند: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد آیا نماز در مساجد سایه‌دار کراهت دارد، فرمود: آری؛ ولی امروز برای شما ضرری ندارد ولی اگر عدل بود (حضرت قائم علیه السلام ظهور می‌کرد) می‌دیدید که چگونه با آن رفتار می‌کند.» (۳) همچنین حدیث دیگری به همین مضمون درباره مساجد مصوره وارد شده است. (۴) (۹) ابی‌بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «قائم

۱- بحار الانوار ۵۲/۳۱۶.

۲- بحار الانوار ۵۲/۳۲۳.

۳- بحار الانوار ۵۲/۳۷۴.

۴- همان.

ص: ۲۷۱

مسجد الحرام را خراب می‌کند تا آن را به اساسش باز گرداند و مقام (ابراهیم) را به محلی که قبلاً (در زمان رسول صلی الله علیه و آله) بوده است باز می‌گرداند و دستان بنی شبیه را قطع می‌کند و بر در کعبه می‌آویزد و بر آن می‌نویسد: اینها دزدان کعبه هستند.» (۱) نکته:

امروزه کنار دیوار کعبه برجستگی وجود دارد و آن را «شاذروان» می‌نامند و از جهت فقهی آن جزو خود کعبه است و کعبه از زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله کوچکتر شده است و لذا آن حضرت شاذروان را جزو کعبه می‌دهد و همچنین مقام ابراهیم علیه السلام در زمان آن حضرت به خانه خدا چسبیده بوده است و عمر بن خطاب دستور داد آن را به محل فعلی که همان محل مقام در زمان جاهلیت بوده منتقل کند.

قطع دست دزد نیز جزو احکام قطعیه قران است. بنا بر نقل اهل سنت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله میخواست کعبه را تخریب کند و از نو بازسازی کند ولی زمینه را مساعد نمی‌دید. یک نمونه از آن نقلها:

عبداللّه بن زبیر از خاله اش عایشه نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:

«ای عایشه اگر قوم تو دورانشان به شرک نزدیک نبود (و همچنان با شرک مأنوس نبودند) حتماً کعبه را منهدم می‌کردم و کف آن را با زمین مساوی قرار می‌دادم و برای آن دو درب شرقی و غربی قرار

ص: ۲۷۲

می‌دادم و ۶ ذراع از سمت حجر بران می‌افزودم، زیرا قریش در هنگام بنای کعبه آن مقدار را کم کردند.» (۱) ابو خدیجه می‌گوید: «امام صادق علیه السلام فرمود: «چون قائم علیه السلام قیام کند امر جدیدی را می‌آورد همانگونه که رسول خدا در اول اسلام دعوت به امر جدید کرد.» (۲) در حدیث دیگری آمده که آن حضرت در پاسخ به این پرسش که سیره حضرت مهدی چگونه است؟ فرمود: «آن کاری را انجام می‌دهد که رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام داده بود آنچه از قبل بوده نابود می‌کند همانطور که رسول خدا صلی الله علیه و آله امر جاهلیت را نابود کرد و اسلام را مجدداً از اول می‌آورد.» (۳) نکته:

امر جدید حضرت مهدی علیه السلام همان امر جدید پیامبر اسلام در صدر اسلام است که به مرور همه چیز آن را تغییر دادند و طبق روایات در آخرالزمان فقط اسم اسلام باقی می‌ماند و از قرآن فقط اسم و نوشتن آن و از عمل به آن خبری نیست در صفحات گذشته روایت انس را ذکر کردیم که در حالت گریه می‌گفت: «از اسلام تنها نمازش باقیمانده بود که آن را نیز ضایع کردند.»

۱- - / صحیح مسلم ۹۸ / ۴

۲- - بحار الانوار ۳۳۸ / ۵۲

۳- - بحار الانوار ۳۵۳ - ۳۵۲ / ۵۲

ص: ۲۷۳

۱۱) ابی بصیر در روایتی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت در پاسخ به این پرسش که چه شباهتی حضرت مهدی علیه السلام به حضرت محمد صلی الله علیه و آله دارد؟ فرمود: «چون او قیام کند به روش رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتار می‌کند با این تفاوت که آثار محمد را روشن می‌کند و به مدت ۱۸ ماه از شمشیر (قدرت) به طور مطلق استفاده می‌کند تا خدا راضی شود...» (۱) (۱۲) جابر در حدیثی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«چون قائم اهل بیت علیهم السلام قیام کند (بیت المال) به مساوات تقسیم کند و بین مردم به عدالت رفتار کند پس هر که مطیعش باشد از خدا اطاعت کرده و هر که نافرمانی او کند نافرمانی خدا کرده است و او به نام مهدی نامیده شده است زیرا هدایت به امری مخفی می‌کند.

او تورات و سایر کتابهای خدای عزوجل را از غاری در انطاکیه بیرون می‌آورد و بین اهل تورات به تورات و بین اهل انجیل به انجیل و بین اهل زبور به زبور و بین اهل قرآن به قرآن حکم می‌کند و دارایی‌های درونی و بیرونی زمین را جمع می‌کند و به مردم می‌فرماید: بیایید (و بگیرید) آنچه به خاطر رحم از شما دریغ شده است و به خاطر آن خون شما به ناحق ریخته شده و آنچه کار حرام به خاطر آن واقع شده است. پس آنقدر (به افراد) می‌دهد که نظیر آن را هیچ کس نداده است و زمین را از عدل و قسط و نور پر

ص: ۲۷۴

می‌کند همانطور که از ظلم و جور و شر پر شده است.» (۱) (۱۳) امام صادق علیه السلام در پاسخ معلی بن خنیس که پرسید: «آیا قائم در برخورد با مخالفان برخلاف سیره علی علیه السلام رفتار می‌کند؟

فرمود: آری؛ زیرا علی علیه السلام به روش منت گذاشتن (و رهاکردن) و خودداری (از درگیری و قتل مخالف خود) رفتار می‌کرد زیرا می‌دانست به زودی شیعانیش بعد از او شکست می‌خورند (و به خاطر آنان آن حضرت ممشاء می‌کرد و کوتاه می‌آمد) ولی قائم وقتی قیام کند با روش شمشیر (قدرت) و اسیرگرفتن برخورد می‌کند زیرا می‌داند هرگز شیعانیش بعد از وی شکست نمی‌خورند.» (۲) (۱۴) بشیرتبال می‌گوید: «به امام باقر علیه السلام عرض کردم که آنان (اهل سنت) می‌گویند: چون مهدی قیام کند با عفو با همه برخورد خواهد کرد و به قدر حجامت نیز خون نخواهد ریخت. فرمود:

چنین نیست به خدایی که جانم به دست اوست. اگر بنا بود عفو صورت بگیرد این کار برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بود در زمانی که دندان رباعی او شکسته شد و صورتش مجروح شد. هرگز، به خدایی که جانم به دست اوست (حضرت مهدی علیه السلام می‌جنگد و خون ریخته می‌شود) تا اینکه ما و شما عرق و خون بسته شده را (در پیشانی خویش) مسح کنیم، آنگاه حضرت دست به پیشانی

۱- بحار الانوار ۵۲ / ۳۵۱.

۲- بحار الانوار ۵۲ / ۳۳۳.

ص: ۲۷۵

خویش کشید.» (۱) (۱۵) عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «چون قائم قیام کند بین او و بین عرب و عجم به جز شمشیر (قدرت) نخواهد بود، دادن و گرفتنش با شمشیر است.» (۲)

چند مطلب در جمع‌بندی روایات

مطلب اول: اصلاحات حضرت مهدی علیه السلام و برخورد با مخالفان و منحرفان و مفسدان

آنچه قطعی است در آخرالزمان حضرت مهدی موعود علیه السلام ظاهر می‌شود و تغییراتی اساسی در جامعه اسلامی بلکه جوامع بشری ایجاد می‌کند و بشر از جهت علم و رفاه و امنیت و عدالت در حد اعلائی خویش قرار می‌گیرد و حق مظلوم از ظالم گرفته می‌شود و احکام الهی آنگونه که نازل شده است پیاده می‌شود و بدعت‌ها و نوآوری‌ها که به اسم دین صورت گرفته است همه نابود می‌شود و کسانی که مدافع این گونه انحراف‌ها و بدعت‌ها و گمراهی‌ها و ظلم‌ها بوده‌اند در صورت اصرار بر کردار خویش، با قدرت با آنان رفتار می‌شود و سنت‌های فراموش شده احیا می‌گردد و انتقام مظلوم از ظالم و جلو مفسدان گرفته می‌شود و آنان به مجازات خویش می‌رسند.

۱- بحار الانوار ۵۲ / ۳۵۸.

۲- بحار الانوار ۵۲ / ۳۸۹.

ص: ۲۷۶

طبیعی است عدالت کامل و امنیت و رفاه و رشد علمی نتیجه یک مبارزه مستمر و برخورد قاطع با نوآوران و بدعت‌ها و مفسدان و ستم و ستمگران و کشتن هزاران نفر از آنان و دادن هزاران شهید است و هرگز نمی‌توان کاری به این عظمت را انجام داد ولی خونی ریخته نشود.

به نظر می‌رسد در زمان امام صادق علیه السلام جوی حاکم بوده است مبنی بر این که حضرت مهدی خونی نمی‌ریزد و به خصوص عرب‌ها در امتیّت هستند. اهل بیت علیهم السلام برای شکستن این فکر غلط که عرب‌ها خود را در امتیّت می‌دیدند جملاتی هشداردهنده می‌فرمودند نظیر روایات ۳ و ۴ و ۱۴ که گذشت، و گرنه برخورد قاطعانه با مسایل انحرافی و منحرفان اختصاص به عرب‌ها ندارد همانطور که روایت ۱۵ بر آن دلالت دارد مضافاً بر این که دیگر از روی ترس و نگرانی از آینده مماشات با دشمنان صورت نمی‌گیرد همانطور که علی علیه السلام با دشمن ماشاء می‌کرد و روایت ۱۳ شاهد بر آن است.

همچنین در روایات آمده است که قبل از قتال و برخورد قدرتمندانه با دشمنان، آن حضرت دعوت به کتاب خدا و سنت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و اعلام انزجار از دشمنان او می‌کند و حتی سفیانی که رئیس دشمنان اوست نیز دعوت به کتاب خدا و سنت پیامبر می‌شود. در مرحله‌ی اول؛ سفیانی دعوت را می‌پذیرد و با وی بیعت می‌کنند ولی مجدداً

ص: ۲۷۷

بیعت شکنی می‌کند و به جنگ با حضرت مهدی علیه السلام می‌پردازد طبیعی است که امام زمان علیه السلام با قدرت با او و دوستانش برخورد می‌کند.

همین‌طور در بعضی از مناطق نماینده‌ی امام علیه السلام که قدرت را به دست گرفته، می‌کشند و حضرت دوباره آنان را دعوت به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و برائت از دشمنانش می‌کند و بعد از اتمام حجت با آنان قاطعانه و با قدرت برخورد می‌کند و این برخوردها تا برقراری اسلام ناب و خالص در سرتا سرزمین ادامه دارد روایات متعددی در بحار الانوار جلد ۵۲، صفحات ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۸۸ درباره موارد فوق آمده است.

همچنین از روایات استفاده می‌شود بسیاری از کسانی که با امام می‌جنگند همان مدافعان سنت‌های غلط خلفای پیشین هستند و در حقیقت ایشان کسانی هستند که سکان‌داران علم و دین هستند و لذا به جای اینکه مردم را به سمت امام هدایت کنند با تمسک به بعضی از آیات و روایات مردم را در مقابل امام علیه السلام قرار می‌دهند.

از جمله آن حدیث حضرت صادق علیه السلام است که فرمود: «قائم در جنگش برخوردی دارد که رسول خدا نداشت زیرا رسول خدا وقتی آمد مردم سنگ‌های تراشیده و چوب‌هایی به شکل بت‌ها را می‌پرستیدند ولی قائم چون قیام کند علیه وی خروج می‌کنند در حالی که کتاب خدا را بر ضد امام تفسیر می‌کنند و با او

ص: ۲۷۸

می‌جنگند.» (۱) کوتاه سخن این که، حضرت پس از اتمام حجّت و استدلال و برهان از کتاب و سنت و سیره‌ی رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله بامعاندان لجباز سر ستیز دارد و بین آنان باقدرت شمشیر حکم می‌کند نه آنان که حق برایشان مشتبه شده و پس از یافتن آن تسلیم می‌شوند. از این بسیاری از کسانی که سخن از حضرت قائم می‌گویند بعد از ظهورش چون او را همراه با منافعشان نمی‌بینند به جنگ با آن حضرت می‌پردازند و این گروه در میان عرب‌ها زیادتر هستند.

ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «از عرب‌ها با حضرت قائم علیه السلام گروه اندکی هستند. گفته شد: ولی از عرب‌ها کسانی که درباره‌ی او سخن می‌گویند زیاد هستند؟ فرمود:

آری؛ ولی باید مردم پاک شوند و شناخته شوند و غربال شوند و به زودی از غربال (شاید همان ظهور حضرت باشد) مردم زیادی خارج می‌شوند.» (۲) بنابراین می‌توان این طور از روایات استفاده کرد که عرب‌ها این تصور را داشته‌اند که در دولت قائم علیه السلام همه چیز مطابق خواست آنان خواهد بود و ائمه علیهم السلام خطراتی که جامعه عرب‌ها را در برابر

۱- بحار الانوار ۵۲ / ۳۶۲ و ۳۶۳.

۲- بحار الانوار ۵۲ / ۳۴۸.

ص: ۲۷۹

حضرت مهدی علیه السلام تهدید می‌کند متذکر می‌شده‌اند و روایاتی که نویسنده آورده است از این قبیل روایات است زیرا تعداد نفراتی که از عرب‌ها حق را بدون مشکل خواهند پذیرفت بسیار اندک خواهند بود و بقیه درگیری با آن حضرت خواهند داشت و لذا امام صادق علیه السلام در روایتی فرموده که از عرب‌ها بترس که برای آنان خبر بدی است که با قائم یکی از آنان قیام نخواهد کرد (و نویسنده به این روایت تمسک کرده است).

و این روایت به فرض صحت ممکن است اشاره به همان ۳۱۳ نفر باشد که در مرحله‌ی اول عرب‌ها در میان آنان نخواهند بود نه اینکه تا آخر هیچ عربی با آن حضرت نیست و اما جملات بعدی نویسنده جواب ندارد زیرا عرب بودن پیامبر و خاندانش علیهم السلام و نیز عرب بودن حضرت مهدی علیه السلام ارتباطی با انحرافات عرب‌ها و مقابله با آنان ندارد و معیار ارزش عربی نیست بلکه تقوای الهی است.

مطلب دوم: اصلاح اماکن عبادی و اجرای احکام الهی

از جمله مطالبی که از روایات استفاده می‌شود این است که حضرت صاحب الزمان علیه السلام اماکن عبادی را اصلاح می‌کند و آنان را به سبک زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله در می‌آورد همانطور که در حدیث شماره ۹ به آن تصریح شد. ما نمی‌دانیم اصلاح کعبه به شکل اولیه و بازگردان مقام ابراهیم (که خلیفه اول آن را به محل جاهلیت قبل از اسلام باز گرداند) به جایگاه زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله چه اشکالی دارد که نویسنده آن را تیتزرده است؟ آیا حضرت مهدی علیه السلام به خاطر ناخوشایند بودن

ص: ۲۸۰

اصلاح کعبه در نظر طرفداران خلیفه دوم دست از وظیفه الهی خود برمی‌دارد؟ زهی خیال باطل، گذشته از اینکه مرحوم مجلسی در صفحه ۳۳۸ موضوع تخریب و اصلاح مسجدالحرام را دارد، ولی یک کلمه درباره مسجدالنبی ندارد هیچ توضیحی از مرحوم علامه‌ی مجلسی در همان صفحه درباره‌ی چگونگی تخریب مسجد نبوی ذکر نکرده است.

باید به نویسنده گفت شما که اینقدر دلسوزی برای کعبه کرده‌ای چرا درباره‌ی خلفای اموی که کعبه را تخریب کردند و با بدترین وجه به آن خسارت نمودند از حریم کعبه دفاع نکردی و جمله‌ای درباره آن ذکر نکردی؟! نویسنده بعد از ذکر یک حدیث از پیش خودساخته درباره تخریب کعبه با عنوان جدیدی تحت عنوان «کعبه جدید» می‌خواهند به خواننده القا کنند که حضرت مهدی علیه السلام کعبه را تخریب می‌کند و در کربلا- کعبه بنا می‌کند و بعد شعری از مرحوم کاشف‌الغطاء درباره عظمت کربلا ذکر می‌کند که خیانت از سرتاسر عبارات وی می‌بارد زیرا؛ تقدس کربلا در نزد شیعیان چیزی از حرمت کعبه کم نمی‌کند. و ما هیچ روایت صحیحی را نداریم که کربلا را افضل از مکه و مدینه بدانند بلکه روایات متعدد داریم که افضل بقاع ارض حرم خدا یعنی مکه مکرمه است (۱).

ص: ۲۸۱

آری؛ حرمت کعبه به خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله و ولی خداست و لذا کعبه تا آنجا محترم است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و نظرات او در آن جا حاکم باشد.

بر همین اساس است که خداوند می‌فرماید: «لا-اقسم بهذاالبلد و انت حل بهذاالبلد، قسم به این سرزمین در حالی که تو در این سرزمین هستی.» (۱) خداوند از همین سرزمین محترم و باارزش به خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله تعبیر به قریه می‌کند آن زمان که در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستادند و می‌فرماید: «ضرب الله مثلاً قریه...» (۲). بنابراین رسول خدا صلی الله علیه و آله و ولی خدا علیه السلام در هر جا باشد ارزش از آنجاست و چون در کربلا ولی خدا هست و دین خدا به وسیله‌ی این حجّت خدا زنده شده برای همین جهت دارای حرمت ویژه است، گذشته از اینکه گرایش به کربلا در حقیقت اجابت دعای ابراهیم علیه السلام در کنار کعبه برای فرزندان خویش است که گفت:

«فاجعل افئدة من الناس تهوی الیهم...، خدایا هوای دلهای گروهی از مردم را به سمت ذریّه‌ام قرار ده...» (۳). بنابراین یک کعبه ظاهری است که در مسجدالحرام است و قبله نماز و ذبح و تمام اعمال است و بدین طریق مؤمن به خدا توجه می‌کند و یک قبله معنوی و روحی است که دلها متوجه آن قبله

۱- -سوره بلد، آیات ۱ و ۲.

۲- -سوره نحل، آیه ۱۱۱.

۳- -سوره ابراهیم، آیه ۳۷.

ص: ۲۸۲

هستند و آن قبله همان وسیله بین خلق و خالق و در واقع وجه خداست و فرد مؤمن به وسیله‌ی او متوجه خدا می‌شود و لذا در زیارت ندبه به حضرت مهدی علیه السلام خطاب می‌کنیم و می‌گوییم:

«این وجه‌الله الذی یتوجه الیه الاولیاء»، «کجاست وجه خدایی که اولیا و دوستان خدا به او رو می‌کنند؟» و حسین بن علی علیه السلام نیز هم ولی الله است و هم وجه‌الله. او قبله دلهاست و به وسیله او انسان به خدا نزدیک می‌شود و این دو هیچ منافاتی با هم ندارد. باید به نویسنده گفت: میان عاشق و معشوق رمزی است....

نویسنده عنوان دیگری دارد تحت عنوان «خوش خبری برای عراقیها»؛ در این بخش نویسنده شیعه را متهم می‌کند که به امام زمان علیه السلام نسبت می‌دهد که معتقد است آن حضرت کعبه را تخریب می‌کند و به جای آن جهت قبله را به سوی کوفه تغییر می‌دهد و روایتی از مرحوم فیض کاشانی در وافی ذکر می‌کند، ولی اولاً؛ این روایت را ما در وافی نیافتیم و هرچه بیشتر جستجو کردیم بی‌نتیجه‌تر بود و ثانیاً؛ حتی خود حدیثی که نویسنده آورده است هیچ دلالتی بر تغییر قبله از مسجدالحرام به کوفه ندارد زیرا می‌نویسد: «ای مردم کوفه، خداوند کسی را به اندازه شما دوست ندارد لذا امتیازاتی را به شما اختصاص داده است: (مصلاکم بیت آدم و بیت نوح و بیت ادريس و مصلی ابراهیم ...) مصلاى شما خانه آدم و خانه نوح و خانه ادريس و مصلاى ابراهیم است. (ولا تذهب الايام حتى ينصب الحجر الاسود فيه)، طولی نمی‌کشد که سرانجام حجرالاسود در آن نصب

ص: ۲۸۳

خواهد شد.»

کجای این روایت (به فرض که وجود داشته باشد) دلالت بر تغییر قبله می‌کند؟! در این روایت بیان شده است که مصلا و نمازخانه شما (شاید اشاره به مسجد کوفه باشد که دارای مقامات متعدد است) خانه آدم و خانه نوح و خانه ادریس است و نمازخانه ابراهیم است (یعنی دسته‌ای از انبیاء در آن سکونت داشته‌اند و ابراهیم گرچه ساکن نبوده است در آن نماز خوانده است) و اما جمله «ولا تذهب الایام حتی ینصب الحجرالاسود فیه»، «طولی نمی‌کشد که سرانجام حجرالاسود در آن نصب خواهد شد» به احتمال قوی مربوط به چیز دیگری است زیرا نویسنده بعد از «مصلی ابراهیم» نقطه‌چین دارد و اشاره به حذف بخشی از روایت است و چه بسا در آنجا اینطور آمده است که حضرت مهدی علیه السلام بعد از ظهور، کعبه را تخریب می‌کند و دیوار آن را عقب‌تر می‌آورد و به جای اولش می‌آورد و (شاذروان را جزو کعبه می‌دهد) و حجرالاسود را در آن محل نصب می‌کند و مقام ابراهیم را به محل اولش باز می‌گرداند.

ولی نویسنده باخیانت خود وبا حذف بخشی از حدیث ضمیر را به «مصلی ابراهیم» باز گردانده است.

ثالثاً؛ به فرض هم حجرالاسود به مصلاي ابراهیم منتقل شود ولی چه دلیلی است که قبله نیز تغییر خواهد یافت؟ کعبه حتی بدون حجرالاسود نیز قبله مسلمانان می‌تواند باشد همچنان که قرامطه

ص: ۲۸۴

بحرین وقتی حجرالاسود را در اوایل قرن چهارم ربودند و حدود ۲۰ سال آن را مخفی کردند و از شبه جزیره عرب خارج نمودند مردم مسلمان همچون گذشته به سمت کعبه نماز گزارند و حتی اعمال حج خویش را به صورت معمول انجام دادند. آری؛ امیرالمؤمنین علیه السلام جمله‌ای را درباره عظمت کوفه در نهج البلاغه دارد که نقل آن در اینجا خالی از لطف نیست حضرت می‌فرماید: «... و من می‌دانم که هر ستمگری نظر بدی نسبت به تو داشته باشد خداوند او را به چیزی که او را مشغول کند مبتلا می‌سازد و با تیرکشنده او را مورد هدف قرار می‌دهد.»^(۱)

مطلب سوم: نمونه‌ای از رفتارهای حضرت حجه علیه السلام در قرآن (حکم داود)

از جمله اموری که در روایات آمده است این که: حضرت مهدی علیه السلام به حکم داود و سلیمان رفتار خواهد کرد و بینه نخواهد خواست و نویسنده نیز به یکی از این روایات به صورت ناقص اشاره می‌کند و در صفحه ۱۷۴ روایتی را متذکر می‌شود که «اگر مردم بدانند که امام قائم وقتی ظهور کند چه خواهد کرد اکثر آنان آرزو می‌کردند که کاش او را نبینند از بس که مردم را می‌کشد ... حتی بسیاری از مردم خواهند گفت: این از آل محمد نیست اگر از آل محمد می‌بود رحم

ص: ۲۸۵

می کرد!

همچنین نویسنده قبل از ذکر عنوان؛ شاهکارهای حضرت - عج - می نویسد: «آنچه بیشتر هر مسلمان شیعه را درباره حقیقت امام دوازدهم کنجکاو می کند ادعاهای عجیب و غریبی است که تولید کنندگان روایات ما درباره ایشان مدعی هستند ... اما متأسفانه با عقل جور در نمی آید که امامی از نسل پیغمبر برای اصلاح جامعه آمده باشد شغلش شغل پیامبر باشد اما این گونه عمل کند.»

ما به نویسنده وامثال او که نمی توانند یا نمی خواهند حقایق راز قرآن بگیرند حق می دهیم که نتوانند رفتارهای حضرت حجت علیه السلام را بفهمند. اگر آنان به قرآن و صاحبان امر (اهل بیت علیهم السلام) رجوع می کردند حقایق را می فهمیدند و فوراً حکم به خلاف عقل بودنش صادر نمی کرد (خداوند در قرآن می فرماید: «ولوردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم، و اگر آن را به رسول و به صاحبان امر از خویش رجوع می کردند بی شک یاد می گرفتند آنچه را آنان (پیامبر و اهل بیت علیهم السلام) استنباط کرده اند».) (۱) خداوند در اواخر سوره کهف به شاگردی حضرت موسی علیه السلام اشاره می کند که به نزد بنده‌ای از بندگان خداوند رفت بنده‌ای که خداوند از ناحیه خویش به او رحمت داده بود و او را عالم ساخته

ص: ۲۸۶

بود «فوجدنا عبداً من عبادنا اتيناه رحمة من عندنا و علمناه من لدنا علماً»^(۱)

و آن بنده عالم و دارای رحمت (که حضرت خضر علیه السلام بود) کارهایی را انجام داد که ظاهرش با عقل سازگار نبود از جمله شکستن کشتی و کشتن کودکی بی گناه تا جایی که حضرت موسی علیه السلام با اینکه متعهد شده بود از او تا پایان چیزی نپرسد نتوانست تحمل کند و بعد از هر دفعه اعتراضش بلند شد.^(۲) آیا حضرت خضر کشتی را با بینه و شاهد سوراخ کرد؟ و بچه را با بینه کشت؟ آیا رفتار او همان رفتار حضرت داود و آل داود نیست؟

با اینکه حضرت خضر به صراحت قرآن دارای رحمت الهی بود ولی با این حال کشتی را می شکند و پسر بچه‌ای را می کشد و در پایان داستان علل کارهای خویش را برای موسی علیه السلام تشریح می کند و در آخر می گوید: «و مافعلته عن امری، من از پیش خود چنین نکردم (بلکه خواست و اراده الهی بود)»^(۳) در حقیقت حضرت خضر علیه السلام مجری فرمان خداست و بس. بنابراین شکستن و کشتن نیز می تواند مظهر رحمت الهی و به خواست او باشد و این امور برای کسانی که کنار مائده قرآن نشسته‌اند امری کاملاً واضح و روشن است و حتی از دید یک مؤمن، جهنم نیز مظهر رحمت رحمانی خداوند است و آنچه

۱- -سوره کهف، آیه ۶۵.

۲- -سوره کهف، آیات ۶۹ تا ۷۷.

۳- -سوره کهف، آیه ۸۲.

ص: ۲۸۷

مسلم است حضرت حجت- ارواحنا فاده- کمتر از حضرت خضر علیه السلام نیست علم و رحمت او بیشتر و بندگی او افضل. بلکه حضرت خضر و عیسی بن مریم علیهم السلام در خدمت او هستند ممکن است رفتار او با عقل امثال نویسنده جور در نیاید. این مشکل مربوط به آنان است که عقلشان کشش فهم این مسایل را ندارد.

ما چه می‌دانیم حضرت در چه شرایطی قیام می‌کند و چگونه حکم خدا و خواست او را پیاده می‌کند او به کار خود آگاهتر است او بنده صالح خداست به جز خواست الهی هیچ خواستی ندارد و هیچ کاری بدون اذن او انجام نمی‌دهد و ما را چه رسد که در کار او چون و چرا کنیم و به او ایراد گیریم و با عقل ناقص خود بخواهیم او و رفتارش را مورد نقد قرار دهیم. شاید به خاطر همین مسایل بوده که اهل بیت علیهم السلام فرمودند: حدیث آل محمد سخت است به عنوان نمونه به یک روایت اشاره می‌کنیم:

جابر از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر فرمود: «حدیث آل محمد سخت و سنگین است. به آن ایمان نمی‌آورد مگر فرشته مقرب (الهی) یا پیامبر مرسل یا بنده‌ای که خداوند دلش را برای ایمان آزموده است. پس آنچه از حدیث آل محمد صلی الله علیه و آله بر شما وارد شد و دلتان نسبت به آن آرامش داشت و آن را شناختید بپذیرید و آنچه از آنها بدتان آمد و آن را منکر شمردید پس آن را به خدا و به رسول و به عالم آل محمد ارجاع دهید که بی‌شک هلاک می‌شود کسی که توان فهمیدن حدیثی را نداشته باشد و بگوید: به

ص: ۲۸۸

خدا این نبود به خدا این نبود (والله ما كان هذا...)، (در نتیجه حدیث را منکر شود) و این انکار، همان کفر است.» (۱)

سخن محیی الدین عربی درباره حضرت قائم علیه السلام

نویسنده اگر قصد تخریب نداشت، به جای تمسخر نسبت به روایات وارده در کتب شیعه در نحوه برخورد حضرت مهدی علیه السلام درباره انحرافات و برخورد با شمشیر و قدرت با جور و ظلم و ستم و انتقام از دشمن خاندان پیامبر علیهم السلام به سخنان بعضی از بزرگان اهل سنت رجوع می‌کرد تا بفهمد این افکار و نظرات مختص به شیعه نیست بلکه بزرگانی از اهل تسنن نیز باورهایی چون شیعه دارند مرحوم فیض در وافی کلامی از صاحب فتوحات مکیه درباره حضرت قائم علیه السلام نقل می‌کند و چون پاسخ عمده شبهه‌های نویسنده در آن آمده است ما در پایان این بخش به نقل آن می‌پردازیم؛

صاحب فتوحات مکیه (محیی الدین عربی) می‌گوید:

«خداوند خلیفه‌ای دارد که قیام می‌کند در حالی که زمین از ستم و ظلم پر شده باشد پس آن را از قسط و عدل پر می‌کند و اگر تنها یک روز از زمین باقی مانده باشد خداوند آن روز را آنقدر طولانی می‌کند تا این خلیفه ولایت را به دست گیرد. خلیفه‌ای که از عترت

ص: ۲۸۹

رسول خدا صلی الله علیه و آله، از فرزندان فاطمه علیها السلام، هم نام رسول خدا صلی الله علیه و آله است. بین رکن و مقام با او بیعت می‌شود. شبیه رسول خدا صلی الله علیه و آله در خلقت است و خلق او نزدیک خلق رسول خدا صلی الله علیه و آله، زیرا هیچ کس در اخلاقش همچون رسول خدا نیست و او دارای پیشانی بلند و بینی زیباست. خوشبخت‌ترین مردم به واسطه او مردم کوفه هستند. بیت المال را به مساوات تقسیم می‌کند و در مردم به عدالت رفتار می‌کند و در قضایا حکم می‌کند. فردی می‌آید و به او می‌گوید: ای مهدی به من کمک کن، آن حضرت از مالی که در اختیارش است آنقدر به او می‌دهد که توان حملش را ندارد بر فترتی از دین قیام کند. خداوند به واسطه او تحولی ایجاد می‌کند که با قرآن نکرده است. فرد نادان بخیل ترسو (از برکت او) عالم‌ترین، با گذشت‌ترین و شجاع‌ترین مردم می‌گردد.

پیروزی جلو وی حرکت می‌کند ۵ یا ۷ یا ۹ (سال) زندگی می‌کند حرکت او پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله است و اشتباه نمی‌کند فرشته‌ای که دیده نمی‌شود او را تسدید و تقویت می‌کند. ناتوان را در حق کمک می‌کند و از میهمان پذیرایی می‌کند و بر سختی‌های روزگار کمک می‌کند. آنچه می‌گوید عمل می‌کند، می‌گوید آنچه می‌داند و می‌داند آنچه اتفاق می‌افتد. خداوند در یک شب امرش را اصلاح می‌کند شهر روم را با «الله اکبر» با ۷۰ هزار نفر از مسلمانان که از نسل اسحاق هستند فتح می‌کند. شاهد اتفاقات بزرگ است، ستم و اهلش را نابود می‌کند و روح را

ص: ۲۹۰

در اسلام می‌دمد و آن را بعد از ذلتش عزیز می‌گرداند و بعد از مرگش حیات می‌بخشد و با شمشیر مردم را به سمت خدا دعوت می‌کند، سپس هر کس امتناع کرد او را می‌کشد و هر کس با او نزاع کرد خوار می‌گردد. دین را آن گونه که برای رسول خدا آشکار بوده آشکار می‌سازد.

مذهب‌های مختلف را بر می‌دارد، سپس تنها دین ناب را باقی می‌گذارد، دشمنانش پیروان دانشمندی هستند که اهل اجتهاد هستند زیرا؛ آنان می‌بینند او (حضرت مهدی علیه السلام) بر خلاف مذهب امامان خویش رفتار می‌کند، پس از روی کراهت و از ترس شمشیر و قدرتش زیر فرمانش در می‌آیند و توده مسلمانان به خاطر آنچه در نزد اوست (از عدالت و ...) خوشحال می‌شوند بیشتر یاران خاص آن حضرت عارفان الهی از اهل حقایق و کشف و شهود و شناخت الهی هستند، آنان دعوتش را اقامه می‌کنند و او را کمک می‌کنند و وزیران اویند که بار مملکت را بر دوش می‌گیرند و او را بر انجام کارهایی که خداوند بر عهده‌اش نهاده است کمک می‌کنند. (۱) درباره‌ی نماز جمعه که نویسنده به شیعه نسبت می‌دهد که آنان نماز جمعه را تنها پشت سر امام معصوم علیه السلام صحیح می‌دانند و آنگاه مدعی می‌شود که اخیراً فتوایی منتشر شده که اقامه‌ی

۱- - وافی ج ۱، جزء اول، ص ۱۱۲ و ۱۱۳، باب وقایع نزد ظهور امام.

ص: ۲۹۱

نمازهای جمعه را تأیید می‌کند؛ سخنی است که رجوع به کتب فقهی بزرگان شیعه بطلان آن را ثابت می‌کند. عمده‌ی فقها در گذشته و حال فتوا به وجوب نماز جمعه به صورت تخییری یا تعیینی داده‌اند و مانع برپایی این فریضه دولتها و سلاطین جور و ستم بودند و لذا با بر طرف شدن این مانع در ایران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی این فریضه در سرتاسر این کشور به نحو مطلوب اقامه می‌شود.

فصل پایانی اهل سنت پیروان کدام سنت؟

اشاره

شاخص‌ترین ویژگی که اهل سنت در برابر تشیع بدان مباهات می‌کنند و بدین وسیله خود را شهره آفاق کرده‌اند این است که مدعی هستند تنها آنان پیروان و حامیان و حافظان سنت و روش پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله هستند و گویا دیگران از آن بهره‌ای ندارند و توده مردم از اهل تسنن این امر باورشان شده است که شیعیان نه تنها برتر از آنان نیستند بلکه قابل قیاس با اهل سنت نبوده و آنان بر همه برتر هستند حتی بعضی، کار را به جایی رسانده‌اند که شیعیان را تارک سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و مخالف آن و حتی مجوس و یهودی دانسته‌اند.

اگر کسی که با اهل تسنن و به خصوص متعصبین آنان و بالاخص با وهابیون برخورد کند کاملاً این امر برایش مشهود خواهد بود. ولی رجوع به تاریخ و آشنایی با رفتار و روش پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و خلفا به خصوص خلیفه دوم و بنی‌امیه واقعیت را به صورت دیگری نشان می‌دهد معلوم می‌شود که اهل تسنن قبل از اینکه اهل و پیرو و مجری سنت پیامبر اسلام باشند اهل سنت عمر بن خطاب و معاویه بن ابی سفیان و دیگران هستند و به عکس تنها اهل بیت علیهم السلام و پیروان راستین آنان بوده‌اند که اهل سنت پیامبر و حافظ و نگهبان و مفسر آن بوده‌اند.

موارد زیر سنت‌هایی است که از طرف خلیفه دوم در میان اهل

ص: ۲۹۴

سنت رایج است و او بوده که این نوآوریها و بدعتها را در اسلام گذاشته و اهل سنت مجری سنت‌های عمر بن خطاب و دیگران هستند؟

۱) برپایی نماز تراویح

کسانی که به مکه و مدینه مشرف می‌شوند می‌بینند در شبهای ماه مبارک رمضان ساعتها نماز جماعت برپاست این همان نماز تراویحی است که خلیفه دوم دستور به برپایی آن با جماعت داد.

ابن اثیر می‌نویسد: «او (عمر) اولین کسی بود که مردم را برای نماز تراویح در ماه مبارک رمضان به جماعت جمع کرد و نامه به شهرها نوشت و به آن دستور داد.» (۱) بعد از اینکه عمر چنین کاری کرد و امام جماعت را ابی بن کعب قرار داد. شبی به مسجد آمد و دید مردم نماز را به جماعت برگزار می‌کنند. عمر از آن لذت برد و بدان افتخار کرد و گفت: «نعم البدعة هذه»، «این چه بدعت خوبی است!!» (۲)

۲) گفتن چهار تکبیر در نماز میت

از جمله اموری که در حرمین شریفین مشهود است و روزانه بدون استثنا مشاهده می‌شود اقامه نماز میت است و اهل تسنن برخلاف

۱- - الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۵۹. نامگذاری به تراویح به این جهت است که بعد از هر چهار رکعت می‌نشینند و استراحت می‌کنند حاشیه کتاب اجتهاد در مقابل نص، ص ۲۵۵.

۲- - بخاری، کتاب الصوم فضل من قام رمضان.

ص: ۲۹۵

شیعه (که ۵ تکبیر برای نماز میت دارند) ۴ تکبیر برای نماز میت بیشتر ندارند، این چهار تکبیر نیز از سنتهای خلیفه دوم است. ابن اثیر در تاریخ خود می‌نویسد: «و او (عمر) ... اول کسی بود که مردم را در نماز جنازه (میت) بر ۴ تکبیر جمع کرد.» (۱)

احمد بن حنبل از طریقه یحیی بن عبدالله جابر روایت می‌کند که گفت: «پشت سر عیسی غلام حذیفه در مداین بر جنازه‌ای نماز گزاردم و او ۵ تکبیر گفت و سپس رو کرد به جانب ما و گفت: اشتباه نکردم و فراموش نکردم بلکه مانند آقا و ولی نعمتم حذیفه بن یمان عمل کردم که بر جنازه‌ای نماز گزاردم و ۵ تکبیر گفت، آنگاه نگاه به من کرد و گفت: فراموش نکردم و اشتباه ننمودم بلکه مانند پیغمبر تکبیر گفتم.» (۲)

۳) آوردن جمله «الصلوة خیر من النوم» در اذان صبح

هر کس اذان اهل تسنن را بشنود ملاحظه می‌کند که در آن جمله «حی علی خیر العمل» نیست و به جای آن در اذان صبح «الصلوة خیر من النوم» گفته می‌شود.

مالک بن انس در موطأ خود آورده است که؛ «مؤذن بامدادان نزد عمر بن خطاب آمد که او را برای نماز صبح ندا دهد ولی او را خواب یافت. پس صدا زد: «الصلوة خیر من النوم، نماز بهتر از

۱- - الکامل فی التاریخ ۳ / ۵۹.

۲- - مسند احمد ۵ / ۴۰۶.

ص: ۲۹۶

خواب است» عمر را از این گفته خوش آمده و فرمان داد که آن را در اذان صبح قرار دهند.»(۱)

۴) حذف جمله «حی‌علی خیرالعمل» از اذان

همانطور که ملاحظه می‌شود در هیچ یک از اذانه‌های اهل سنت جمله فوق گفته نمی‌شود.

ابوالقاسم کوفی متوفای (۳۵۲ هـ ق) درباره چیزهایی که عمر از اذان کاست یا به آن افزود، می‌نویسد:

«چنانکه از روایات وارد شده معلوم می‌شود جمله «حی‌علی خیرالعمل» در اذان عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است و

عمر این جمله را به این بهانه از اذان حذف نمود تا مردم تنها بر نماز تکیه نکنند و جهاد را رها نمایند و با این توجیه این فراز را از

اذان و اقامه حذف نمود و پیروانش نیز پذیرفتند و از او پیروی کردند.»(۲)

۵) سجده بر پشت نمازگزار!!

اشاره

از جمله اموری که گاهی در نماز اهل تسنن در مسجدالحرام و مسجد نبوی شریف دیده می‌شود سجده بر پشت نمازگزار است.

۱- - موطأ، باب ما جاء عن النداء فی الصلاة، ۱ / ۷۲

۲- - الاستغاثه ۱ / ۲۴ - ۲۳.

امّا ریشه تاریخی آن:

سیاربن معرور می گوید: روزی عمر بن خطاب برای ما خطبه خواند و ضمن آن گفت: «ای مردم این مسجد را پیامبر بنا فرموده است و همه انصار و مهاجران در ساختن آن همراهی کرده‌ایم، در این مسجد نماز بگزارید و اگر جایی برای سجده نیافتید بر پشت برادران مسلمان خود سجده کنید.»^(۱)

(۶) آهسته گفتن بسم‌الله در نماز و یا حذف آن

فخر رازی می نویسد: «شافعی نقل کرده است که معاویه به مدینه آمد و با مردم نماز گزارد. امّا «بسم‌الله ... نگفت ...» وی هم چنین می نویسد: حکومت بنی امیه در جلوگیری از بلند خواندن «بسم‌الله ...» مبالغه و زیاده‌روی می کردند، (این کار) تلاشی در جهت نابودسازی آثار علی علیه السلام بوده است.»^(۲)

(۷) جلوگیری از گریستن بر مردگان

یکی از مسائلی که در حرمین شریفین و بین اهل سنت مشاهده می شود جلوگیری از گریه و برخورد با کسانی است که به عزاداری و ماتم‌سرایی می پردازند با اینکه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در ماتم

۱- - فقه تطبیقی به نقل از دلائل النبوة ۲ / ۱۹۱.

۲- - تفسیر مفاتیح‌الغیب‌الکبیر ۱ / ۲۰۶-۲۰۴.

ص: ۲۹۸

فرزندش ابراهیم و شهادت عمویش حضرت حمزه سیدالشهدا علیه السلام گریه کرد، پس اساس مقابله با عزاداری و این سنت از کجاست؟

رأی خلیفه دوم این بود که نباید بر مردگان گریست هرچند وی مهم و بزرگ باشد. او گریه کننده را با عصا و سنگ میزد و خاک به روی او می‌پاشید و این کار را در زمان پیغمبر انجام می‌داد و در تمام دوران زندگی ادامه داد. احمد حنبل از ابن عباس روایت می‌کند که درباره مرگ رقیه و گریستن زنها، گفت: «عمر آنها را با تازیانه می‌زد...» (۱)

۸) برجسته ساختن قبور (به شکل کوهان شتر)

در قبرستان بقیع مشاهده می‌شود که برخلاف مناطق شیعه‌نشین قبور را برجسته به صورت کوهان شتر درست می‌کنند. امام غزالی و ماوردی دو تن از علمای اهل سنت می‌گویند: «مسطح بودن قبور مطابق شرع اسلام است ولی چون رافضه (شیعه) آن را شعار خود قرار داده (و قبور رابه صورت مسطح می‌سازند) ما از آن عدول کردیم و به صورت تسنیم (برجسته) درست می‌کنیم!!!» (۲)

در ضمن در صفحه‌ی ۲۱۲ مطلبی از بیهقی وابن قدامه در این رابطه ذکر کردیم.

۱- مسند احمد ۱/ ۳۳۵.

۲- الغدیر ۱۰/ ۲۰۹ و ۲۱۰.

ص: ۲۹۹

۹) انگشتر به دست چپ کردن

در میان اهل سنت امری که مرسوم است این که انگشتر را به دست چپ می‌کنند و از تختیم به یمین (انگشتر به دست راست کردن) که شیعه انجام می‌دهند خودداری می‌کنند. کدامیک سنت اسلامی است؟ و امر اهل سنت از کیست؟ زمخشری در کتاب ربیع‌الابرار می‌نویسد: «اول کسی که انگشتر را بر خلاف سنت (رسول خدا صلی الله علیه و آله) به دست چپ کرد معاویه بود!!» (۱)

۱۰) باز کردن عمامه و انداختن تحت الحنک از راست

یکی از اموری که در بین اهل سنت دیده می‌شود این است که عمامه را از سمت راست باز می‌کنند. حافظ عراقی در بیان کیفیت باز کردن تحت الحنک می‌گوید: «آیا باز کردن عمامه از سمت چپ آنطور که مرسوم (بین شیعیان) است یا از سمت راست به خاطر شرافت آن (کدامیک)؟ من روایتی که دلالت کند که به صورت معین باید از سمت راست انداخت (آنطور که اهل سنت انجام می‌دهند) ندیدیم مگر حدیث ضعیفی در نزد طبرانی و به فرض ثبوت چنین حدیثی شاید از جانب راست انداخته می‌شود سپس به سمت چپ آن را برگردانده می‌شود همانطور که بعضی آن را انجام می‌دهند، ولی چون (باز کردن از سمت چپ) شعار امامیه (شیعه) گردیده

ص: ۳۰۰

است بهتر است از آن اجتناب شود تا تشبیه به آنان صورت نگیرد.»(۱)

۱۱) تحریم متعه (ازدواج موقت)

از جمله اموری که شاخصه اهل سنت است و به تفقید آن شهرت دارند حرام شمردن متعه است. حال این حرمت از سنت کیست؟ ما در این باره در بحث (ازدواج موقت) به مقدار کافی سخن گفتیم و در اینجا فقط به ذکر یک جمله از جلال‌الدین سیوطی اکتفا می‌کنیم وی در اولیات عمر نقل می‌کند که «او (عمر بن خطاب) اولین کسی بود که متعه را حرام کرد.»(۲) موارد فوق از سنتهای مشهود در میان اهل سنت است که هیچ یک از آنان از سنت رسول خدا نیست و عمده آنها توسط عمر بن خطاب و معاویه بن ابی سفیان و برای مقابله با اهل بیت علیهم السلام و شیعه بدعت گذاری است و اهل سنت مجری سنتهایی است که خلیفه دوم و معاویه گذاشته‌اند و اگر این بدعتها که به اسم سنت در جوامع سنی مطرح است برداشته شود دیگر تمایزی بین شیعه و سنی نخواهد بود.

در واقع اهل سنت واقعی شیعیان هستند که اخذ به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام نموده‌اند و سنیان همان اهل سنت

۱- - الغدیر ۱۰ / ۲۱۰.

۲- - تاریخ الخلفاء، ص ۱۲۸.

ص: ۳۰۱

عمر بن خطاب و معاویه بن ابی سفیان هستند.

بنابراین معلوم می‌شود که راه حق یکی است و کسی که آن را نپوید به بیراهه می‌رود. راه حق، همان سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله است و بیراهه مسیر بدعتگذاران و پیروانشان است و نویسنده که در فصل آخر عنوان سر دوراهی را دارد مرتکب اشتباه دیگری شده است، زیرا یکی راه راست و دیگری بیراهه است و نویسنده راهی را که سنت رسول و اهل بیت او علیهم السلام بوده رها کرده و به بیراهه که طریق بدعتگذاران است قدم نهاده است «یضل من یشاء و یهدی من یشاء».

ترس از شمشیر قائم

آیا کسی شک دارد که نویسنده از همان ابتدایکی از پیروان دشمنان اهل بیت علیهم السلام بوده است و خود را به عنوان شیعه معرفی کرده است تا بتواند دیگران را فریب دهد؟ و آیا انسان مصداق دو حدیثی که نویسنده در اواخر فصل پایانی تحت عنوان «ترس از شمشیر قائم؟» ذکر می‌کند نمی‌یابد و یا خود نویسنده از شیعیان دروغین نیست؟ ما هم به همین دو روایت به نقل ایشان اشاره می‌کنیم تا معلوم شود سرانجام دروغ‌پردازانی چون نویسنده چگونه است؟

«زیرا تهمت‌ها و دروغ‌هایی که ساختند و به نام دین و اهل بیت به خورد مردم دادند خیلی زشت است» و به قول خود نویسنده «پیامدهای خطرناکی دارد.» (ص ۱۸۱)

ص: ۳۰۲

امام صادق علیه السلام به مفضل فرمود: «هر گاه قائم ما قیام کند از شیعیان دروغین شروع می‌کند و آنان را می‌کشد» و نیز آن حضرت فرمود:

خداوند سبحان هیچ آیه‌ای درباره‌ی منافقین نازل نفرمود جز آن که بر کسانی که خود را به شیعیان می‌چسبانند تطبیق می‌ورزد. آنچه در دو صفحه‌ی آخر کتاب مورد نقد آمده است چیزی شبیه به رمان و افسانه است که خلاف واقع بودن آن برای همه و به خصوص، مردم عراق واضح است.

ص: ۳۰۳

خاتمه:**سخنی با مترجم**

شما در اول مقدمه اشاره به دشمنان اسلام از جمله مشرکین و یهود و منافقین و نصاری و مجوس کردید که گفته‌اند «اسلام در برابر همه آنان پیروز شد» و این سخن درستی است. ما از شما این سؤال را داریم که پیامبر اسلام برای حفظ این دین مبین در برابر همه‌ی این دشمنان که به قول شما به دنبال وفات حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله بیش از هر زمان دیگری در معرض خطر قرار داشت و دشمنان داخلی و خارجی آن را تهدید می‌کردند چه تمهیدی فرموده و چه دستوری صادر نموده است؟

آیا می‌توان پذیرفت که آن حضرت هیچ کاری انجام نداد، و هیچ رهنمودی نداشت و مردم را بی‌سرپرست و بدون رهبر به حال خود رها کرده از دنیا رفت؟!؟

از شما می‌پرسیم، عقل، کدام یک را نقشه دشمن می‌داند؟ آنچه را که شما نوشتی و بیان کردی یعنی؛ محبت اهل بیت؟ یا آنچه در تاریخ آمده مبنی بر ایجاد اختلاف با تخلف از فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله حتی در زمان حیاتش با عدم شرکت در لشکر اسامه و نیاوردن قلم و دوات برای پیامبر و جلوگیری آن حضرت از نوشتار برای آینده امت اسلام و تصمیم‌گیری در سقیفه بنی ساعده در غیاب بزرگان صحابه چون سلمان و اباذر و حذیفه و عدم حضور

ص: ۳۰۴

حتی یک نفر از خاندان رسالت؟!

پس سؤال اصلی این است که چه کسی و چگونه و در کجا؟ آتش فتنه و اختلاف را برافروخت که هنوز دودش به چشم امت اسلامی می‌رود و نوشتار نویسنده نیز ذره‌ای است که از همان آتش در فضا پراکنده شده‌است. از شما می‌پرسیم آیا محبت به اهل بیت و فدائی آن بزرگواران بودن انتقام از پیامبر صلی الله علیه و آله محسوب می‌شود؟ یا خلافت را از پسرعمو و داماد و بهترین صحابی او گرفتن و ناهلان و نامحرمان را بر کرسی خلافت نشانیدن؟ زخم چرکین که شما در صفحه ۱۲ به آن اشاره کرده‌اید کدام است؟ دسیسه‌ها و تفرقه‌افکنی‌هایی که در سقیفه انجام شد یا حمایت از نزدیک‌ترین یار و خاندان و اهل بیت پیامبر؟ آیا شما نخوانده‌ای و نشنیده‌ای که ابن عباس گفت: «مصیبت و تمام مصیبت آن زمانی بود که نگذاشتند پیامبر برای آینده چیزی بنویسد.» آیا آن فردی که مانع شد کسی جز عمر بن خطاب بود (۱) که گفت:

«ان الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله» (۲) «این مرد (پیامبر صلی الله علیه و آله) هذیان می‌گوید کتاب خدا برای ما کافی است.»

حال زخم چرکین را محبت اهل بیت که مورد دستور قرآن است ایجاد کرده؟ یا ریاست طلبی کسانی که نویسنده‌ی کتاب آنان را

۱- صحیح بخاری، باب کتابه العلم ۱/۱۰۳.

۲- المراجعات، ص ۴۴.

ص: ۳۰۵

مرد شماره‌ی اول و دوم اسلام بعد از پیامبر معرفی می‌کند؟!

آقای مترجم، شما در صفحه ۱۳ رافضی را این گونه معنا کرده‌اید «من رفض آل البيت کسی اهل البيت را ترک کند.»

این معنا را شما از کجا به دست آورده‌اید؟

در کتاب لسان العرب (از ابن منظور مصری که سنی هم هست) آمده است که «الروافض: جنود ترکوا قائدهم و انصرفوا فکل طائفة منهم رافضه و النسبة الهيم رافضی».

رافضیها لشکریانی هستند که رهبرشان را رها کردند و منصرف شدند پس هر طائفه‌ای از آنان رافضی هستند. (۱) سپس

روافض رابه پیروان زید بن علی بن الحسین علیه السلام اطلاق می‌کند که پیمان را شکستند و او را رها کردند.

در مصباح المنیر نیز رافضه را دسته‌ای از شیعیان کوفه می‌دانند که زید بن علی علیه السلام را رها کردند

و می‌گوید: «پس این لقب درباره‌ی هر کس که در این مذهب (شیعه) غلو کرد و اجازه طعن در صحابه را داد استعمال شد». (۲) در

المنجد نیز آمده است: «رافضه فرقه‌ای از یاران شیعیان هستند و آنان کسانی هستند که رهبر خویش را در جنگ با غیر آن رها

کرده‌اند. (۳)

۱- - لسان العرب، ۶ / ۱۹۱.

۲- - مصباح المنیر، ص ۲۷۷.

۳- - المنجد، ص ۲۷۲.

ص: ۳۰۶

در مقدمه کتاب اصل الشیعه و اصولها آمده است:

«چون مردم به دین زمامداران خویش بودند و اسلام را متمثل در حکامشان و آنچه از احکام و عقاید و سنتهای منسوب پیامبر صلی الله علیه و آله پیام نهادند دیدند هر کس را که تابع حکام و فرمامداران بودند به اهل سنت و جماعت نامیدند و هر کس مخالف حکام بود و از امامان اهل بیت علیهم السلام پیروی کرد به رفض (ورافضی) نامیدند و حکومت‌ها در مرحله اول، امامان و پس شیعیان آنان را طرد کردند و به انواع تهمت‌ها متهم ساختند. و علمای شیعه، نسلی بعد از نسلی در مقابل آنان به معرفی تشیع پرداختند و فرق آنان را با سایر برادران مسلمان ذکر کردند.»^(۱) جالب توجه اینکه مترجم در ابتدا رافضی را کسی می‌داند که اهل بیت را ترک کند ولی در پایین صفحه، رافضی را کسی می‌داند که حتی یک نفر از صحابه را قبول نداشته باشد و چنین فردی از دیدگاه او رافضی است و می‌گوید: «اگر شیعه‌ای دیدیم که با اصحاب پیامبر رضوان الله علیهم اجمعین - یا حتی یک فرد آنان کینه داشته باشد ... رافضی است.»

نکته‌ی دیگر این که؛ مترجم در اینجا با استفاده از کلمه «حتی یک فرد آنان» در جمله «اگر سنی‌ای را دیدیم که با اهل بیت علیهم السلام یا حتی یک فرد از آنان کینه داشته باشد او سنی نیست» مغالطه‌ای

۱- اصل الشیعه و اصولها، ص ۱۳-۱۲.

ص: ۳۰۷

روشن انجام داده است تا همه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را تقدیس کند زیرا در آنجا نیز کلمه «حتی یک فرد آنان» را می‌آورد و می‌نویسد «و اگر شیعه‌ای را دیدیم که با اصحاب پیامبر - رضوان الله علیهم اجمعین - یا حتی یک فرد از آنان کینه داشته باشد او شیعه نیست» و حال آن که تفاوت فراوانی بین اهل بیت علیهم السلام و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله است زیرا گروه اول با دلالت آیه تطهیر معصوم هستند و به استناد آیه مودت، محبت آنان لازم است به خلاف گروه دوم که بعضی از آنان موجب آزار شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند همانطور که آیات سوره توبه بر آن دلالت دارد نظیر آیه اذن گرچه در میان آنان انسانهای مؤمن و پاک‌باخته نیز بوده‌اند.

شما در صفحه ۱۴ و ۱۵ دم از تحقیق زده‌اید و بیان کرده‌اید که باید تحقیق کنیم این سخنی است درست لکن چرا شما خود، این کار را نکردید؟ و صرفاً با دیدن این کتاب و خواندن آن از نویسنده‌اش تقلید کردید و عمده‌ی آنچه را ذکر کرده است نقل کردید هر چند منافی ایمان و عفت باشد؟ چرا شما در باب تحقیق می‌گویید: آیا ...

مستقیماً ترجمه قرآن نخوانیم و در آیات آن نیندیشیم؟

چرا ترجمه قرآن؟ از کجا قرآن را درست ترجمه کرده باشند؟

ترجمه‌ی قرآن که وحی نیست. خود قرآن وحی است. شما اطلاع کافی نسبت به ادبیات عرب و شأن نزول آیات و مطلق و متقید ناسخ و منسوخ قرآن پیدا کنید و آنگاه در خود آیات قرآنی تدبّر کنید و در روایات نیز عمیقانه، نه چون نویسنده‌ی کتاب، به

ص: ۳۰۸

بررسی و اجتهاد پردازید.

چرا شما درباره‌ی گفته‌های نویسنده تحقیق نکرده‌اید تا بدانید ایشان در آنچه ذکر کرده است امین نبوده است به عنوان نمونه در صفحه‌ی ۵۵ روایت را قیچی کرده، و آن را با آدرس غلط نقل نموده و برخلاف نظر امام صادق علیه السلام مطلب را ذکر کرده است که این کار یا از نویسنده صورت گرفته یا از شما، هر کدام باشد خیانت است و بازی با مردم و انسانهای آزادمش. گرچه روایت مذکور را طبق آدرس ارائه شده نیافتیم لکن آن را در جلد ۸، کافی پیدا کردیم، در ضمن، این حدیث در مدح و بیان فضایل شیعیان است و شما خلاف واقع نشان داده‌اید و ما به لطف خدا متن حدیث را در صفحه‌ی ۴۵ آوردیم تا «لیهلک من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة»^(۱).

واقعیت این است که مترجم خود شخصیتی بدتر از نویسنده است زیرا با مقایسه‌ی کتاب با متن عربی ملاحظه می‌شود که مترجم متوجه دروغها و رسواییهای مؤلف شده و دیده اگر آنها را ترجمه کند چهره‌ی نویسنده رسوا خواهد شد. ما در آخر خاتمه دو مورد از موارد متعدد آنها را جهت اطلاع خوانندگان عزیز ذکر می‌کنیم.

شما نوشته‌اید «که خوشبختانه در سالهای اخیر از بیماری تقلید مطلق کاسته شده ...» باید عرضه بداریم که در شیعه از اول باب اجتهاد باز

ص: ۳۰۹

بوده است و هرگز کسی از اجتهاد و ترک تقلید منع نشده است ولی در اهل سنت حق اجتهاد را فقط از آن ائمه اربعه خود می‌دانند آری این خوش خبری است که بسیاری از جوانان اهل تسنن دیگر تسلیم نظرات و اجتهادات اموات نیستند و دنبال حقایق هستند امیاد در میان شیعیان چیزی که اخیراً بیشتر مرسوم شده و تحت عنوان جنبش اصلاح طلبی است سوء استفاده از عدم آگاهی مردم و جوانان و القای شبهه است و این چیزی غیر از تقلید و تحقیق است. مترجم محترم؛ چرا از نویسنده تقلید کردی و ادعاهای خلاف واقع او را بررسی نکردی؟؟ وی در صفحه‌ی ۳ و ۵ مرحوم کاشف الغطا را سید معرفی می‌کند و شما نیز در صفحه‌ی ۲۹ در ترجمه آورده‌های «امام سید محمد حسین آل کاشف الغطاء» در حالی که غیر سید بودن او شهره‌ی آفاق است. او چه شاگردی برای مرحوم شیخ محمد کاشف الغطا و چه عالم حوزه‌ی نجفی است که این موضوع ساده را نداند!!

نکته دیگر اینکه؛ شما در صفحه ۱۴ نوشته‌اید که آنچه «مخالف قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد به هیچ عنوان قابل قبول نیست»، حال این سؤال از شما مطرح است آیا گفتار و رفتار خلیفه دوم همه مطابق قرآن است که متعه نکاح و حج را حرام اعلام کرده (۱) و درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «ان الرجل لیه جر ..» (۲) با این که خداوند

۱-/-/- کنز العمال ۱۶ / ۵۲۱

۲-/-/- صحیح بخاری ۱ / ۱۰۳ و

ص: ۳۱۰

می‌فرماید: «و ما ينطق عن الهوى ان هو الاوحى يوحى» (۱)

شما در نکته سوم محور وحدت را قرآن می‌دانید این محور همان است که ما به دنبال آن هستیم خود قرآن، محور وحدت را خدا و رسول معرفی می‌کند نه سیره صحابه پیامبر را که شما آن را نیز جزء محور وحدت و در کنار آن می‌دانید سیره صحابه با آن اختلافها که با هم دارند و با یکدیگر جنگها نموده‌اند و خون یکدیگر را میباح دانسته‌اند چگونه می‌تواند محور وحدت باشد آری قرآن و رسول خدا و اهل بیت و سیره آنان علیهم السلام می‌توانند محور وحدت باشند همان طور که حضرت زهرا علیها السلام می‌فرماید:

«و جعل ... امام تنا نظاماً للفرقه» و خداوند امامت ما را موجب حفظ نظام از تفرقه قرار داد. (۲) نکته‌ی چهارمی که مترجم به آن اشاره دارد و اصل سخن درست است اینکه باید قرآن محور باشد و از روایات جعلی و دروغین پرهیز شود و از مطلبی که از پیش تعیین شده باشد و توسط روایات جعلی و دروغین اساسش گذاشته شده است پرهیز شود و نباید آیات قرآن هر طوری که لازم بود قیچی شود و با تأویل و تفسیر خلاف واقع به آن چسبانیده شود این کار به قول ایشان بازی کردن با نصوص وحی حتی بازی با عقل انسانهای آزادمنش است سؤال این است چرا شما خود شیوه‌ی فوق را تعقیب نکردید و مطالب

۱- -سوره نجم، آیات ۳ و ۴.

۲- -خطبه حضرت زهرا س، فرهنگ سخنان حضرت زهرا س، ص ۱۰۲.

ص: ۳۱۱

بی‌اساس و بی‌سند را ذکر کرده‌اید شما در صفحه ۲۰ وقتی مسئله تهمت زدن به عایشه را ذکر می‌کنید و او را لقب صدیقه می‌دهید می‌گویید: «پیامبر - صلی الله علیه و آله - تا پنجاه روز با تمام اهل بیت اطهار و یاران جان‌نثارشان در انتظار وحی می‌نشستند نه تنها حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - که حضرت امیرالمؤمنین حضرت امام حسن و ... همه حضور داشتند و همه از این مصیبت بزرگ ناراحت بودند ... تا پنجاه روز بعد آیات معروف سوره نور نازل شد و از چهره دشمنان پیامبر - صلی الله علیه و آله - و دشمنان ام‌المؤمنین عایشه صدیقه - رضی الله عنها - پرده برداشت و خدای عالم‌الغیب بر عفت و طهارت حمیرای عقیقه مهر وحی گذاشت.»

شما این مطالب را از کجا آوردید!؟

اولاً؛ مسئله‌ی قطع نزول وحی مربوط به مکه بود آن هم بعد از سؤال از آن حضرت درباره‌ی اصحاب کهف و نزول سوره ضحی. ثانیاً؛ اصل داستان افک بنابر آنچه در دست ماست مربوط به نسبت ناروا به عایشه نیست بلکه نسبت ناروایی بود که عایشه به ماریه قبطیه مادر ابراهیم بن رسول الله داد و خداوند آیات معروف سوره نور را جهت طهارت مادر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل نمود.

استاد جعفر مرتضی، کتابی تحت عنوان «حدیث‌الافک» نوشته و از طریق بررسی آیات و روایات و تاریخ و نظرات صاحب نظرات ثابت کرده است که داستان افک هیچ ارتباطی به عایشه ندارد(۱).

۱- - حاکم نیشابوری در مستدرک و ذهبی در تلخیص به نقل از عایشه داستان آن را آورده‌اند، اجتهاد در مقابل نص، ص ۴۰۳.

ص: ۳۱۲

شما زیبا سخن می‌گویید ولی دیگران به آن عمل می‌کنند شما شعار بی‌دلیل سخن نگفتن و ... سر می‌دهید ولی خود شما پیش‌تاز این میدان هستید و بی‌دلیل سخن می‌گویید آیا کار شما همان بازی کردن با وحی و عقل مردم نیست. «و اذا رأیتهم تعجبک اجسامهم و ان یقولوا تسمع لقولهم...» (۱)

در نکته‌ی پنجم یک قاعده‌ی ثابت اسلامی را شما ذکر می‌کنید مبنی بر اینکه «هر اصل اعتقادی حتماً باید در قرآن با صراحت ثابت شده باشد و ناممکن است که چیزی جزو اصول اعتقادی باشد و اما در قرآن آشکارا نیامده باشد.»

اولاً؛ اصول اعتقادی آن اصولی هستند که به وسیله‌ی عقل اثبات شوند نه وحی مثل توحید، نبوت، معاد و ... گرچه این موارد در قرآن هم آمده باشد ولی طریقه اثبات آن عقل است نه وحی و قرآن، اول باید از طریق عقل خدا را اثبات کرد سپس کلام او را پذیرفت نه اینکه به وسیله کلام خدا بخواهیم خدا را ثابت کنیم.

ثانیاً؛ لازم نیست امری جزو اعتقادات باشد و بالصرحاً در قرآن آمده باشد بلکه همین اندازه که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بر وجود آن خبر دهد ما به آن عقیده پیدا می‌کنیم زیرا علم و یقین داریم که فرموده‌ی او مطابق با واقع است زیرا مطمئناً خیلی از امور در قرآن نیامده است ولی جزو عقاید مسلمانان است نظیر تعداد رکعات نماز

ص: ۳۱۳

یومیه و لزوم عقد برای ازدواج بلکه آیا اهل سنت که قایل به قدم قرآن هستند و آن را ضروری دین و جزو اعتقادات خود می‌شمارند و هر کس را که منکر آن شود مهدورالدم می‌دانند در قرآن آمده است؟

ثالثاً؛ عصمت و ولایت امام معصوم و اهل بیت علیهم السلام از خود قرآن استفاده می‌شود نظیر آیات ولایت و اولوالامر و آیه تطهیر و همچنین عقیده به مثل رجعت که نویسنده در آخر کتاب مورد حمله قرار داده در موارد متعدد قرآن آمده است از جمله: داستان اصحاب کهف و داستان گاو بنی اسرائیل و زنده کردن مرده به وسیله‌ی حضرت عیسی که دلالت بر صحت رجعت دارد.

رابعاً؛ خود شما اصولی را پذیرفته‌اید که در قرآن نیامده است و بر آن تصریحی نیست بلکه بر خلاف آن تصریح شده است و آن عدالت بلکه عصمت صحابه پیامبر است شما در موارد متعدد سیره و رفتار تمام صحابه را حجت می‌شمارید و صحابه را کسانی می‌دانید که به محضر پیامبر مشرف شده‌اند در حالی که در میان آنان یقیناً منافقین بودند و قرآن بر این امر تصریح دارد و صدها آیه در قرآن بر این سخن دلالت دارد نمونه آن بیش از نیمی از آیات سوره توبه است که در آتی به بعضی از آنها اشاره خواهد شد.

عقیده به عدالت همه‌ی آنان نتیجه‌ی همان روایاتی است که اغلب (به گفته‌ی شما) دستاورد دشمنان اسلام است تا بدین وسیله، مردم را از خاندان رسالت جدا و دیگران را مرجع و ملجأ مردم

ص: ۳۱۴

معرفی کنند.

خامساً؛ انکار بعضی از عقاید که شما اشاره کرده‌اید که اگر کسی معتقد نباشد و منکر باشد کافر نمی‌شود در صورتی است که جزو اصول عقاید اسلامی نباشد؛ نظیر، مسئله‌ی امامت گرچه موجب خروج از دین نمی‌شود ولی خروج از مذهب است و فرق است بین خروج از دین و خروج از مذهب.

سادساً؛ معمولاً جعل روایات که دستاورد دشمنان اسلام است برای تضعیف ولایت که حکومت نیز شاخه‌ای از آن است می‌باشد و معنی ندارد که دشمن بخواهد روایاتی را برای اثبات ولایت در اسلام جعل کند و بدین طریق موجب تقویت اصل اسلام و حکومت آن گردد، بلکه دشمن در صدد جعل روایت برای شکستن ولایت و حکومت اهل‌بیت بوده تا از این طریق اسلام را از طریق اصلی خود خارج کند.

در نکته ششم مترجم برای شناخت هر مذهب و مرامی راه را رجوع به کتب و مصادر اصلی آنان می‌داند بعد برای شناخت تشیع کتابهایی چون اصول کافی و نهج‌البلاغه و در تفسیر مجمع‌البیان را ذکر می‌کند در منابع اهل سنت ترجمه‌ی قرآن کریم، صحیح بخاری و صحیح مسلم و تفسیر ابن کثیر را معرفی می‌کند.

اولاً؛ چطور شد در منابع اهل سنت قرآن را ذکر کرد ولی در منابع شیعی قرآن را نیاورد.

ثانیاً؛ چرا ترجمه‌ی قرآن؟ ترجمه قرآن چگونه می‌تواند مصدر و

ص: ۳۱۵

مرجع باشد؟

ثالثاً؛ در مجموعه این کتاب شما از تفسیر مجمع‌البیان در معرفی شیعه چرا چیزی نیاریدید و از اصول کافی نیز مطلب تحریف شده آوردید بله از کتابهای فرعی شیعه مثل بحارالانوار روایاتی را متعدد متذکر شده‌اید که آنها نیز یا ضعیف است یا معارض با روایات دیگر که نیاز به اجتهاد و بررسی دارد.

رابعاً؛ شما کتاب خود را عصاره‌ای از معروف‌ترین کتب شیعه معرفی می‌کنید، شما بفرمایید که کتاب شما عصاره کدام کتاب معروف شیعه است؟

آیا ذکر چند روایت ضعیف آن هم به صورت قیچی شده، عصاره‌ی کتاب‌های معروف شیعه است در کدام کتب معروف شیعه ولایت و امامت و مهدویت و خمس انکار شده و به علمای شیعه توهین شده است که شما آن را عصاره کرده‌اید؟ و در مطلب سوم کتاب بیان کرده‌اید که اگر انسان سر و کارش با قرآن باشد و اهل بیت و اصحاب را دوست داشته باشد هیچ فرقی نمی‌کند که در مسائل فقهی پیرو هر مذهبی که دوست دارد باشد.

بعد متذکر می‌شوید که هیچ یک از پیامبران و صحابه‌ی جانباز و اهل بیت اطهار- رضوان الله علیهم اجمعین- ادعای علم غیب نداشتند و سپس به بیان آیاتی در نفی علم غیب می‌پردازید و بعد اشاره می‌کنید به این که اگر پیامبر علم غیب می‌دانست جلو شهادت عمومی خویش حضرت حمزه علیه السلام را می‌گرفت یا از تهمت به

ص: ۳۱۶

عایشه جلوگیری می‌کرد و یا اگر امام حسن علیه السلام غیب می‌دانست مسموم نمی‌شد و اگر امام حسین علیه السلام غیب می‌دانست چرا نفهمید که اهل کوفه منافقند و چرا تمام خانواده‌اش را به کربلا برد؟

باید به آقای مترجم گفته شود، گرچه این آیاتی که شما اشاره کردید نفی غیب می‌کند لکن اولاً؛ خود آن آیات نیز نیاز به بررسی دارد نه آن طور که شما یک اشاره کردید و رد شدید بعضی از آنها مربوط به مشرکین است نظیر آیه ۳۵ سوره نجم که قبلش می‌فریاید:

«افرأیت الذی تولى» آیا دیدی آن کس که پشت کرد (و حق را نپذیرفت) و ثانیاً؛ آیاتی دیگر نیز داریم که علم غیب را برای غیر خداوند اثبات می‌کند البته نه به آن معنا که خودش بالاصالة می‌داند بلکه به این معناست که خداوند این علم را به او عطا می‌کند نظیر آیه ۳۷ سوره جن که می‌فرماید: «عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارتضى من رسول...»، «خداوند عالم غیب است و احدی را بر غیب خود مطلع نمی‌سازد مگر رسولی که مورد رضایت خداوند باشد.» تردیدی نیست که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آن رسول است پس علم غیب دارد- در نتیجه نفی علم غیب بالاصالة می‌کند؛ یعنی، آن حضرت از پیش خود علم غیبی ندارد ولی اثبات علم غیب بالتبع می‌کند به این معنی که خداوند او را عالم به غیب ساخته است و آن چه می‌داند به اذن خداوند است و آن حضرت از غیب در موارد متعدد خبر داده است و در قرآن نمونه‌هایی از آنها

ص: ۳۱۷

آمده است از جمله غلبه روم بر ایران (غلبت الروم ...) (۱)، شکست کفار (قل للذین کفروا ستغلبون) (۲)، ابتر بودن عاص بن وائل و کثرت نسل پیامبر صلی الله علیه و آله (سوره کوثر)، کشته شدن عمار به دست گروه تجاوزگر (تقتل عماراً الفئه الباغیه) (۳)، تنها مردن ابوذر (رحم الله اباذر یمشی وحده و یموت وحده و یبعث وحده) (۴)، کوتاه بودن عمر حضرت زهرا علیها السلام (تو اولین کسی هستی که به من ملحق می شوی) (۵)، شهادت حضرت علی علیه السلام و شکافتن سر آن حضرت در غزوه خندق، اخبار به شهادت حسین بن علی علیه السلام (۶)، خبر به خروج بعضی از همسران خود که سگان منطقه حوآب بر آنان پارس خواهد کرد و فرمود: در راست و چپ آن زن افرادی بسیاری کشته می شوند که همگی در آتش خواهند بود (۷)

(و آن فرد کسی جز عایشه ام المؤمنین نبود و آن حضرت نهی کردن آنان را از خروج و حتی قبل از جنگ احد از طریق خوابی که دید نسبت به شهادت عمویش خبردار شد و یا خبر دادن به اینکه پاره

- ۱- - سوره روم، آیه ۱.
- ۲- - سوره آل عمران، آیه ۱۲.
- ۳- - بحار ۲۲ / ۳۲۶.
- ۴- - المغازی ۲ / ۱۰۰۱.
- ۵- - نهج الحیاء، ص ۱۷۵.
- ۶- - احقاق الحق ۱۱ / ۴۳۹ تا ۴۱۵.
- ۷- - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲ / ۴۷۷.

ص: ۳۱۸

تن آن حضرت در خراسان دفن خواهد شد و صدها مورد دیگر که نشان دهنده اثبات علم غیب برای پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشینان واقعی او علیهم السلام است و تاریخ اسلام مملو از اخبارهای اهل بیت علیهم السلام نسبت به حوادث برای خود و شیعیان و جهان اسلام است بنابراین اگر اهل بیت علیهم السلام و در رأس آنان وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله از خود نفی علم غیب می‌کنند آن را بالاصالة از خود نفی می‌کنند نه اینکه حتی با تعلیم الهی باز از آن بی‌خبر هستند اگر پیامبر شهر علم باشد و خداوند او را رسول مورد پسند خود قرار داده طبق آیه سوره جن به آن حضرت علم غیب را عطا فرمود و او نیز آن را به علی علیه السلام که دروازه آن شهر است داده است. (۱) علی علیه السلام می‌فرماید: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در بیماریش هزار باب علم به صورت راز به من آموخت که از هر باب هزار باب دیگر از علوم باز می‌شود» (۲) این سخن را آن حضرت بعد از اخبار از آینده فرمود.

بنابراین علم غیب پیامبر و اهل بیت علیهم السلام تبعی و غیر اصلی است و بدون اذن الهی هیچ اطلاع و علمی نسبت به غیب ندارند. اما پاسخ این سؤال که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام (برای جلوگیری از دشمن و شهادت خویش و شناخت منافقین و غیره) از آن استفاده نکردند؟ این است که علم غیب تکلیف آور نیست بلکه آنچه تکلیف می‌آورد علم عادی و ظاهری است اگر علم غیب تکلیف آور بود باید خود خداوند که عالم‌الغیب است برای جلوگیری از افراد گناهکار از آن استفاده کند و جلو گناه و فساد آنان را بگیرد و نگذارد آدم بکشند- مانع ابوسفیان و ابولهب شود

۱- - مرحوم علامه امینی، تنها در ج ۶ الغدیر از ۱۴۳ کتاب اهل سنت روایت فوق را نقل می‌کند.

۲- - بحار ۲۶ / ۶۵.

ص: ۳۱۹

که به پیامبر توهین کنند و یا جلو قاتل حضرت حمزه را بگیرد تا او را نکشد و جلو ابن ملجم را بگیرد تا علی علیه السلام کشته نشود بلکه اصلاً جلو تمام گناهکاران را بگیرد و یا به طور کلی آنان را خلق نکنند تا فساد نکنند و نتیجه‌ی این سخن همان برداشته شدن اختیار از انسان و مجبوربودن او در انجام کارها و نفی تکامل اختیاری انسان است.

سر استفاده نکردن پیامبر و امامان علیهم السلام از علم غیب آن است که آنان بندگان حضرت حق هستند و افتخارشان نیز به همان عبودیت است هرچه خداوند بخواهد انجام می‌دهند و بدون اذن او هیچ کاری انجام نمی‌دهند «عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامرہ یعملون» (۱) بندگان گرامی خدایند که در سخن براو پیشی نمی‌گیرند و تنها فرمان او را اجرا می‌کنند. و خداوند خواست تا آنان به این طریق به شهادت برسند و آنان پذیرفته‌اند.

شاهد این سخن آن است که وقتی در سفر کربلا جلو حضرت امام حسین علیه السلام را گرفتند و او را از رفتن به کوفه منع نمودند و از بی‌وفایی مردم کوفه سخن گفتند، حضرت فرمود: که پیامبر به من فرموده «ان الله قد شاء ان یراک قتیلًا» خدا خواسته است تو را کشته ببیند (۲) و وقتی او را از همراه بردن زن و فرزند نهی کردند فرمود: «خداوند خواسته است آنان نیز به اسارت برده شوند».

۱- - سوره انبیاء، آیه ۲۷-۲۶.

۲- - لهوف سیدبن طاووس، ص ۶۵.

ص: ۳۲۰

بنابراین داشتن علم غیب از آن خداست و به هر کس بخواهد می‌دهد کما این که قدرت و شفاعت نیز از آن اوست و به هر کس که بخواهد می‌دهد. و خداوند خواسته است به رسولش و جانشینان واقعی او این علم را عنایت فرماید: «ام یحسدون الناس علی ما اتاهم الله من فضله»، «اما حسادت می‌ورزند هر آنچه خداوند از فضل خویش به آنان داده است.» (۱) دلیل این حسادت و رد کردن علم غیب و علم لدنی به خاطر آنست که خلفای غاصب، این ویژگی را نداشتند، بنابراین در مثل این موارد هیچ یک از شیعیان، صفت خدا را به غیر خدا نسبت نداده است حال اگر نویسنده یا مترجم نتواند بین داشتن چیزی بالاستقلال و بالتبع تشخیص دهد این مشکل اوست نه اینکه دیگران را متهم به نامسلمانی بکند همین طور در حاجت خواستن از پیامبر و اولیای الهی علیهم السلام وقتی مؤمنی به عنوان وسیله آن را بداند تا به وسیله آنان حاجت خود را از خدا بخواهد یا از آنان بخواهد تا از خداوند بخواهند حاجت او را برآورده کند باز عین توحید است و منافاتی با توحید ندارد بلکه خداوند به آن فرمان داده است نظیر آیه ۳۵ سوره مائده که می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیله» و سوره نساء، آیه ۶۴ که می‌فرماید:

«و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله و استغفرلهم الرسول

ص: ۳۲۱

لوجدوا الله تواباً رحیماً» در این آیه کسانی که پیامبر را وسیله آمرزش خدا قرار نمی‌دهند نکوهش می‌کند. شما در صفحه ۲۳ می‌گویید که هدف ما این است که ما مسلمانان با یکدیگر خوب باشیم و در صفحه ۲۲ شما از دشمن و کینه و توهین و شرک و دروغ و نفاق و خرافات و سنت‌زدایی ابراز انزجار کرده‌اید و از محبت و توحید و صداقت سخن گفته‌اید اگر راست می‌گویید پس چرا مقدمه‌ی شما پر از دروغ و نفاق و خرافات و سنت‌زدائی است خود شما که معلوم نیست چه هدفی در سر دارید عبارتهایی را می‌آورید که نشان می‌دهد که یکی از سنّی‌های متعصب هستید چرا خود را شیعه معرفی می‌کنید آیا قصد فریب دیگران را ندارید؟ به نظر می‌رسد تنها چیزی که در این نوشتار کمتر پیدا می‌شود صداقت و محبت است و چیزی که زیاد به چشم می‌خورد، توهین و سنت‌زدایی و طرح خرافات و دروغ و تفرقه‌افکنی و ... است.

در صفحه ۲۳ با ذکر آیه ۶۲ و ۶۳ سوره‌ی یونس از اولیای الهی دم می‌زنی و صفات آنان را ایمان و تقوی ذکر می‌کنی، آیا آنان که در نبوت پیامبر شک کردند (خلیفه دوم در صلح حدیبیه به پیامبر عرض کرد: آیا تو پیغمبر بر حق خدا نیستی؟) (۱) و آنان که فرمان او را نادیده گرفته و از حضور در لشکر اسامه تخلف کردند و

۱-- صحیح بخاری در آخر کتاب شروط ۱۸۷/۲ و ...

ص: ۳۲۲

وصیت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را نادیده گرفتند و فاطمه زهرا علیها السلام که پاره تن آن حضرت بود آزرده و آن همسران پیامبر که به صراحت قرآن در سوره تحریم علیه آن حضرت توطئه کردند باز از اولیای الهی بودند؟

ابوبکر که عمر بن خطاب را به درب خانه حضرت زهرا فرستاد و درب خانه‌اش را به آتش کشید (۱) و به دستور او محسنش کشته شد (۲) با ولی خدا دشمنی نکردند؟ و آیا عایشه و معاویه که بر ضد علی علیه السلام جنگ جمل وصفین را به پا کردند با ولی خدا دشمنی نکردند؟ اگر کردند پس آنان اعلان جنگ با خدا کردند نه کسانی که از افعال خلاف آنان ابراز تنفر و انزجار بکنند.

ی؛ در میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسانی بودند که از جان و مال خود در راه اسلام گذشتند نظیر مصعب بن عمیر و عبدالله بن رواحه و اباذر و سلمان، حدیفه و نیز کسانی بودند که بعداً به آنان پیوستند و از تابعینی بودند که مصداق آیه شریفه «والذین جاؤوا من بعدهم یقولون ربنا...» نظیر حجر بن عدی، رشید هجری، میثم تمار و

شما در صفحه ۲۴، آیه ۱۴۰ سوره بقره را ذکر می‌کنید که می‌فرماید: «تلك امه قد خلت لها ما کسبت...» آنان امتی بودند که زمان آنها سپری شد برای آنان است آنچه به دست آوردند و برای

۱- الامامة و السياسة، ص ۱۲.

۲- علی بن ابی طالب از عبدالفتاح عبدالمقصود، ۴/ ۲۷۷-۲۷۶

ص: ۳۲۳

شماست آنچه انجام می‌دهید و به دست می‌آورید و نسبت به کار آنان شما بازخواست نمی‌شوید. اولاً؛ این آیه مربوط به اهل کتاب و یهود و نصاری است که با آنان می‌گوید که شما کاری به این نداشته باشید که دیگران در گذشته چگونه بوده‌اند ببینید الان شما چه وظیفه‌ای دارید؟ ثانیاً؛ ما که می‌خواهیم اسلام را بگیریم آیا باید بررسی کنیم تا بدانیم اسلام ناب دست چه کسانی بوده است یا نه و آیا آنان که مدعیان نگهبانی اسلام واقعی هستند باید مورد بررسی قرار گیرند یا نه؟- اگر جواب منفی است پس شما چرا علم رجال دارید و درباره‌ی شخصیت‌ها بررسی می‌کنید؟ و اصلاً چطور در صفحه ۱۴ اینقدر دم از تحقیق می‌زنید؟! ثالثاً؛ چرا این جمله را به نویسنده نگفتید تا این قدر درباره زراره و ابوبصیر و علمای شیعه مثل شیخ طوسی و ... بدگویی نکنند؟

چند نکته دیگر درباره مترجم

هرچند می‌خواستیم سخن را به پایان ببریم ولی ذکر چند نکته دیگر به نظر لازم است:
 (۱) در صفحه ۲۴، کتاب مورد بحث را در واقع اولین کتاب در موضوع خود می‌داند که تاکنون نوشته شده و مهم‌ترین خصوصیت آن را این می‌داند «که خواننده خود را در مقابل دانشمند بزرگ و محقق

ص: ۳۲۴

توانایی می‌یابد که از خودش حرف نمی‌زند بلکه مطالبش را با سند مطرح می‌کند و خواننده را در برابر حقایق غیرقابل انکاری قرار می‌دهد که مجبور است یا قبول کند و یا به سراغ منابع برود.»

به نظر می‌رسد مترجم تا به حال اهل مطالعه نبوده است و این اولین و شاید آخرین کتابی بوده است که مطالعه کرده است و از آن لذت برده است و گرنه تا به حال صدها جلد کتاب ریشه‌دار در این موضوعات نوشته شده و مطالب غیرقابل انکار و مستند وجود دارد آیا مترجم تا به حال به کتابهایی چون الغدیر علامه امینی و مراجعات میرسید شرف‌الدین و کشف‌الاسرار امام خمینی - قدس سره - مراجعه کرده و یا اصلاً آنها را دیده است تا ببیند و بداند چگونه آنچه مترجم آنها را چون وحی پذیرفته مطالب بی‌اساس است؟ و این خصوصیت مترجم است که به خاطر ضعف اطلاعات، خود را در برابر دانشمند بزرگ و محقق توانایی یافته است و گرنه کتاب حاضر از سست‌ترین کتابهاست که به استناد روایات ضعیف و اقوال اختلافی و سفسطه و توهینهای مکرر خواسته است بنیان مذهبی که بر پایه عقل و وحی از زمان صاحب شریعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بنا شده متزلزل سازد.

(۲) در صفحه ۲۵ اشاره به مواردی دارد از جمله: حذف «بخشهایی از کتاب که مترجم آن را با ذوق خوانندگان سازگار ندانسته و به وحدت مسلمین کمک نمی‌کرده» و دیگر آوردن جملات «واقعاً زننده و خلاف ادب و چه بسا منافی ایمان و وجدان اما مترجم از ترجمه آن ناگزیر بوده

ص: ۳۲۵

است.»

در اینجا سؤالاتی از مترجم مطرح است؛ سؤال اول این است؛ این چه وحدتی است که با مطالب خلاف عفت و ادب و منافی ایمان سازگار است؟ سؤال دوم اینکه؛ شما در صفحه ۲۴، این کتاب را در موضوع خود بی نظیر، محکم و مستقل معرفی می کنید، حال چه شده که در صفحه‌ی مقابل اعتراف می کنید که در کتابی که شما به ترجمه آن اقدام کرده‌اید مطالب «واقعاً زننده، خلاف ادب و چه بسا منافی ایمان و وجدان است.» و مسؤولیت آن را بر عهده نویسنده می گذارید؟ اگر در این کتاب مطالب، واقعاً زننده و خلاف ادب و منافی با ایمان و وجدان است - که هست - و شما بسیاری از آنها را حذف کرده‌اید خوب بود شما دیگر در جرم نویسنده شریک نمی شدید و چنین کتابی را اصلاً ترجمه نمی کردید یا لااقل مطالب خلاف عفت و ادب آن را مثل بقیه حذف می کردید؟ آیا آنچه شما را وادار به ترجمه‌ی این کتاب کرده است هم هدف بودن شما و نویسنده نیست؟ که در لطمه زدن به علماء شیعه به هر قیمتی که ممکن باشد دست زده‌اید.

سؤال سوم: آیا توهین به حضرت بقیه‌الله ارواحنا فداه و او را یک موجود خرافی دانستن و توهین به نواب خاص گرانقدر آن حضرت و علمای بزرگ شیعه و متهم نمودن آنان به شهوترانی و حیف و میل کردن خمس و وجوهات شرعیه وحدت آور است و مطابق ذوق خوانندگان است!!؟

ص: ۳۲۶

۳) در صفحه ۴۶ آمده که مؤلف کتاب به خاطر شرایط زمان اسم اصلی خود را نیاورده است و اسم روی جلد کتاب مستعار است و در پایان، نویسنده نیز در مقدمه می‌نویسد: «بعید نمی‌دانم که قربانی شوم، البته بنده هیچ واهمه‌ای ندارم برای من همین افتخار کافی است که برادران و خواهرانم را نصیحت کنم...».

چرا شما که تقیه را حرام می‌دانید و آن را نفاق می‌شمارید اینجا از ذکر نام خود خودداری می‌کنید آیا خود این نفاق نیست؟! خوب بود مترجم نویسنده را معرفی می‌کرد تا دیگران بتوانند به اصطلاح از وجود پربرکتش استفاده کنند. اگر او واهمه‌ای ندارد و راست می‌گوید پس چرا از ذکر نام خود امتناع می‌ورزد؟!

در ضمن اگر چنین فردی در نجف بود علمای حوزه‌ی نجف او را می‌شناختند به خصوص که گمان می‌کند پیرمرد است و بیش از ۵۰ سال است که اجازه‌ی اجتهاد گرفته و سرشناس و اهل کربلاست همچنین دو دوست وی (موسی موسوی و احمد کاتب) خود را معرفی کردند و هیچ مورد تعرض قرار نگرفته‌اند او (چنین فردی با این خصوصیات اگر وجود خارجی می‌داشت) نیز می‌توانست خود را معرفی کند. واقعیت این است که مترجم با حذف موارد زیادی از کتاب سعی در مخفی کردن چهره واقعی خود و مؤلف نموده است تا با اغفال خوانندگان به اهداف مورد نظر خود برسند.

به عنوان نمونه در صفحه ۹۲-۹۱ کتاب مطلبی را نویسنده به حضرت امام خمینی قدس سره نسبت می‌دهد که هیچ عاقلی در جهان

ص: ۳۲۷

ولو با شناخت ضعیف از امام خمینی آن را باور نمی‌کند و عقده‌گشایی و خوش‌خدمتی نویسنده را به دشمنان اسلام تصدیق می‌کند. ولی مترجم از ترجمه آن خودداری نموده است، او می‌نویسد: «بعد از یک ماه و نیم یا بیشتر از بازگشت امام از پاریس به طهران بود که به دیدارش رفتم پس استقبال گرمی از من کرد و در آن دیدار من با او تنها بودم در آن جلسه خصوصی امام به من گفت:

سیدحسین الآن زمان اجرای سفارش امامان- علیهم السلام- فرا رسیده است به زودی ما خون ناصبها را خواهیم ریخت و فرزندان آنان را خواهیم کشت و زنانشان را به اسارت خواهیم گرفت و حتی یک نفر از آنان را رها نخواهیم کرد و به زودی همه اموالشان را برای شیعیان خواهیم گرفت و به زودی مکه و مدینه را از روی زمین محو خواهیم کرد زیرا این دو شهر جایگاه وهابیون شده است و باید سرزمین کربلا، ارض مقدس خدا و قبله نماز مردم گردد و به زودی خواست ائمه- علیهم السلام- را محقق خواهیم ساخت.

و دولتی که ما جهت برپایی آن سالیان متمادی کوشش کرده‌ایم جهت اقامه همین سفارش بوده است و تنها اجرای آن باقی مانده است!!»

خوانندگان عزیز خود درباره نویسنده و مترجم و اهدافشان و اتهام به امام قضاوت کنند!!

همچنین در صفحه‌ی ۱۰۴ می‌نویسد: «من در دیدارم از هند سید دلدار علی را ملاقات کردم او یک نسخه از کتابش را به نام (اساس الاصول) را به من هدیه داد...» درحالی که سید دلدار علی حدود ۲۰۰ سال است که از دنیا رفته و مرحوم آقا بزرگ تهرانی ذکر می‌کند که

ص: ۳۲۸

نامبرده در سال ۱۲۳۵ ق. وفات یافته است (۱). حتماً نویسنده از اولیای الهی است و قرنهای متمادی عمر کرده تا منجی انسانهای آزادمنش و حق جو در این دوران باشد حال چطور شد این انسان چندصدساله خود را ۹۰ ساله و از شاگردان مرحوم کاشف الغطا معرفی کند؟! می‌گویند دروغگو کم حافظه است.

لازم به ذکر است که مورد فوق یک نمونه از موارد متعدد حذف شده در کتاب است که مترجم جهت اغفال خواننده و اخفای شخصیت خود و نویسنده اقدام نموده است. همچنین نویسنده در موارد متعدد به مراجع و آیات عظام گذشته و حال همچون حضرات آیات مرحوم سید شرف الدین، کاشف الغطا، سیستانی، صافی و ... اتهام زده است و مترجم از ترجمه‌ی آن خودداری نموده است.

ما اگر در آنچه‌اینان و برخی از افراد سنی مذهب کم اطلاع و غیر منصف براهل تشیع اشکال وارد کرده‌اند دقت کنیم در می‌یابیم که همه دلیلهایشان بر گرفته از امور ذیل است:

(۱) تمسک به روایات ساختگی و دروغ که به اهل بیت علیهم السلام نسبت داده‌اند.

(۲) تمسک به اقوال ساختگی و دروغ که به علمای شیعه نسبت داده‌اند.

ص: ۳۲۹

(۳) تمسک به روایات تحریف شده.

(۴) تمسک به روایات بریده شده.

(۵) تمسک به اقوال و فتاوی نادر و کم یاب.

(۶) تمسک به روایات بعد از تغییر در محتوای آن.

(۷) تمسک به اعمال مردم عادی شیعه.

(۸) تمسک به روایات ضعیف.

(۹) تمسک به داستانهای ساختگی.

(۱۰) تمسک به مقدمات فاسد مثل این که علی علیه السلام وزیر ابوبکر و عمر بود.

(۱۱) تمسک به گفتار اهل سنت بر ضد شیعه.

وقتی مشی کسی در استدلال این گونه باشد چگونه می توان بر او اعتماد کرد؟ اگر کسی بخواهد شیعه را بشناسد باید در هر موضوعی با دیدانصاف به منابع مربوطه مراجعه کند. در عقاید به مثل: عقاید امامیه از مرحوم مظفر و مقدمهای برجهان بینی شهید مطهری و در حدیث به مثل: کافی و تهذیب و وسائل الشیعه و وافى و در فقه به مثل: مقنعه و شرائع الاسلام و عروۃ الوثقی و تحریر الوسیله و در فقه استدلالی به مثل: جواهر الکلام یا مستمسک العروۃ الوثقی و در اصول فقه به مثل رسائل شیخ انصاری و کفایة الاصول و در تفسیر به مثل: مجمع البیان و المیزان و در علم رجال مثل: معجم رجال الحدیث و در مسایل اختلافی با اهل سنت به مثل: الغدیر و المراجعات مراجعه کند. گرچه این کتابها از اشتباه

ص: ۳۳۰

مبزی نیستند ولی از کتابهای خوب در این زمینه هستند.

در پایان توصیه‌ی ما به همه‌ی مسلمانان از تمام فرق اسلامی، اتحاد بر محور خدا و رسول او صلی الله علیه و آله و میراث پربار آن حضرت، قرآن و عترت طاهره علیهم السلام است که در این صورت می‌توانیم تعصب‌های بی‌جا را کنار زنیم و به سعادت دو دنیا برسیم به امید اتحاد همه‌ی ملل اسلامی بر محور خدا و رسول صلی الله علیه و آله و میراث پربار آن حضرت و ایجاد صفا و صمیمیت به جای بغض و کینه و دروغ و نفاق. به امید روزی که نویسندگان، قلم و بیان خود را در راه اعتلای کلمه‌ی توحید و مقابله با دشمنان اسلام و بدعت‌گذاران به کار گیرند تا زمینه را برای حکومت جهانی اسلامی به رهبری حضرت بقیة الله الاعظم - ارواحنا له الفداء - فراهم سازند.

انشاء الله والحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

ص: ۳۳۴

فهرست منابع

- الاتقان، عبد الرحمن السيوطي، الطبعة الثانية ۱۳۶۷ هـ. ش، منشورات رضى -/ بيدار.
- آلاء الرحمن، السيد عبد الاعلى السبزواري، مؤسسه اهل البيت بيروت ۱۴۰۹ هـ. ق.
- اقتضاء الصراط المستقيم، بن تيميه، تحقيق محمد حامد الفقى، مصر.
- الاصابة فى تمييز الصحابه، بن حجر العسقلانى، تحقيق معوض وعبدالموجود، دارالكتب العلميه بيروت ۱۴۱۵ هـ.
- اسد الغابه، بن الاثير، تحقيق على محمد معوض و عادل احمد عبد الموجود دارالكتب العلميه بيروت.
- الارشاد، محمد بن النعمان العكبرى البغدادي المقلب بالشيخ المفيد، منشورات مكتبة بصيرتى.
- الاستبصار، شيخ الطائفة ابى جعفر محمد بن الحسن الطوسى، دار صعب دارالتعارف، بيروت. و تحقيق السيد حسن الخراسان، دار الاضواء بيروت ۱۴۰۶ هـ.
- الاستغاثه، ابو القاسم الكوفى.
- اهل سنت واقعى، دكتور محمد تيجانى سماوى، بنياد معارف اسلامى، چاپ پنجم، ۱۳۷۶ هـ. ش.
- الانوار النعمانية، السيد نعمه الله الموسوى الجزائرى، تيريز بازار مسجد جامع، مطبعه: شركت چاپ.
- انقلاب مهدى و پندارها، ترجمه سيد احمد علم الهدى، انتشارات ياسر.
- احقاق الحق، القاصى السيد نورالله الحسينى المرعشى، از انتشارات كتابفروشى اسلاميه، ۱۳۹۳ هـ. ق.
- اختيار المعرفة الرجال (رجال كشي) شيخ محمد حسن طوسى، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، قم ۱۴۰۴ هـ.
- اصل الشيعة و اصولها، الشيخ محمد حسين آل كاشف الغطاء، مكتب الثقافة الاسلاميه، قم.
- اجتهاد مقابل نص، ترجمه على دوانى، ناشر كتابخانه بزرگ اسلامى، ۱۳۹۶ هـ. ق، چاپ دوم.
- الامامة و السياسة، ابى محمد عبدالله بن مسلم ابن قتيبة الدينورى، منشورات الرضى، قم، ۱۳۶۳ هـ. ش.
- الاجتجاج، ابى منصور احمد بن على بن ابى طالب الطبرسى، منشورات دارالنعمان قم، ۱۳۸۶ هـ. ق.
- بحار الانوار، الشيخ محمد باقر المجلسى، مؤسسه الوفاء، بيروت، الطبعة الثانية ۱۴۰۳ هـ. ق.
- البداية و النهاية، بن كثير الدمشقى، تحقيق د. احمد ابو ملحم و جماعة، دارالكتب العلميه بيروت ۱۴۰۵ هـ.
- بداية المجتهد و نهاية المقصد، بن رشد القرطبى، تحقيق عبد الحميد طعمه حلبى، دار المعرفة بيروت ۱۴۱۸.
- تفسير المراغى، احمد مصطفى المراغى، داراحياء التراث العربى، بيروت، الطبعة الثانية ۱۹۸۵-م.
- تفسير قرطبى، ابى عبدالله محمد بن احمد الانصارى القرطبى، دارالثقافة، بيروت.
- تفسير روح المعانى، العلامة الالوسى البغدادي، دار احياء التراث العربى، بيروت.
- تفسير الذر المنثور، الشيخ جلال الدين عبدالرحمن السيوطى، منشورات مكتبة آية الله المرعشى النجفى، قم، ۱۴۰۴ هـ. ق.

ص: ۳۳۶

- تفسیر برهان، السید هاشم‌الحسینی البحرانی، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم.
- تفسیر قمی، لابی الحسن علی بن ابراهیم القمی، مؤسسه دارالکتاب للطباعة و النشر، قم (مطبعة النجف) ۱۳۸۷. ه. ق.
- تفسیر القرآن العظیم (تفسیر بن کثیر)، اسماعیل بن کثیر الدمشقی دار الفکر، بیروت ۱۴۰۱. ه.
- تفسیر قرطبی (الجامع لاحکام القرآن)، محمد احمد قرطبی، دار الشعب القاہرہ ۱۳۷۲. ه.
- تفسیر روح البیان، شیخ اسماعیل حقی البروسوی، مطبعة عثمانیة، ۱۳۳۰، مکتب الجعفری التبریزی، شارع بوذرجمهری، طهران.
- التفسیر الکبیر مفاتیح الغیب، الفخر الرازی، الطبعة الثالثة، دار احیاء التراث العربی بیروت.
- تهذیب التهذیب بن حجر العسقلانی، الطبعة الاولى، دار الفکر للطباعة و النشر ۱۴۰۴. ه، ۱۹۸۴ م.
- تذکره الحافظ، شمس الدین الذهبی ط الهند مصورة، دارالاحیاء التراث العربی، بیروت.
- تنقیه المقال فی علم الرجال، الشیخ عبد الله المامقانی، الطبعة المرتضویة، النجف الاشرف.
- تاریخ بغداد، احمد بن علی الخطیب البغدادی، دارالکتب العلمیة.
- تاریخ ما بعد الظهور، السید محمد صدر، دار التعارف للمطبوعات بیروت ۱۴۰۸. ه.
- تحف العقول، ابو محمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبه الحرّانی، منشورات مکتبه بصیرتی، قم ۱۳۹۴ الطبعة الخامسة.
- تهذیب الاحکام، شیخ الطائفة ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی، دار صعب، دارالتعارف، بیروت، ۱۴۰۱. ه.
- ق. تاریخ الخلفاء، الحافظ جلال‌الدین السیوطی، دارالفکر، بیروت.
- تاریخ مذاهب الاسلامیة، الشیخ محمد ابو زهره، دارالفکر العربی القاہرہ ۱۹۹۶ م.
- جواهر الکلام، الشیخ محمد حسن النجفی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۱ م، الطبعة السابعة.
- جلاء العیون، السید عبدالله بشر.
- الخصائص الكبرى، جلال‌الدین السیوطی، حیدر آباد هند ۱۳۲۰. ه.
- خدمات متقابل اسلام و ایران، استاد شهید مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، قم، چاپ نهم، ۱۳۵۷. ش.
- دلائل النبوة، اسماعیل الصفهانی الطبعة الاولى ۱۴۰۹. ه، الناشر: دار طيبة، الرياض.
- دلائل النبوة، للبيهقي، الطبعة الاولى ۱۴۰۵. ه. ۱۹۸۵ م، دار الکتب العلمیة، بیروت، لبنان.
- دمع السجوم، ترجمه نفس الهموم. تحقیق و ترجمه علامه ابوالحسن شعرانی، چاپخانه باقری چاپ اول ۱۳۷۸. ه. ش.
- ذخیره المعاد فی شرح الارشاد، محمد باقر السبزواری، طبعة حجرية.
- ذخائر العقبی، احمد بن محمد الطبری، تحقیق اکرم البوشی و محمود الارناؤوط، مکتبه الصحابه، جده ۱۴۱۵.
- الذریعة الی تصانیف الشیعة، العلامة الشیخ آقا بزگک الطهرانی، مکتبه الطهوری، طهران الطبعة الثانية ۱۳۹۱. ه. ق.
- رجال نجاشی، احمد بن علی بن العباس النجاشی، ط، حجرية ایران.
- رحمة الامة فی اختلاف الائمة، محمد بن عبد الرحمن الدمشقی، تحقیق الشریجی و النوری، مؤسسه الرساله بیروت ۱۴۱۴. ه.
- روضات الجنات، سید محمد باقر خوانساری، ترجمه: ساعدی خراسانی، چاپ اسلامیه، ۱۳۶۰. ه. ش.

ص: ۳۳۷

- السنن الكبرى البيهقي مكتبة دار الباز مكة المكرمة ۱۴۱۴ هـ. و دار الفكر بيروت، لبنان.
- سنن النسائي، النسائي دارالفكر للطباعة و النشر و التوزيع، بيروت، لبنان، الطبعة الاولى ۱۳۴۸ هـ. ۱۹۳۰ م.
- سنن ابى داوود للحافظ ابى داوود السجستاني، دار الفكر للطباعة و التوزيع و النشر.
- سنن دارمي، عبدالله بن عبدالرحمن الدارمي، تحقيق زملى و العلمى، دارالكتاب العربى، بيروت ۱۴۰۷ هـ.
- سنن ترمزى، تحقيق احمد محمد شاكر درا الاحياء التراث، بيروت.
- شرح المواهب للزرقانى، محمد بن عبد الباقي بن يوسف الزرقانى.
- شواهد التنزيل، ابو القاسم الحاكم الحسكاني، مؤسسه اهل البيت، بيروت ۱۴۰۹ هـ.
- الشيعة و التصحيح، سيد موسى موسى ۱۴۰۸ هـ.
- شرح النووى بر صحيح مسلم، محيى الدين بن شرف النووى، مصورة دار الفكر بيروت ۱۴۰۱ هـ.
- شرايع الاسلام، ابو القاسم نجم الدين جعفر بن الحسن، منشورات الاعلمى، تهران، ۱۳۸۹ هـ. ق. شهيد شمائل الرسول ابو الفداء اسماعيل بن كثير، تحقيق عبد القادر الارناؤوط، مكتبة العبيكان، الرياض ۱۴۲۲ هـ.
- مطهرى افشاگر توطئه‌ها، على ابوالحسنى (منذر) ناشر دفتر انتشارات اسلامى، ۱۳۶۲ هـ. ش.
- شرح نهج البلاغه، بن ابى الحديد معتزلى، دار احياء التراث العربى، بيروت، ۴ جلدى.
- شيعة پاسخ مى دهد، سيد رضا حسيني نسب، ناشر نشر مشعر، چاپ پنجم، تابستان ۸۱.
- الصحيح من سيرة النبي الاعظم صلى الله عليه و آله، جعفر مرتضى العاملى، انتشارات جامعه مدرسين قم، الطبعة الثانية، ۱۴۰۲ هـ. ق.
- صحيح البخارى، ابى عبدالله محمد بن اسماعيل بن ابراهيم بن بردريه البخارى دارالكفر، بيروت، ۱۴۱۸ هـ. ق و مطابع الشعب مصر ۱۳۷۸ هـ. ش و ط مرقمة، مراجعة القطب و البخارى، المكتبة العصرية، بيروت و صيدا ۱۴۱۸ هـ.
- صحيح مسلم للنيسابورى، دارالفكر، بيروت، لبنان و تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي، دار الاحياء التراث، بيروت.
- الصراط المستقيم، زين الدين على بن يونس العاملى البياضى، مؤسسه اهل البيت، بيروت ۱۴۰۹ هـ.
- صدوده على عليه السلام در قرآن، على اكبر صاحبى فرد، انتشارات مرسل، ۱۳۸۲.
- الصواعق المحرقة، احمد بن حجر الهيتمى، تحقيق عبد الوهاب عبد الطيف ط بيروت و ط محققة، تحقيق التركي و الخراط، مؤسسه الرساله، بيروت ۱۴۱۷ هـ.
- الطبقات الكبرى، محمد بن سعد مصورة، دارصاد، بيروت.
- عبد الله بن سبا: دراسة للروايات التاريخية عن دوره فى الفتنة، د. عبد العزيز صالح الهلالى، صحارى للطباعة و النشر ط الثانية، لندن ۱۹۸۹ م.
- على بن ابى طالب، عبدالفتاح عبدالمقصود، چاپخانه مروى، چاپ دوم، ۱۳۵۴ هـ. ش.
- عدة الاصول، شيخ الطائفة الطوسى، تحقيق محمد مهدى نجف، ناشر مؤسسه ال البيت الطبعة المحققة الاولى، ۱۴۰۳ هـ. ق.
- علل الشرايع، للشيخ الصدوق، من منشورات مكتبة الداورى، قم، منشورات المكتبة الحيدريه فى النجف، ۱۳۸۵ هـ. ق.
- الغدیر، الشيخ عبدالحسين احمد الامينى

ص: ۳۳۸

قدس سره، مطبعة الحیدری، الطبعة الرابعة، ۱۳۹۶ ه. ق.

فضل الصحابة، احمد بن محمد بن حنبل، تحقیق وصی الله بن محمد عباس، جامعة ام القرى مكة المكرمة، ۱۴۰۳ ه.

الفتنة الكبرى، طه حسين، (المجلد الرابع من المجموعة الكاملة لطفه حسين)، دارالکتب البناني، بيروت ۱۹۷۳ م.

فتح الباری، احمد بن علی بن حجر، الطبعة البهیة المصرية، القاهرة ۱۳۴۸ ه.

فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمية و الافتاء، جمع و ترتیب الشيخ احمد بن عبد الرزاق الدویش، مكتبة المعارف الرياض، ۱۴۱۲ ه.

الفقه على مذاهب الاربعه، عبدالرحمن الجزایری دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴ ه. ق.

فرهنگ جامع، احمد سیاح، کتابفروشی اسلام، تهران، چاپ ۱۳۵۴ ه. ش.

فرهنگ سخنان حضرت زهرا علیها السلام (نهج الحیاة)، محمد دشتی، مؤسسه تحقیقاتی امیرالمؤمنین علیه السلام، چاپ یازدهم،

۱۳۷۴ ه. ش.

فقه تطبیقی، مهدی پیشوایی، حسین گودرزی، چاپ اعتماد، قم، چاپ دوم، ۱۳۷۵ ه. ش.

الكافی، لابی الصلاح الحلبي، منشورات مكتبة الامام امير المؤمنين على عليه السلام، اصفهان، ۱۳۶۲ ه. ش.

الكافی، لثقة الاسلام ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق الكلینی الرازی، دار صعب، دارالتعارف، بیروت، ۱۴۰۱ ه.

ق. و تحقیق علی اكبر الغفاری دار الكتب الاسلامیة، طهران ۱۳۸۸ ه.

كتاب السنة، عمرو بن ابی عاصم الضحاک، تحقیق محمد ناصر الدین الالبانی، المكتبة الاسلامی، بیروت ۱۴۰۰ ه.

كنز العمال، المتقی الهندی، مؤسسه الرساله، بیروت ۱۴۰۹ ه. ۱۹۸۹ م. و ۱۳۹۹ ه.

كشف الغطاء، الشيخ جعفر المدعو بكاشف الغطاء، انتشارات مهدوی، اصفهان.

الكامل فی التاريخ، لابن الاثیر، دار صادر، بیروت، ۱۴۰۲ ه. ق.

كتاب سلیم بن قیس، سلیم بن قیس العامری، دارالفنون، بیروت، ۱۴۰۰ ه. ش.

لسان العرب، لابن منظور، دار صادر، بیروت، الطبعة، ۲۰۰۰ م.

لله ... ثم للتاریخ، کتاب بی نام و نشان با اسم مستعار حسین موسوی که کتاب مورد نقد ترجمه بخشهای از آن است.

لله و للحقیقه، الشيخ علی آل محسن، رد بر کتاب لله ... ثم للتاریخ.

اللهورف، السيد الجلیل بن طاوس، انتشارات جهان، با ترجمه: سید احمد زنجانی.

مجمع الفائدة و البرهان، المولی احمد الاردبیلی، تحقیق العراقي و الاشتهاردی و الیزدی، منشورات، جماعة المدرسين قم ۱۴۰۳ ه.

المحلی، علی بن احمد بن هزم الاندلسی، تحقیق عبد الغفار البنداری، دارالکتب العلمیة، بیروت ۱۴۰۸ ه.

مدارک الاحکام، سید محمد بن علی الموسوی العاملی، مؤسسه آل البيت (ع) لاحیاء التراث، بیروت ۱۴۱۱ ه.

مسند احمد، مصورة، دار صاد، بیروت عن طبعة بولاق، ط مرقمة رقمها محمد عبد السلام عبد الشافی و بهامشه كنز العمال، دار صاد

بیروت

مسند ابی داوود، سلیمان بن داوود الطیالسی، طبعة مؤیده بفهارس لاحادیث النبویة الشریفه، دار الحدیث بیروت، لبنان

ص: ۳۳۹

المستدرک علی الصحیحین، محد بن عبد الله الحاکم النیسابوری، ط حیدر آباد.

مصباح الفقیه، الحاج آقا رضا الهمدانی الغروی، کتابفروشی مصطفوی، قم.

منتهی الامال، ثقه المحدثین حاج شیخ عباس قمی، کانون انتشارات علمی.

المغازی، للواقدی، نشر دین اسلامی، ۱۴۰۵ ه. ق.

المنجد، دارالمشرق، بیروت، الطبقة العشرون.

مصباح المنیر، احمد بن علی المقوی القیومی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۳۹۸ ه. ق.

المراجعات، سید عبدالحسین شرف الدین الموسوی قدس سره، منشورات مکتبه‌الداوری، قم- ایران.

مفاتیح الجنان، ثقه المحدثین حاج شیخ عباس قمی.

من لا یحضره الفقیه، ابی جعفر الصدوق محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، دار صعب، دارالتعارف، بیروت، ۱۴۰۱ ه. ق.

مقاتل الطالبین، لابی الفرج الاصفهانی، منشورات الرضی، زاهدی، ۱۳۸۵ ه.

معجم رجال الحدیث، السید ابوالقاسم الخویی، مرکز نشر آثار الشیعه: مطبقة الصدر، قم، ۱۴۱۰ الطبعة الرابعة و مطبة الاداب النجف

الاشرف ۱۳۹۸ ه.

المعجم الكبير سليمان بن احمد الطبرانی، تحقیق حمدی عبد المجید السلفی، دار العلوم و الحكم، الموصل ۱۴۰۴ ه.

مفاتیح الشرایع، الفیض الکاشانی، تحقیق السید مهدی رجایی، مجمع الذخائر الاسلامیه، قم المقدسه ۱۴۰۱ ه.

الموطأ الامام مالك، دار الاحیاء التراث العربی، بیروت، لبنان ۱۴۰۶ ه. ۱۹۸۵ م.

میزان الاعتدال، الذهبی، دار المعرفة و النشر، بیروت الطبعة الاولى ۱۳۸۲ ه.

م. ۱۹۶۳

نهج البلاغه، سید رضی (الدكتور صبحی الصالح) الطبعة الاولى، بیروت، ۱۳۸۷ ه.

ق.

نقش عایشه در تاریخ اسلام، علامه سید مرتضی عسگری، ناشر مجمع علمی اسلامی، چاپ ششم، ۱۳۷۳ ه. ش.

ویژگیهای دو مکتب در اسلام، علامه سید مرتضی عسگری، ترجمه: عطاء محمد سر درینا، مرکز چاپ و نشر بنیاد بعثت، چاپ اول،

۱۳۷۳ ه. ش.

الوافی، محمد محسن بن الشاه المرتضی المشتهر بالفیض الکاشانی قدس سره، منشورات مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۴ ه.

ق.

وسایل الشیعه، الشیخ محمد بن الحسن الحر العاملی، من منشورات مکتبه الاسلامیه، طهران، ۱۳۹۷، الطبقة الرابعة.

ولایت فقیه، امام روح الله الموسوی الخمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ دوازدهم، ۱۳۸۱ ه. ش.

الیمین و الیسار فی الاسلام، احمد عباس صالح، المؤسسة العربیة للدراسات و النشر، بیروت ۱۹۷۲ م. (۱)

[۲] (۲) - همان، ص ۱۴۹.

[۳] (۳) - همان، ص ۱۴۸.

[۴] (۴) - همان، ص ۱۶۹.

[۵] (۱) - سوره بقره، آیه ۲۰.

[۶] (۲) - سوره محمد، آیه ۳۰.

[۷] (۳) - ما در اینجا برای روشن شدن ماهیت نویسنده و اصلاح طلبانی نظیر احمد کسروی که مورد ستایش او قرار گرفته اشاره‌ای کوتاه درباره‌ی احمد کسروی داریم تا خوانندگان عزیز به نقش دشمنان قسم خورده‌ی اسلام برای نابودی اسلام و تشیع و روحانیت شیعه پی ببرند و چهره واقعی نویسنده‌ی این کتاب را نیز بهتر بشناسند.

احمد کسروی از نویسندگان دوره‌ی رضاخان و عضو انجمن آسیایی همایونی لندن، بزرگترین فراماسون در خاورمیانه، بود وی در دیباجه‌ی کتاب «آذری و یا زبان باستان آذربایجان» ماجرای عضویت خود را در انجمن آسیایی همایونی لندن ذکر می‌کند و اعتراف می‌کند که واسطه‌ی عضویت وی «خانبهادر»، یعنی همان حاکم سیاسی انگلیسی‌ها در کربلا بوده است. (کتاب کاروند کسروی، صفحات: ۳۱۹، ۵۴۴ و ۵۴۵).

در دوران دیکتاتوری مطلقه‌ی رضاخانی که تمام فریادها در حلقوم خفه و تمام قلم‌ها شکسته می‌شود و هیچ کس اجازه‌ی کار فرهنگی و مذهبی ندارد و کشور در خفقان شدید بسر می‌برد دو خانه، اجازه‌ی فعالیت می‌یابند که یکی، خانه‌ی احمد کسروی و طرفدارانش بود و این در زمانی بود که روحانیت با استعمار مسلط و استبداد سرسپرده‌ی حاکم به ستیزی شدید برخاسته بود که نمونه‌ی آن مبارزه‌ی شهید مدرس در آن دوران است.

کسروی با حمله به اسلام و مدافعان آن به انکار امور ضروری دین می‌پردازد و به عنوان یک مصلح به میدان می‌آید و می‌خواهد به مردم، دین را معرفی کند او در کتاب «ورجاوند بنیاد» خود، صفحه‌ی ۹۴ پس از اشاره به رنسانس علمی در غرب تیر می‌زند که: «باید جنبشی نیز در رشته‌ی دین پدید آید» و به انکار معجزات می‌پردازد و وحی را توجیه مادی می‌کند و وحی را چنان معنی می‌کند که با گفتار خود سازگار باشد. او در کتاب مذکور می‌نویسد:

«فرهش (وحی) چیست و شما آن را به چه معنا می‌دانید؟ ... اگر آن است که فرشته از آسمان بیاید و پیام از خدا بیاورد و میانه خدا با کسی پرده برخیزد او هرچه خواست بپرسد و گاهی با خدا دیدار کند این به یکبار دروغست. فرهش (وحی) آن است که خدا کسی را به آمیغها (حقایق) دانا گرداند و برای تکان دادن به فهم‌ها و خردها و نبردیدن با نادانی‌ها و گمراهی‌ها برانگیزد!!!»
او معاد جسمانی را بی‌بنیاد و پنداربافی می‌شمارد و اینکه سعادت واقعی در آن جهان تأمین می‌شود و زندگی دنیا نسبت به آخرت کم‌ارزش تر است و دنیا چون مزرعه‌ای برای آخرت است و ... را همان گمراهی‌های دنباله‌دار دیگری می‌داند و معتقد است این افکار زیان‌های بسیاری دارد!!! (کتاب مذکور، صفحه ۱۲۵ و ۱۲۶).

او همچنین اسلامی را که علما می‌گویند و در ذهن عموم مردم است و قرن‌ها برای حفظ آن تلاش شده و خونها برای حفظش ریخته شده است، اسلام واقعی نمی‌داند. (کتاب مذکور، صفحات ۴، ۵ و ۸) بر گرفته از کتاب: شهید مطهری افشاگر توطئه‌ها- / به طور تلخیص.

آری؛ کسروی از جمله کسانی بود که در ایران جشن کتابسوزان را داشت. (خدمات متقابل اسلام

و ایران، ص ۳۲۳)

در اینجا تذکر این نکته لازم است که احمد کسروی فردی بی‌قید بود و مخالفتش با تشیع به خاطر این که مظهر دین است بودنه به عنوان یک مذهب مطالب بالا مؤید این مطلب است. لذا هیچ گرایشی به اهل سنت یا سایر مذاهب اسلامی از وی مشاهده نشد.

- [۳۵] (۱) - سوره بقره، آیه ۱۱۸.
- [۳۶] (۲) - کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۷۹.
- [۳۷] (۱) - برای اطلاع بیشتر به ج ۲۸ بحار الانوار، صفحات ۱۱۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۸ و ۲۷۴ و ... مراجعه کنید
- [۳۸] (۱) - الصحيح من سیره النبی الاعظم، ج ۱، ص ۱۱۹، به نقل از سیره حلبیه، ج ۱، ص ۱۴۰.
- [۳۹] (۲) - الصحيح من سیره النبی الاعظم، ج ۱، ص ۱۳۶-۱۳۷
- [۴۰] (۳) - الصحيح من سیره النبی الاعظم، ج ۱، ص ۱۳۹.
- [۴۱] (۴) - الصحيح من سیره النبی الاعظم، ج ۱، ص ۱۵۸، به نقل از صحیح بخاری، ج ۵، ص ۵۰ و ج ۷، ص ۱۱۸ و سیره حلبیه، ج ۱، ص ۱۲۳، و مسند احمد، ج ۱۱، ص ۱۸۹
- [۴۲] (۱) - سنن ابی داوود ۲/ ۱۸۲-۱۸۳ باب رضاعه الکبیر (باب شیردادندبه مردان بزرگ)
- [۴۳] (۲) - سنن النسائی ۱/ ۳۰ و سنن ابن ماجه ۱/ ۱۱۲-۱۱۱ و صحیح بخاری ۱/ ۹۳ و ۲/ ۷۴۲
- [۴۴] (۳) - المستدرک علی الصحیحین ۳/ ۴۱۰ و کتاب السنه ۲/ ۵۹۷
- [۴۵] (۱) - بحار الانوار ۴۰/ ۳۰۳.
- [۴۶] (۱) - سوره بقره، آیه.
- [۴۷] (۱) - ج ۱، ص ۲۵۴.
- [۴۸] (۱) - سوره مسد، آیه ۴ و ۵.
- [۴۹] (۲) - سوره اعراف، آیه ۱۷۶.
- [۵۰] (۳) - سوره اعراف، آیه ۱۷۹.
- [۵۱] (۴) - سوره جمعه، آیه ۵.
- [۵۲] (۱) - مسند احمد ۵/ ۱۳۶
- [۵۳] (۱) - احتجاج طبرسی ۱/ ۱۰۳ تا ۱۱۰.
- [۵۴] (۱) - از جمله شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۶/ ۲۳۶ و مروج الذهب ۲/ ۳۱۱ و النص والاجتهاد ۱۰۶ و ۱۰۷ و مراجعات ۱۰۳ و دلائل الامامه طبری ۴۰ و ۴۱ و بحار الانوار ۴۳/ ۱۵۸ و ...
- [۵۵] (۱) - احتجاج طبرسی ۱/ ۱۴۵.
- [۵۶] (۲) - کتب لغت از جمله فرهنگ جامع، ج ۱.
- [۵۷] (۱) - احتجاج طبرسی ۱/ ۱۲۷.
- [۵۸] (۲) - احتجاج طبرسی ۱/ ۹۸.
- [۵۹] (۱) - احتجاج طبرسی ۱/ ۱۳۰-۱۲۹.
- [۶۰] (۱) - تفسیر قمی ۲/ ۳۰۳، ذیل آیات معراج از سوره النجم.
- [۶۱] (۲) - مقاتل الطالبیین، ص ۱۶.
- [۶۲] (۱) - مقاتل الطالبیین، ص ۱۶.
- [۶۳] (۱) - معجم رجال الحدیث ۱۰/ ۳۱۴
- [۶۴] (۱) - الکافی ۱/ ۴۶۰
- [۶۵] (۱) - سلیم بن قیس، ص ۱۳۶.

- [۶۶] (۲) - برای اطلاع بیشتر رجوع شود به نهج‌الحیاء (فرهنگ سخنان فاطمه علیها السلام) از ص ۱۰۰ تا ۱۱۹.
- [۶۷] (۱) - سوره بقره، آیه ۶۰ و اذاستسقی موسی لقومه ...
- [۶۸] (۲) - صحیح بخاری ۳ / ۱۱۰۵ - ۱۱۰۴
- [۶۹] (۱) - اقتباس از آیه شریفه ۱۸۲ سوره اعراف.
- [۷۰] (۱) - بحارالانوار ۴۲ / ۱۰۸ - ۱۰۷ به نقل از رسائل شیخ مفید، ص ۶۳ - ۶۱
- [۷۱] (۱) - بحارالانوار ۴۲ / ۸۸
- [۷۲] (۱) - بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۹۴
- [۷۳] (۱) - رجال نجاشی ۲ / ۳۶۵
- [۷۴] (۱) - کافی ۸ / ۲۳۷ و بحارالانوار ۳۰ / ۲۴۱
- [۷۵] (۱) - الکامل فی التاریخ ۳ / ۴۰۴
- [۷۶] (۱) - الامامة و السیاسة، ص ۱۲
- [۷۷] (۲) - سوره آل عمران، آیه ۱۵۲
- [۷۸] (۳) - صحیح بخاری ۲ / ۱۸۷ اواخر کتاب الشروط ودلائل النبوه ص ۱۲۸
- [۷۹] (۱) - معجم رجال‌الحديث ۷ / ۲۱۹
- [۸۰] (۲) - سوره آل عمران، آیه ۱۱۸
- [۸۱] (۱) - معجم رجال‌الحديث ۱۰ / ۲۳۶ و ۲۳۸ و ۲۳۴
- [۸۲] (۲) - اسدالغابه ۳ / ۱۶۵
- [۸۳] (۱) - ر- / ک: به رجال علامه و ابن داود و تحریط‌اوسی و معجم رجال‌الحديث
- [۸۴] (۱) - کافی ۸ / ۲۳۵ - ۲۳۴
- [۸۵] (۱) - بحارالانوار ۴۶ / ۱۳۸
- [۸۶] (۲) - البدایه و النهایه ۸ / ۲۲۵
- [۸۷] (۳) - الاصابه ۶ / ۲۳۲
- [۸۸] (۱) - بحار ۱۸ / ۱۲۳
- [۸۹] (۲) - جلاء‌العیون ۱ / ۳۱۰
- [۹۰] (۳) - الامامة و السیاسة، ص ۱۴
- [۹۱] (۴) - جلاء‌العیون ۱ / ۱۳۴
- [۹۲] (۵) - بحار ۲۲ / ۳۲۶
- [۹۳] (۱) - سوره اسراء، آیه ۸۲
- [۹۴] (۲) - فتح‌الباری ۱۰ / ۳۵۰
- [۹۵] (۳) - المعجم‌الکبیر ۳ / ۴۵ و ۱۲ / ۱۰۸ و الاصابه ۱ / ۶۱۱ و ذخائرالعقبی ص ۲۲۱
- [۹۶] (۱) - السنن‌الکبری ۱ / ۱۳۷
- [۹۷] (۱) - اصول کافی ۱ / ۳۲۳ - ۳۲۲
- [۹۸] (۱) - اهل بیت (ع) از خود دفاع می‌کند ص ۱۳

[۹۹] (۱) - سوره هود، آیه ۴۶، قال انه ليس من اهلك.

[۱۰۰] یوسف صاحبی، اهل بیت از دین دفاع می‌کنند (نقدی بر کتاب اهل بیت از خود دفاع می‌کنند)، ۱ جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱.

[۱۰۱] (۱) - سوره تحریم، آیه ۱۰.

[۱۰۲] (۱) - برای اطلاع بیشتر به مراجعات مراجعه ۴۴ و اجتهاد در برابر نص، ص ۱۶۷ تا ص ۱۸۱ رجوع کنید.

[۱۰۳] (۱) - سوره النجم، آیات ۳ و ۴.

[۱۰۴] (۱) - تاریخ الخلفاء، ص ۹۷.

[۱۰۵] (۲) - سوره اسراء، آیه ۷۰.

[۱۰۶] (۱) - تاریخ الخلفاء، ص ۱۳۳.

[۱۰۷] (۱) - سوره نساء، آیه ۱۵۰ ... و یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون تؤمن ببعض و نکفر ببعض ...

[۱۰۸] (۱) - من لا یحضره الفقیه ۳ / ۲۹۱.

[۱۰۹] (۱) - من لا یحضره الفقیه ۳ / ۲۹۱.

[۱۱۰] (۱) - الغدیر، ۶ / ۲۲۷ و ۲۲۲ و میزان الاعتدال ۲ / ۱۵۱.

[۱۱۱] (۱) - الغدیر ۶ / ۲۱۱ و مسند ابی داوود، ص ۲۴۷ و ۲۴۸.

[۱۱۲] (۲) - الغدیر ۶ / ۲۰۹، به نقل از العقد الفرید ۲ / ۱۳۹.

[۱۱۳] (۳) - وسایل الشیعه ۱۴ / ۴۴۰.

[۱۱۴] (۴) - وسایل الشیعه ۱۴ / ۴۴۱.

[۱۱۵] (۱) - وسایل الشیعه ۱۴ / ۴۴۰.

[۱۱۶] (۲) - وسایل الشیعه ۱۴ / ۴۶۱.

[۱۱۷] (۱) - صحیح بخاری ۲ / ۴۶۰ و ۴۶۱ باب تزویج النبی عائشه. ودلائل النبوه ۷ / ۲۸۴. لازم به ذکر است که طبق بعضی از نقلها عایشه بیوه بود که به عقد پیامبر صلی الله علیه و آله درآمد

[۱۱۸] (۲) - مغنی ابن قدامه ۹ / ۱۶۰.

[۱۱۹] (۳) - شرح النوی بر صحیح مسلم ۹ / ۲۰۶.

[۱۲۰] (۱) - الغدیر ۶ / ۲۰۵ و ۲۰۶. و صحیح مسلم ۲ / ۱۰۲۳ کتاب النکاح باب المتعه.

[۱۲۱] (۲) الموطأ ۲ / ۵۴۲ و الغدیر ۶ / ۲۰۶.

[۱۲۲] (۳) - الغدیر ۶ / ۲۰۷. و کنز العمال ۱۶ / ۵۲۲ و ۵۲۳.

[۱۲۳] (۱) - الغدیر ۶ / ۲۰۹ - ۲۰۸.

[۱۲۴] (۲) شیعه پاسخ می‌دهد، ص ۱۰۰ و کنز العمال ۱۶ / ۵۲۱.

[۱۲۵] (۳) - مرحوم علامه امینی ره در الغدیر تحت عنوان (من اباح متعه النساء، کسانی که متعه زنان را مباح می‌دانند) نام دهها تن از بزرگان اهل سنت را از منابع سنی می‌آورد، از جمله آنان؛ جابر بن عبدالله، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عمر، معاویه بن ابی سفیان، ابوسعید خدری، زبیر بن عوام، ابی بن کعب، ربیع بن امیه، سعید بن جبیر، طاوس یمانی سدی، مجاهد، پیروان عبدالله بن عباس از اهل مکه و یمن، مالک بن انس (امام فرقه مالکیه) و ابن جریر مکی.

ابوحیان در تفسیرش بعد از نقل اباحه متعه می‌گوید: «و بر این قول جماعتی از اهل بیت و تابعین هستند و این اباحه را کسانی چون

- ابن جریر مکی متوفی ۱۵۰ قبول کرده‌اند. شافعی می‌گوید: ابن جریر ۷۰ زن را صیغه کرد و ذهبی می‌گوید: او با حدود ۹۰ زن ازدواج متعه کرد.» به نقل از تفسیر قرطبی، ۵، ص ۱۳۳، فتح الباری، ۹، ص ۱۴۲.
- سرخسی در مبسوط می‌گوید: «تفسیر متعه آن است که به زنی بگوید: تو را متعه می‌کنم (از تو بهره می‌برم) به این مدت و به این مقدار و این نزد ما باطل است ولی نزد مالک بن انس جایز است و ابن عباس نیز همین قول را دارد. الغدیر، ج ۶، ص ۲۲۳-۲۲۰.
- [۱۲۶] (۱) - تهذیب الاحکام ۷/ ۲۵۳.
- [۱۲۷] (۱) - تهذیب الاحکام ۷/ ۲۶۲.
- [۱۲۸] (۱) - جواهرالکلام ۳۰/ ۱۵۴-۱۵۳.
- [۱۲۹] (۱) - سوره نور، آیه ۱۶ و ۱۷.
- [۱۳۰] (۱) - اجتهاد در مقابل نص، ص ۲۲۳ و ۲۲۴.
- [۱۳۱] (۱) - /-ر- /-ک به معنی ابن قدامه ۷/ ۵۰۰ و ۳۳۹ و ۱۶۶ و ۱۳۱
- [۱۳۲] (۲) - /معجم رجال الحدیث ۸/ ۹۹- /۹۸
- [۱۳۳] (۳) - /اقتضاء الصراط المستقیم ص ۲۳۶
- [۱۳۴] (۴) - الغدیر ۶/ ۲۰۷.
- [۱۳۵] (۱) - /کافی ۵/ ۴۵۲
- [۱۳۶] (۱) - /سوره نساء آیه ۲۵- /۲۴
- [۱۳۷] (۱) - /سوره نساء، آیه ۲۴.
- [۱۳۸] (۱) - برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب شیعه پاسخ می‌دهد، ص ۱۰۲-۹۵.
- [۱۳۹] (۲) - وسایل الشیعه، ج ۱۴، باب ۵، از ابواب متعه، حدیث ۱.
- [۱۴۰] (۱) - وسایل الشیعه، ج ۱۴، باب ۵، از ابواب متعه، حدیث ۱.
- [۱۴۱] (۱) - کافی ۵/ ۴۶۷.
- [۱۴۲] (۲) - سوره فرقان، آیه.
- [۱۴۳] (۱) - کافی ۵/ ۴۴۹.
- [۱۴۴] (۱) - الفقه علی مذاهب الاربعه ۴/ ۱۲۳.
- [۱۴۵] (۲) - /المحلی ۱۲/ ۲۰۶
- [۱۴۶] (۱) - الفقه علی مذاهب الاربعه ۴/ ۱۱۵.
- [۱۴۷] (۲) - الفقه علی مذاهب الاربعه ۴/ ۱۱۴.
- [۱۴۸] (۳) - استبصار ۳/ ۳۴۴.
- [۱۴۹] (۱) - تفسیر الدر المنثور ۱/ ۲۶۶.
- [۱۵۰] (۱) - همان.
- [۱۵۱] (۲) - همان.
- [۱۵۲] (۱) - وسایل، ج ۶، باب ۳، از ابواب الانفال، حدیث ۳، ص ۳۷۶.
- [۱۵۳] (۲) - وسایل، ج ۶، باب ۳، من ابواب الانفال، حدیث ۵، ص ۳۷۶.
- [۱۵۴] (۱) - وسایل، ج ۶، باب ۴، من ابواب الانفال، ج ۶، ص ۳۸۰.

- [۱۵۵] (۱) - جواهرالکلام ۱۶ / ۱۴۱.
- [۱۵۶] (۲) - شرایع الاسلام ۱ / ۱۸۴.
- [۱۵۷] (۱) - مدارك الاحكام ۵ / ۳۸۳.
- [۱۵۸] (۲) - مجمع الفائده والبرهان ۴ / ۳۵۷.
- [۱۵۹] (۳) - ذخیره المعاد ص ۴۹۲.
- [۱۶۰] (۴) - مفاتیح الشرایع ۱ / ۲۲۹.
- [۱۶۱] (۱) - كشف الغطاء، ص ۳۶۴-۳۶۳.
- [۱۶۲] (۲) - مصباح الفقيه فی الزکاة الخمس، ص ۱۶۱، به صورت تلخیص.
- [۱۶۳] (۱) - جواهرالکلام ۱۶ / ۱۴۶.
- [۱۶۴] (۲) - همان.
- [۱۶۵] (۱) - الکافی، ص ۱۷۳.
- [۱۶۶] (۱) - سوره منافقون، آیه ۷۱.
- [۱۶۷] (۲) - سوره بقره، آیه ۱۸.
- [۱۶۸] (۱) - سنن ترمذی ۴ / ۴۴۹ و مسند احمد ۲ / ۱۶۷.
- [۱۶۹] (۱) - برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب ۱۱۰ علی در قرآن و تفاسیر روائی در ذیل آیه آخر سوره رعد.
- [۱۷۰] (۲) - بحار الانوار ۲۶ / ۶۵.
- [۱۷۱] (۳) - الطبقات الكبرى ۲ / ۳۳۸.
- [۱۷۲] (۴) - صحیح بخاری ۱ / ۶۴.
- [۱۷۳] (۵) - سنن الترمذی ۵ / ۶۴۰ الطبقات الكبرى ۲ / ۳۳۸.
- [۱۷۴] (۱) - اصول کافی ۱ / ۲۴۰.
- [۱۷۵] (۱) - سوره قصص، آیه ۷.
- [۱۷۶] (۱) - صحیح مسلم ۲ / ۸۸۹ و تهذیب التهذیب ۸ / ۱۱۲ و مسند احمد ۴ / ۴۲۷.
- [۱۷۷] (۲) - سوره مائده، آیه ۶۷.
- [۱۷۸] (۱) - صحیح بخاری ۴ / ۲۲۷۸ و صحیح مسلم ۲ / ۹۹۵ و مسند احمد ۱ / ۱۱۹- / ۱۱۸.
- [۱۷۹] (۱) - صحیح بخاری ۱ / ۶۴.
- [۱۸۰] (۲) - المعجم الكبير ۳ / ۱۸۰.
- [۱۸۱] (۱) - بحار الانوار ۲۶ / ۶۵.
- [۱۸۲] (۲) - صحیح بخاری ۱ / ۱۰۳ باب کتابه العلم.
- [۱۸۳] (۱) - تفسیر القرآن العظیم ۱ / ۴ و تذکره الحافظ ۱ / ۴۲ و فتح الباری ۱ / ۱۶۷.
- [۱۸۴] (۱) - سوره حجر، آیه ۹.
- [۱۸۵] (۱) - اصول کافی، ج ۱، کتاب فصل العلم، باب الاخذ بالسنة، روایت ۴.
- [۱۸۶] (۲) - رجوع کنید به کتاب شیع پاسخ می دهد، ص ۷۵-۸۴. و سلامه القرآن من التحریف - در این کتاب گواهی ۶۰ تن از بزرگان امامیه را بر عدم تحریف قرآن را آورده است.

[۱۸۷] (۱) - تفسیر قرطبی ۱۱۳/۱۴ ابتدای تفسیر سوره احزاب. و الدرالمثور ۵/ ۱۸۰

[۱۸۸] (۲) - همان

[۱۸۹] (۳) - الاتقان ۶۷/۱.

[۱۹۰] (۱) صحیح مسلم ۷۲۶/۲

[۱۹۱] (۲) - الدرالمثور ۵/ ۱۸۰، ابتدای تفسیر سوره احزاب.

[۱۹۲] (۱) -/ تنقیح المقال ۳۲۴/۲

[۱۹۳] (۱) - وسایل الشیعه، ج ۵، باب ۵، از ابواب صلاة الجماعة، حدیث ۱ و ۴، ص ۳۸۱.

[۱۹۴] (۲) - وسایل الشیعه، ج ۵، باب ۵، از ابواب صلاة الجماعة، حدیث ۲، ص ۳۸۱.

[۱۹۵] (۳) - وسایل الشیعه، ج ۵، باب ۵، از ابواب صلاة الجماعة، حدیث ۶، ص ۳۸۲.

[۱۹۶] (۴) - وسایل الشیعه، ج ۵، باب ۵، از ابواب صلاة الجماعة، حدیث ۸، ص ۳۸۲.

[۱۹۷] (۱) - وسایل الشیعه، باب ۲۶، از ابواب الامر و النهی، حدیث ۲.

[۱۹۸] (۱) - اقتباس از آیه شریفه «و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً، چون اهل ایمان با نادانان برخورد کردند با سلامت از

کنارشان می گذرند و با آنان درگیر نمی شوند.»

[۱۹۹] (۲) - اصول کافی ۶۹/۱، کتاب فضل العلم باب الاخذ بالسنة، شواهد الكتاب.

[۲۰۰] (۳) - همان.

[۲۰۱] (۱) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۴۶۳/۱.

[۲۰۲] (۲) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۴۶۳/۱ و ۴۶۴.

[۲۰۳] (۳) - ر- ک: به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۳/ ۱۵ و ۱۶.

[۲۰۴] (۱) - الصحيح من سيرة النبي ۱/ ۲۸ و صحيح بخاری ۱/ ۱۳۴ و طبقات ابن سعد و

[۲۰۵] (۲) - سنن النسائي ۵/ ۲۵۳

[۲۰۶] (۳) - الغدير ۱۰/ ۲۰۵ و سنن النسائي ۵/ ۲۵۳ و السنن الكبرى ۵/ ۱۱۳.

[۲۰۷] (۱) -/ التفسير الكبير ۱/ ۲۰۶

[۲۰۸] (۲) - رحمة الامة في اختلاف الائمة ص ۱۵۵.

[۲۰۹] (۳) -/ همان

[۲۱۰] (۴) -/ السنن الكبرى ۴/ ۴

[۲۱۱] (۱) منهاج الكرامه ص ۱۰۸

[۲۱۲] (۲) - الغدير ۱۰/ ۲۱۰.

[۲۱۳] (۳) -/ روح البيان ۴/ ۱۴۳.

[۲۱۴] (۱) - علل الشرايع، ص ۵۳۱.

[۲۱۵] (۲) - همان

[۲۱۶] (۱) - سوره بقره، آیه ۸۳.

[۲۱۷] (۱) -/ فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والافتاء ۲/ ۲۶۴

[۲۱۸] (۲) -/ همان ۳/ ۲۹۹.

- [۲۱۹] (۱) - صحیح مسلم ۷/ ۶۸ تا ۶۵
- [۲۲۰] (۲) - تاریخ الخلفاء، ص ۶۰.
- [۲۲۱] یوسف صاحبی، اهل بیت از دین دفاع می‌کنند (نقدی بر کتاب اهل بیت از خود دفاع می‌کنند)، جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱.
- [۲۲۲] (۱) - بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۱.
- [۲۲۳] (۲) - سوره رعد، آیه آخر.
- [۲۲۴] (۱) - تاریخ الخلفاء، ص ۱۳۳.
- [۲۲۵] (۱) - الانوار النعمانیه ۱/ ۶۳.
- [۲۲۶] (۱) - الانوار النعمانیه ۲/ ۳۰۶.
- [۲۲۷] (۱) - الانوار النعمانیه ۲/ ۳۰۶ و ۳۰۷.
- [۲۲۸] (۲) - سوره بقره، آیه ۲۰۴.
- [۲۲۹] (۱) - سوره ابراهیم، آیه ۲۴ و ۲۵.
- [۲۳۰] (۲) - سوره ابراهیم، آیه ۲۶.
- [۲۳۱] (۱) - معجم الرجال ۱۹/ ۲۸۶ تا ۲۹۴.
- [۲۳۲] (۲) - همان.
- [۲۳۳] (۳) - همان.
- [۲۳۴] (۱) - همان.
- [۲۳۵] (۱) - منتهی الامال ۲/ ۸۴، ۲۸۳.
- [۲۳۶] (۱) - اصول کافی ۱/ ۱۰۱ و ۱۰۲.
- [۲۳۷] (۱) - مسند احمد ۲/ ۲۴۴ و ۲۵۱ و ویژگیهای دو مکتب در اسلام از ص ۳۳ تا ۴۵.
- [۲۳۸] (۲) - صحیح بخاری، تفسیر یوم یکشف عن ساق، ج ۳/ ۲۹۳.
- [۲۳۹] (۳) - صحیح مسلم ۸/ ۱۲۶ - ۱۲۵.
- [۲۴۰] (۱) - مسند احمد ۲/ ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۸۲.
- [۲۴۱] (۱) - تفسیر المراغی ۲۹/ ۱۵۲.
- [۲۴۲] (۱) - منتهی الامال ۲/ ۲۰۰.
- [۲۴۳] (۱) - معجم رجال الحدیث ۷/ ۲۱۹.
- [۲۴۴] (۲) - تاریخ بغداد ۱۳/ ۳۲۴ - ۳۲۵.
- [۲۴۵] (۱) - معجم رجال الحدیث ۷/ ۲۲۶.
- [۲۴۶] (۱) - معجم رجال الحدیث ۷/ ۲۲۴.
- [۲۴۷] (۲) - سوره واقعه، آیات ۱۱ و ۱۲.
- [۲۴۸] (۳) - معجم رجال الحدیث ۷/ ۲۲۵.
- [۲۴۹] (۴) - معجم رجال الحدیث ۷/ ۲۲۳.
- [۲۵۰] (۱) - معجم رجال الحدیث ۷/ ۲۲۲.

- [۲۵۱] (۱) - سوره اعراف، آیه ۴۵.
- [۲۵۲] (۱) - معجم رجال الحديث ۱۴ / ۱۴۳.
- [۲۵۳] (۱) - روضات الجنّات ۷ / ۴۷.
- [۲۵۴] (۱) - عدة الاصول ۱ / ۳۵۶.
- [۲۵۵] (۱) - تهذيب الاحكام ۱ / ۳.
- [۲۵۶] (۱) - بحار الانوار ۲۶ / ۲۳۹.
- [۲۵۷] (۱) - انقلاب مهدي و پندارها، ص ۵۸.
- [۲۵۸] (۱) - بحار الانوار ۵۲ / ۳۳۲ - ۳۳۱.
- [۲۵۹] (۱) - بحار الانوار ۵۲ / ۳۷۵.
- [۲۶۰] (۱) - بحار الانوار ۵۲ / ۳۷۶، ۳۷۳ و ۳۷۵.
- [۲۶۱] (۲) - بحار الانوار ۵۲ / ۳۳۶.
- [۲۶۲] (۳) - بحار الانوار ۵۲ / ۳۳۷.
- [۲۶۳] (۱) - بحار الانوار ۵۲ / ۳۱۶.
- [۲۶۴] (۲) - بحار الانوار ۵۲ / ۳۲۳.
- [۲۶۵] (۳) - بحار الانوار ۵۲ / ۳۷۴.
- [۲۶۶] (۴) - همان.
- [۲۶۷] (۱) - بحار الانوار ۵۲ / ۳۳۸.
- [۲۶۸] (۱) - /- صحیح مسلم ۴ / ۹۸.
- [۲۶۹] (۲) - بحار الانوار ۵۲ / ۳۳۸.
- [۲۷۰] (۳) - بحار الانوار ۵۲ / ۳۵۳ - ۳۵۲.
- [۲۷۱] (۱) - بحار الانوار ۵۲ / ۳۴۷.
- [۲۷۲] (۱) - بحار الانوار ۵۲ / ۳۵۱.
- [۲۷۳] (۲) - بحار الانوار ۵۲ / ۳۳۳.
- [۲۷۴] (۱) - بحار الانوار ۵۲ / ۳۵۸.
- [۲۷۵] (۲) - بحار الانوار ۵۲ / ۳۸۹.
- [۲۷۶] (۱) - بحار الانوار ۵۲ / ۳۶۲ و ۳۶۳.
- [۲۷۷] (۲) - بحار الانوار ۵۲ / ۳۴۸.
- [۲۷۸] (۱) - /- وسائل الشیعه ۹ / ۳۴۹.
- [۲۷۹] (۱) - سوره بلد، آیات ۱ و ۲.
- [۲۸۰] (۲) - سوره نحل، آیه ۱۱۱.
- [۲۸۱] (۳) - سوره ابراهیم، آیه ۳۷.
- [۲۸۲] (۱) - نهج البلاغه، خطبه ۴۷.
- [۲۸۳] (۱) - سوره نساء، آیه ۸۳.

- [۲۸۴] (۱) - سوره كهف، آیه ۶۵.
- [۲۸۵] (۲) - سوره كهف، آیات ۶۹ تا ۷۷.
- [۲۸۶] (۳) - سوره كهف، آیه ۸۲.
- [۲۸۷] (۱) - اصول کافی ۱/ ۴۰۱.
- [۲۸۸] (۱) - وافى ج ۱، جزء اول، ص ۱۱۲ و ۱۱۳، باب وقایع نزد ظهور امام.
- [۲۸۹] (۱) - الكامل فى التاريخ، ج ۳، ص ۵۹. نامگذاری به تراویح به این جهت است که بعد از هر چهار رکعت می‌نشینند و استراحت می‌کنند (حاشیه کتاب اجتهاد در مقابل نص، ص ۲۵۵).
- [۲۹۰] (۲) - بخاری، کتاب الصوم فضل من قام رمضان.
- [۲۹۱] (۱) - الكامل فى التاريخ ۳/ ۵۹.
- [۲۹۲] (۲) - مسند احمد ۵/ ۴۰۶.
- [۲۹۳] (۱) - موطأ، باب ما جاء عن النداء فى الصلاة، ۱/ ۷۲.
- [۲۹۴] (۲) - الاستغاثه ۱/ ۲۴-۲۳.
- [۲۹۵] (۱) - فقه تطبیقی به نقل از دلائل النبوة ۲/ ۱۹۱.
- [۲۹۶] (۲) - تفسیر مفاتیح الغیب (الکبیر) ۱/ ۲۰۶-۲۰۴.
- [۲۹۷] (۱) - مسند احمد ۱/ ۳۳۵.
- [۲۹۸] (۲) - الغدير ۱۰/ ۲۰۹ و ۲۱۰.
- [۲۹۹] (۱) - همان، ص ۲۱۰.
- [۳۰۰] (۱) - الغدير ۱۰/ ۲۱۰.
- [۳۰۱] (۲) - تاریخ الخلفاء، ص ۱۲۸.
- [۳۰۲] (۱) - صحیح بخاری، باب کتابة العلم ۱/ ۱۰۳.
- [۳۰۳] (۲) - المراجعات، ص ۴۴.
- [۳۰۴] (۱) - لسان العرب، ۶/ ۱۹۱.
- [۳۰۵] (۲) - مصباح المنیر، ص ۲۷۷.
- [۳۰۶] (۳) - المنجد، ص ۲۷۲.
- [۳۰۷] (۱) - اصل الشیعه و اصولها، ص ۱۳-۱۲.
- [۳۰۸] (۱) - سوره انفال، آیه ۴۲.
- [۳۰۹] (۱) - /- /- کنز العمال ۱۶/ ۵۲۱.
- [۳۱۰] (۲) - /- /- صحیح بخاری ۱/ ۱۰۳ و
- [۳۱۱] (۱) - سوره نجم، آیات ۳ و ۴.
- [۳۱۲] (۲) - خطبه حضرت زهرا(س)، فرهنگ سخنان حضرت زهرا(س)، ص ۱۰۲.
- [۳۱۳] (۱) - حاکم نیشابوری در مستدرک و ذهبی در تلخیص به نقل از عایشه داستان آن را آورده‌اند، اجتهاد در مقابل نص، ص ۴۰۳.
- [۳۱۴] (۱) - سوره منافقون، آیه ۴.

- [۳۱۵] (۱) - سوره روم، آیه ۱.
- [۳۱۶] (۲) - سوره آل عمران، آیه ۱۲.
- [۳۱۷] (۳) - بحار ۲۲ / ۳۲۶.
- [۳۱۸] (۴) - المغازی ۲ / ۱۰۰۱.
- [۳۱۹] (۵) - نهج‌الحیاء، ص ۱۷۵.
- [۳۲۰] (۶) - احقاق‌الحق ۱۱ / ۴۳۹ تا ۴۱۵.
- [۳۲۱] (۷) - شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید ۲ / ۴۷۷.
- [۳۲۲] (۱) - مرحوم علامه امینی، تنها در ج ۶ الغدیر از ۱۴۳ کتاب اهل سنت روایت فوق را نقل می‌کند.
- [۳۲۳] (۲) - بحار ۲۶ / ۶۵.
- [۳۲۴] (۱) - سوره انبیاء، آیه ۲۷-۲۶.
- [۳۲۵] (۲) - لهوف سیدبن طاووس، ص ۶۵.
- [۳۲۶] (۱) - سوره نساء، آیه ۵۴.
- [۳۲۷] (۱) - صحیح بخاری در آخر کتاب شروط ۲ / ۱۸۷ و ...
- [۳۲۸] (۱) - الامامة و السياسة، ص ۱۲.
- [۳۲۹] (۲) - علی‌بن‌ابی‌طالب از عبدالفتاح عبدالمقصود، ۴ / ۲۷۷-۲۷۶
- [۳۳۰] یوسف صاحبی، اهل بیت از دین دفاع می‌کنند (نقدی بر کتاب اهل بیت از خود دفاع می‌کنند)، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱.
- [۳۳۱] (۱) - /الذریعه ۲ / ۴
- [۳۳۲] یوسف صاحبی، اهل بیت از دین دفاع می‌کنند (نقدی بر کتاب اهل بیت از خود دفاع می‌کنند)، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱.
-
- ۱- یوسف صاحبی، اهل بیت از دین دفاع می‌کنند نقدی بر کتاب اهل بیت از خود دفاع می‌کنند، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:
www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
 کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۵۳-۰۶۰۹
 به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،
 خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی
 همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش
 از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند
 آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

